

فہرست

کتاب گنجائشی

اسلام و سنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فریب ، کنکاشی در اسلام راستین

نویسنده:

صالح وردانی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	فریب : کنکاشی در اسلام پیامبر(ص)
۸	مشخصات کتاب
۹	پیشگفتار
۱۲	آغاز راه
۱۳	بررسی واقعیت
۱۷	اخلاق
۲۰	مسافرت‌هایی به عراق و کویت
۲۴	گروه‌های اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند
۲۵	گروه تکفیر
۲۸	اندیشه حاکمیت
۳۳	کتابهای عقیدتی
۳۷	پیروی
۴۱	دین و میراث
۴۲	دین چیست ؟
۴۴	میراث چیست ؟
۴۷	حق و باطل
۵۳	میراث سنی و میراث شیعی
۵۶	دوران تردید
۵۸	بنی امیه
۶۵	توجیه و تاویل
۶۵	قسمت اول
۷۱	قسمت دوم
۷۸	پیامبر و زنان

۸۳	علم حدیث بین متن و سند
۸۳	قسمت اول
۹۱	قسمت دوم
۹۸	صحابه
۱۰۷	اجماع
۱۱۵	بزرگ جلوه دادن شخصیتها
۱۱۷	کوچک کردن شخصیت امام علی
۱۲۱	عشره مبشره به بهشت
۱۲۱	قسمت اول
۱۳۰	قسمت دوم
۱۳۳	عمر
۱۳۳	قسمت اول
۱۴۱	قسمت دوم
۱۴۵	عثمان
۱۵۵	طرح و ایده تشیع
۱۵۵	عوامل جذب
۱۵۶	قرآن و عقل
۱۵۹	امام علی
۱۶۳	اجتهاد
۱۶۶	بنیاد مذهبی
۱۶۷	دو اشکال در طرح تشیع
۱۶۷	عصمت و غیبت
۱۶۸	جایگاه اشکال
۱۷۴	عصمت
۱۷۹	غیبت
۱۸۷	پس از تشیع

۱۸۸	شخصیت مصری
۱۸۸	قسمت اول
۱۹۸	قسمت دوم
۲۰۲	انجمن شیعیان
۲۰۴	قرآن - اگر عثمان قرآن هارا نسوزانده بود، بنی امیه وجودی نداشتند
۲۰۵	جمع قرآن
۲۰۹	پی نوشتها
۲۰۹	۹۱ تا ۹۱
۲۲۱	۱۸۲ تا ۹۲
۲۳۰	۲۸۰ تا ۱۸۳
۲۴۳	۳۰۳ تا ۲۸۱
۲۴۷	درباره مرکز

فریب : کنکاشی در اسلام پیامبر(ص)

مشخصات کتاب

سرشناسه : وردانی صالح

Wardani, Salih

عنوان و نام پدیدآور : فریب کنکاشی در اسلام پیامبر(ص) و اسلام سیاست بازان نویسنده صالح الوردانی ترجمه محمدجواد مهري

مشخصات نشر : قم بنیاد معارف اسلامی ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری : ۳۶۱ ص

فروست : مرکز نشر بنیاد معارف اسلامی ۷۴.

شابک : ۶۰۰۰ ریال ؛ ۰۰۰۰۵۳ ریال : چاپ دوم ۸۷۹-۴۶۹-۷۷۷۷-۸۹-۸ :

یادداشت : چاپ دوم: بهار ۱۳۸۹.

یادداشت : عنوان روی جلد: فریب کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سیاست بازان

یادداشت : کتابنامه

عنوان روی جلد : فریب کاوشی در اسلام پیامبر و اسلام سیاست بازان

موضوع : شیعه -- عقاید

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مهري محمدجواد، ۱۳۲۶ -، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد معارف اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵ / ۴ف ۱۳۷۵ ۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۶-۷۲۶۲

ج_س_تجو در یافتن اسلام حقیقی در لابلای انبوه گفتارها، فتواها، احادیث و رویدادهای تاریخی، امری بس سخت و دشوار بود، از روزی که رسول اکرم (ص) رحلت کرد تا امروز، بسیاری از خس و خ_اشاک ها به اسلام چسبیده و حقیقتش را پنهان کرده تا آنجا که اسلام امروزی چیزی جز اسلامی ب_ود ک_ه پ_یامبر به امت بخشید، چنین می نمود که مساله نیاز به پیام رسانی دیگر دارد تا اسلام را دگر بار برانگیزاند.

این مطلبی بود که در طول بحث و مطالعه و تجربه های طولانیم در محدوده مرکزیت اسلامی در مصر به آن رسیدم و بیش از بیست سال ادامه داشت .

آن_چه از سوی گروه ها و حرکت های اسلامی در مصر، به آن پی بردم، اولین

و اصلی ترین انگیزه ای بود که مرا واداشت تا در میراث اسلامی به بحث و جستجو بپردازم , چرا که اسلام منبع اصلی تمام این گروه ها به شمار می رفت و از این راه می خواستم به علت برخوردهای این گروه ها پی ببرم .

ای_ن_ب_رخ_وردها را مربوط به امروز نیافتم , بلکه , ریشه در گذشته دارد .

واکنون اقرار می کنم که ب_ح_ث درباره این برخوردها نیاز به یک شرط اساسی دارد که در آغاز نبوده است و آن خالی کردن ذهن از ق_داس_ت_اف_راد_اس_ت_ی_ا به عبارت دیگر : باید شخصیتی مستقل داشت , آزاد از پرستش مردان , چرا که من وقتی به کنجکاوی در میراث اسلامی غوطه ور بودم که در درونم حامل قداستی افزون برای شخصیت های پیشین از صحابه تا برسد به فقیهان بودم .

ولی آن ه_ن_گام_ که به فضل الهی _ از این هاله مقدس خود را رها ساختم , راه را پیشاپیشم برای رس_یدن به حقیقت اسلام , هموار یافتم و دریافتم که در این دین , سنت پیشینیان محقق گشته و آن ت_س_ل_ط افراد بر نصوص پیامبر پس از آن حضرت است تا آنجا که امت به این نتیجه دست یافته ک_ه می شود دین را از افراد اخذ کرد نه از متن ها و نصوصی که پیامبر به ارث گذاشته که سرانجام , ح_ق_ی_ق_ت_اس_لام_پ_نهان می ماند , چنانکه حقیقت دین موسی و عیسی نیز بوسیله احبار و رهبان ب_ن_ی_اس_رائیل , پنهان ماند , همانها که درباره شان خدا فرمود : (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله) بنی اسرائیل احبار و رهبان خود را جز خدا ,

ارباب خود قرار داده بودند.

ای_ن_ج_ا بود که دنبال نصوص و رویدادهای تاریخ رفتیم با ذهنی خالی از مردان و شخصیت ها، و به عبارت روشن تر: نصوص را برتر از مردان قرار دادیم تا به حقیقت رسیدیم.

آری، آن روشی که شاطبی در کتاب اعتصامش درباره حق و شخصیت ها، یادآور شده، آن را اجرا کردم، آیا مردان با حق شناخته می شوند یا حق بوسیله مردان؟

و اگر فقیهان اجماع کرده اند که مردان بوسیله حق شناخته می شوند، ولی این قانون در حقیقت وج_ودی ندارد، نه در میراث گذشته و نه در حقیقت امر، پس آنان این را شعار خود در ظاهر قرار دادند ولی در واقع، عکس آن را اجرا نمودند و همین فرق گذاشتن میان نص و مردان و تلاش برای درک نص_ب_دون آن_ان_م_را_ب_ا حقیقت اسلام آشنا ساخت.

اگر به سخنان آنان و تفسیر و توضیحشان درباره نصوص و احادیث، بسنده می کردم.

و به تفسیرهایی که بیشتر بوی سیاست از آن است_ت_شمام می شد بسنده می کردم هرگز به این حقیقت نمی رسیدیم.

من برآستی از دایره وهم_خ_ارج_ش_دم_وب_ه_س_رزمین حقیقت رسیدم آنگاه که مسیر اسلام را پس از رسول خدا (ص) دنبال می کردم و آن را دوباره خوانی نمودم.

و سرانجام پس از سالهائی طولانی از سرگشتگی و گمراهی، آرام گرفتم، آنگاه که قسمت پنهان_ش_ده از تاریخ اسلام و حقیقت مسلمین بر رویم گشوده شد و در راه راست و صراط مستقیم قرار گرفتم.

ه_م_چ_ن_ان_ک_ه نور اهل بیت جلوی رویم تابید، پرده های ظلمت پس

زده شد و راه راستین برایم گشوده شد و خود را در محدوده اسلام واقعی یافتیم .

و آنچه در این کتاب قلم زده ام , سخن از بیوگرافی یا تجربه های شخصی خود نیست , بلکه سخن از ع_رض_ه_ن_م_ودن واقیعت ها و رد بعضی استدلالها و بیان حقایقی است که از مسلمانان پنهان شده است .

و خ_دای را ب_رای_ن_ه_دای_ت حمد و سپاس می گویم که اگر توفیق خداوند نبود , هرگز هدایت نمی شدیم .

قاهره صالح الوردانی ۱۰ جمادی الثانی ۱۴۱۵ هجری آدرس پستی : قاهره / رمسیس ص پ ۱۶۳ _ ۱۱۷۹۴

آغاز راه

بیش از پانزده سال در میان انقلابیون مسلمان مصری گذراندم که از آغاز دهه ۷۰ میلادی شروع و ت_ا_پ_ای_ان_ده_ه_ش_تاد , ادامه داشت .

در طول این مدت شاهد پیدایش حرکتهای و پایان گرفتن ح_ر_کتتهائی بودم .

و همچنین رخدادها و شخصیتهای زیادی را دیدم که به میدان آمدند یا از میدان خ_ا_رج_ش_دند همه اینها را شاهد بودم در حالی که هیچکدام نمی توانستند , در آن زمان , مرا به خود جذب کنند و در بر گیرند , چرا که خود آنقدر تجربه اندوخته بودم که می توانستم بدور از تاثیر آنان زندگی کنم .

ت_لا_ش_های زیادی از سوی اخوان المسلمین یا گروه تکفیر یا حرکت جهاد برای جذب من ش_د_ول_ی_در_م_ق_ابل , من مایل بودم با گروههای اسلامی همکاری داشته باشم , بدون اینکه عضو رسمی آنها به حساب آیم , هر چند این کار نیز گروهها را خرسند می نمود . از این روی , همکاریم از م_ح_دوده_ا_خ_وان_ال_م_س_ل_مین و جهاد فراتر رفت , زیرا سایر گروهها این نوع همکاری را نمی پسندیدند .

بهر حال , در همان وقت که با

این گروه ها رفت و آمد داشتیم , طرح های پایه ای و اساسی آنان را نیز بررسی می کردیم , هم آن
زیربنائی که هم اعضا در برابرش تسلیم بودند و تنها به فقه گذشته بسنده می کرد و نسبت به زمان حاضر,
اهمیتی قائل نبود.

من نه از دی دگ اه و موضعگیری های این گروه خرسند بودم و نه از زیر بنائی که مربوط به گذشته بود و بر
اساس آن , برنامه ها و برخوردهای خود را تنظیم می کردم .

و همواره آنها را مورد انتقاد قرار می دادم .

این برخورد من باعث شد که گروهها از من گله مند شدند و سرانجام با من قطع رابطه کرده و حتی گاهی مرا با چوب
الحاد و گمراهی راندند ! هنگامی این داوری را در حق من اعمال کردند که من سنی بودم .

و در نتیجه چند سؤال برایم پیش آمد: آیا چنین حکمی , نتیجه تعصب کورکورانه است ؟

آیا این حکم مبتنی بر استدلالهای شرعی است ؟

آیا اندیشه من نسبت به طرحهای آنان , مرا از اسلام خارج می سازد؟

و از آن روز آغز اشک و تردید در زندگی من پدید آمد که سرانجام مرا با خط اهل بیت آشنا ساخت .

بررسی واقعیت

در اوائل دهه هفتاد میلادی , انجمنهای خصوصی و روشهای صوفیگری در مصر حکمفرما بود که این دو خط از دوران
عبدالناصر باقی مانده بود و بسیاری از جوانان که موج دینداری , آنان را در برگرفتند , جذب این انجمن
ها می شدند, چرا که خطصوفیگری چندان جاذبیتی برایشان نداشت ((۱)).

یکی از آنجمن نهائی که بسیاری از جوانان مصری را به خود جذب کرده بود, گروه یاران سنت

م_ح_مدی و انجمن شرعی همکاری عاملین به کتاب و سنت بود، که گروه یاران سنت محمدی، ج_اذب_ی_ت_بیشتری داشت، چرا که اندیشه حاکمیت و توحید بر آن حکمفرما بود، و اما انجمن دوم، ب_بیشتر بر عبادات تکیه می کرد و دخالت در سیاست نمی نمود، و در حقیقت، میل به تصوف داشت هر چند تبلیغاتش در مصر زیادتر بود و مساجدش از مساجد دولتی بیشتر. ((۲)) گ_روه_ی_اران_س_نت (انصار السنه) همان گروهی بود که اندیشه وهابیت را میان جوانان ترویج کرد و از آغ_از_پ_ی_دای_ش در اواخ_رس_ال_ه_ای_ب_ی_س_ت_میلا_دی، اعضایش طرح وهابیت را برای خود پسندیدند ((۳)).

ه_نگامی که انور السادات دستور داد که زندان های سیاسی باید خالی از زندانی شود، ناگهان سه گ_روه از آن ج_ا_ب_ی_رون_آم_ده و اع_لام وجود کردند: اخوان المسلمین و تکفیر و قطبی.

حرکت اخوان_ال_م_س_ل_مین توانست افراد بیشتری را به خود جذب کند، من جمله دانشجویان بودند که فعالیت گسترده ای در درون دانشگاه و تحت عنوان جماعت دینی که بعد از مدتی به جماعت اس_لامی تغییر یافت، آغاز کردند، تا آنجا که دانشگاه، تا اواخر دهه هفتاد، زیر نظر و سیطره اخوان المسلمین قرار داشت ((۴)).

گروه تکفیر نیز توانست محدوده گسترده ای از جوانان را در بر گیرد و درون دانشگاه و خارج از آن ب_ا_خ_وان به رقابت پردازد ولی پس از کشته شدن شیخ ذهبی ((۵)) از قدرتش کاسته شد.

ول_ی_گ_روه_قطبی همواره به مخفیکاری می پرداخت و لذا مانند اخوان و تکفیر نتوانست جا باز کند تا اینکه در سال ۱۹۸۱ متلاشی شد و از میان رفت ((۶)).

در_م_ی_ان_این سه گروه

، گروه چهارمی نیز پیدا شد که آن نیز اندیشه وهابیت را از گروه انصار ال-س-ن-ه گرفته و در پی چاپ و نشر کتابهای ابن تیمیه و ابن عبدالوهاب و تبلیغاتشان در میان مردم بویژه دانشجویان و جوانان مسلمان در سراسر مصر بود و این گروه نیز در پی برخورد با دیگر گروهها، از میان رفت ((۷)).

در س-ال ۱۹۷۴ اولین گروه جهادی در مصر به رهبری صالح سریه نشات یافت و با رژیم حاکم برخورد کرد که به نام حرکت فنی نظامی معروف شد و این حرکت ، عامل پیدایش گروه جهاد بود. ((۸)) در م-ی-ان ای-ن گ-روه-ه-ا، گروه اسلامی دولتی نیز که در الازهر و اوقاف خلاصه می شد، م-ش-غول به کار بود، این گروه مورد تنفر و انزجار همگان بود و هرگز نتوانست صفوف جوانان را ب-ش-ک-افد، و لذا انورالسادات را وا داشت در برخورد با گروههای افراطی و سخت گیر اسلامی و گروههای سیاسی ای که با وی دشمنی می کردند، از اخوان المسلمین ، کمک بگیرد و بر آنها تکیه کند. ((۹)) ب-هر حال نزاع و برخورد میان گروههای مختلف شدت گرفت و اعضای گروهها _ چه در محی ط دان-ش-گ-اه و چه خارج از آن _ بایکدیگر برخوردها و کشمکش های شدیدی داشتند، و چه بسا افراد گروه سلفی یا گروه جهادی که بر اعضای اخوان المسلمین تعدی و تجاوز می کردند و کشمکش ب-ه-ب-الات-ری-ن-درج-ه-خ-ودم-ی-رس-ی-د .

س-پ-س نزاع ها اوج بیشتری گرفت و گروه تکفیر بات-م-ام-م-خ-الفین خود به جنگ و درگیری پرداخت .

تازه این جدای از درگیریهای بود که میان گروه ناصری و گروه مارکسیستی با گروههای اسلامی در محدوده دانشگاه ،

اتفاق می افتاد.

گروه ناصری و گروه مارکسیستی، گروه اسلامی را متهم به وابستگی به دولت می کردند و گروه اسلامی آن دو را به کفر والحاد.

و اما من وضعیتم روشن بود، زیرا مستقل می اندیشیدم و فعالیتم مخصوص به خودم بود.

من در هر زمی-ن-ه ای عقل را داور خود قرار می دادم و در سایه آن، به فعالیت می پرداختم لذا با اوضاع روز و با ارتباط با واقعیت های موجود، برخوردی واقع بینانه داشتم.

و در این میان مسافرت هائی در گوشه و ک-ن-ار ش-ه-ره-ا و روس-ت-اه-ای م-ص-رداشتم و در مساجد به سخنرانی می پرداختم و با جوانان دی-دارمی کردم و با گروهها بحث و گفتگو می نمودم، هر چند در آن زمان قیافه ام مانند افراد آن گروهها بود یعنی دارای ریش بلند و لباس عربی کوتاه! ب-ه-رح-ال بحث ها و گفتگوهایم با این حرکت ها و گروهها چندان نتیجه ای نداشت، چرا که آنها ع-ق-ل را قبول نداشتند و اجازه نمی دادند کسی از خط پیشینیان فراتر رود، چه رسد به اینکه آنان را مورد انتقاد قرار دهد.

می توان گفت: تنها گروهی که شخصیت های پیشین را مورد انتقاد قرار می داد، گروه تکفیر بود ک-ه-ب-ه هیچ وجه نمی پذیرفت کسی در برابر نص قرار گیرد تا آنجا که عمر را نیز مورد هجوم قرار داد، زی-رادر ب-رابر نص، اجتهاد کرده بود.

ولی این گروه انتقاد خود را تنها در زمینه ترویج تئوری خود م-طرح می کرد.

و تئوریش عبارت بود از اینکه هر کس تقلید کند کافر است.

و همین تئوری ه-واخ-واهانش راوا می داشت که از تقلید نیاکان و پیروی

از آنان , باز دارد و مرا نیز واداشت که به نصوص بیشتر بیاندیشم و به سوی اهل بیت روانه شوم ((۱۰)).

اخلاق

گروه های اسلامی به استثنای اخوان المسلمین را جوانانی خام و بی تجربه رهبری می کردند تا آن جا که بیشتر آنان , چیزی جز معدود کتابهای وهابیگری , نخوانده بودند .

و آنچه مورد توجه است , ای_ن_اس_ت_ک_ه چنین جوانانی نه تنها اندیشه وهابیت را تبلیغ می کردند که اخلاق وهابیگری را نیز ب_رای_خ_ود_اخ_ت_ی_ار_ک_رده_بودند و این اخلاق , خلاصه می شد در خشونت , تعصب و مهدور الدم دانستن دشمنانشان ! از ای_ن_روی , ب_رخوردهای میان این گروه ها از مرز اخلاق فراتر رفته و چنین می نمود که پیکاری م_یان دو قبیله جاهلی است که با اسلام هیچ پیوندی ندارد .

من آن هنگام که زندانی بودم (از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴) هرگز نتوانستم تحمل اختلافهای هواداران این گروهها و رفتارهای پستشان و زد و خوردهای پایان ناپذیرشان را بنمایم .

به همین خاطر بود که از آنان فاصله می گرفتم و یا تنها در سلولهای زندان می گذراندم و یا همراه با افرادی که به علت ارتکاب جرمهای دیگر , زندانی بودند , می زیستم ((۱۱)).

ب_ا_ک_مال_تاسف_در_میان_این_محکومین , بیشتر احساس آرامش می کردم تا در میان آن گروه های اسلامی .

و همین باعث شد که آنان نسبت به من تنفر و انزجار خود را اظهار داشته و با من به ستیز و م_ق_اب_ل_ه_ب_رخیزند , چرا که به این زندانیان به دید تحقیر می نگریستند و این دید به علت عقیده برتری جوئی بر دیگران بود که از آن برخوردار بودند.

ای_ن

عقیده خود بزنگ بینی، خطرناکترین منشی بود که گروههای اسلامی را از توده ها دور می ساخت.

بنابراین فاصله ای که میان مردم و این گروهها در مصر پیدا شده بود، در حقیقت، به خاطر این خوی تند و زشت بود که بر این گروهها حکمفرما بود.

و به همین علت، زندانیان مسلمان را در داخل زندان به عصیان علیه این گروهها وامی داشت و آنان را از اسلام دور می ساخت، زیرا این خوی بد و خشن به علاوه کجروی ها، نتیجه ای جز این نمی توانست داشته باشد.

چه بسا روزهایی که من و سایر زندانیان در اثر زد و خوردهای شدید هواداران عمر عبدالرحمن و هواداران عبود الزمر، از خواب می پریدیم، که صعیدیان (بادیه نشینان مصر) طرفدار گروه اول و دریان-شینان طرفدار گروه دوم بودند.

جالب اینجا است که در آن زد و خوردها همه چیز به کار می رفت! از تک-ه-ه ای چوب-ی-ک-ه از پنجره ها قطع می کردند تا شیر و لوله هائی که از توالت ها کنده می شد! به اضافه قبیح ترین و زشت ترین واژه های فحش و ناسزاگوئی ((۱۲)).

اگرچه ن-ی-ن روش ب-رخ-وردی میان هواداران یک گروه (که همان گروه جهاد بود) رد و بدل می شد، میان طرفداران گروههای گوناگون، خدا می داند که چه می گذشت! این چنین حوادثی مرا به این سؤال وامی داشت: آیا علت این درگیریها و برخوردها فقط اخلاق است یا علتهای دیگر هم دارد؟

پس از مدت-ی اندیشه، به این نتیجه رسیدم که علت این امر، فقط اخلاق نیست، بلکه انگیزه

های فـکـری و ایـدئولـوژیـکی نیز دارد که پشت این خوی بد پنهان شده است , انگیزه هائی که از همان زیربنای غلط آن حرکتها می جوشد و چنین رفتاری را برای هوادارانش می پسندد.

درخـلال مـطالـعات اریـخیم , موضعگیری ها و منش ها و خلق و خویهای خوارج , مرا به تعجب واداشت و چـقـدر شـگـفت زده شـدم وقـتی دریافتم که برخوردها و اخلاقی که طرفداران این گروههای اسلامی امروزه دارند, همان برخوردها و اخلاق خوارج است که متن احادیث در مذمت و نکوهش آنان بسیار وارد شده و امت را از آنان برحذر داشته است ((۱۳)).

بـی گـمان , اندیشه و تئوری خوارج همان بود که آنان را وادار به چنان اخلاق ناپسند و رفتار تند و خوی انحرافی می نمود, و همچنان انداین افراد.

اگر خوارج شناخته می شدند به چنان شدت و قسوت قلب , پس اینان نیز به همان صفات شناخته می شـونـد, و اگـر شـمشیرهای خوارج بر سر مسلمانان فرود می آمد و نوامیس و اموال مسلمین راهتک و پایمال می کردند, پس هواداران این گروهها نیز همچنانند.

تـفـسـیـرایـن برخوردها را باید از وهابیت پرسید که این عناصر, از آن نشات گرفته اند و پایه های وهابیت بر دوش گروهی خشن , خشک , سنگدل و نادان نهاده شده است که سنگدلی و جهالت را بـه پیروانشان منتقل کرده اند و بدینسان , اینان نمونه های معاصر از خوارجی هستند که بر حضرت علی خروج کرده و علیه آن حضرت قیام کردند.

و اگـر وهـابـیت , مـخالـفـین خود را به شرک متهم ساخته و حرمتهایش را هتک می کند, این گـروه ای اسـلامـی نیز چنان روشی را

به ارث برده اند .

و اگر وهابیت معتقد است که تنها خود پرچم اسلام را برافراشته و نماینده اسلام در کره زمین است , چنین گروههای اسلامی نیز از همان ایده برخوردارند که عقده خود بزرگ بینی نیز از آن می جوشد.

وب_دی_ن_س_ان , اخ_لاق , ی_کی از عواملی بود که مرا به بازنگری در زیربنای این گروههای اسلامی واداش_ت و ی_ک_ی از ع_وام_ل_ه_ش_دارده_ن_ده ای ب_ود_ک_ه_م_را_گ_وش_زد کرد که در راه راست , گام بر نمی دارم .

مسافرت‌هایی به عراق و کویت

روابط زیادی میان من و دانشجویان عرب مقیم مصر وجود داشت که در میان آنان , چند نفر شیعه عراقی ن_ی_ز دی_ده_م_ی شدند, و خود این روابط, مشکلات زیادی برای من _ در میان گروههای اس_لام_ی _ ای_ج_اد_ک_رد, زی_را_ش_ای_ع_ه_ه_ائی پخش شده بود که من نقش میانجی بین شیعیان و خانواده های مصری برای اجرای ازدواج موقت (متعّه) ایفا می نمایم !! البته این شایعه ها هر چند روابط مرا با احزاب اسلامی گل آلود کرده بود, ولی به آن چندان اهمیت ن_م_ی دادم زی_را از ای_ن_رواب_ط_اس_تفاده زیادی در زمینه آشنایی با شیعیان نمودم , و این امکان را برایم فراهم نمود که دعوت یکی از دوستان عراقی مقیم مصر را برای مسافرت به عراق اجابت کنم .

او آقای دکتر علی قرش ((۱۴)) بود که مرد بسیار فهمیده ای بود و دوره دکترای خود را در قاهره در سال ۱۹۷۷ می گذراند.

خ_انواده او در عراق , به مدت بیست روز مهمان نوازی کردند .

این خانواده بزرگوار شیعی عبارت بود از : پدر, مادر, و سه برادر غیر از دوستم , پدر دوستم غالباً در باغچه منزل

، امام جماعت ما بود و ما با او نامی خواندیم و در این میان برخی از برادران از مصر می آمدند و با ما به نماز جماعت می ایستادند .

پدر دوستم مردخوش طبع و شوخی بود که گاهی مسائل اختلافی میان سنی و شیعه را با شوخی و خنده مطرح میکرد.

در طول مدت اقامت در عراق ، به زیارت مراقد اهل بیت (ع) در بغداد رفتم و به مساجد شیعه سر زدم و درس ها و سخنرانی ها را گوش دادم و با دوستان دوستم ، به بحث و گفتگو پرداختم .

و در نتیجه ، بسیاری از اوهام و تصورات باطلی که در ذهن نسبت به تشیع بود، متلاشی شد، البته نسبت به برخی از مسائل ، خوشبین نبودم ، ولی مهم نبود، زیرا معتقد هستم که دید انسان باید طرح و ایده را به دقت زیر نظر بگیرد، نه رفتار افراد را.

از آن پس به دعوتی که از دوستان سنی ام به کویت مسافرت کردم و در آنجا نیز با مسلمانان زیادی روبه روشدم و به همان نتیجه ای رسیدم که در مصر به آن رسیده بودم .

هر چه در مصر می گذرد، در کویت نیز می گذرد، و آنچه را مردم مصر می گذرانند، مردم کویت هم از آن بهره می برند .

و این چیزی نیست جز یک نواختی اندیشه ها و وحدت همگان بر پیروی از پیشینیان .

در سفر کویته نیز با یکی از گروه های مربوط با گروه جهیمان عتیبی که افرادش در سال ۱۹۷۹، مسجد الحرام را مورد حمله قرار دادند، آشنا شدم و آنها را مردانی نادان و بسیار خشک یافتم که حتی نماز را

در مساجد با نعلین می خواندند و مطالعه روزنامه ها و مجلات را تحریم می کردند و حتی همراه داشتن گذرنامه یا کارت شناسایی و یا حتی پول را حرام می دانستند زیرا دارای عکس بود!! ((۱۵)) یاد می آید که چند نفر از آنان می خواستند از مرز کویت عربستان به عنوان عمره بگذرند, در حالی که هـ یـ چـ کـ اـ رتـ شـ نـ اسـ ایـ یـ بـ اـ خـ و دحـ مل نمی کردند و سعودی ها آنها را دستگیر کرده و به کویت بازفرستادند! چـ قـ در از ایـ نـ وضـ عیت و رفتار چندشم می شد و متنفر بودم, و تلاش می کردم از این سنی گری خـ ارج شـ وم و بـ ه شیعیان کویت برسم و آنان را بشناسم, ولی راه رسیدن به آنان برایم میسر نبود.

سرانجام دریافتم که شیعیان کویت, انجمنی دارند تحت نام جمعیه الثقافه الاجتماعیه که بدانجا راه یافتم و با برخی از جوانان شیعه کویتی ملاقات نمودم و کتابهای زیادی را از آنان دریافت کردم که از جمله کتاب السقیفه و کتاب المراجعات و کتاب عقائد الامامیه بود.

در آن ایام خبرنگار مـ جـ لـ ه کویتی البلاغ اسلامی بودم, که آن را رها کردم و خبرنگار مجله الرساله شدم.

پس از مدتی فهمیدم که این مجله نیز با عراق همکاری دارد, لذا آن را هم رها کردم و استعفادادم.

یکی از دوستان به نام سعید از جمعیه الثقافه الاجتماعیه با من رابطه نزدیکی داشت.

او تلاش فـ راوانـ یـ کـ رد که مرا با شیعیان کویت و مراکزشان و فعالیتهايشان آشنا سازد, و همچنین با برخی از شخصیتهای شیعه کویتی.

عـ لی رغم ارتباط نزدیک با شیعیان کویت, با گروه های سنی نیز رابطه داشتم, خصوصا با گروه

اخوان المسلمین و اعضای مصری و کویتی اش .

و همچنین با حزب التحریر اسلامی نیز که در آن زمـان , فـعـالـیـتـگـسـتـرده ای در کـویت داشت , رابطه داشتم .

و همواره در جلسات اخوان المسلمین مصری که در منزل یکی از استادان دانشگاه کویت برگزار می شد, حاضر می شدم .
در هـمـان حـال ,مـداومـت بـرحـضـور در جلسات اخوان المسلمین کویتی که در جمعیه الاصلاح
الاجـتـمـاعـی برگزار می شد, داشتم .

و همچنین در جلسات حزب التحریر که در منزل یکی از اعضا فعالشان , منعقد می شد, حاضر می شدم .

از اینها که بگذریم با گروه سلفی نیز رفت و آمد داشتم .

حزب التحریر تلاش کرد که مرا وادار به همکاری کندولی طرحشان قابل قبول نبود و از آن روی برگرداندم .

هـمـواره حزب التحریر علیه اخوان المسلمین تبلیغ و فعالیت می کرد و اخوان نیز علیه آنها ! بـالـایـتـرایـنـکه اخوان
المسلمین کویتی با اخوان المسلمین مصری درگیر شدند و سلفی ها هم با همه می جنگیدند .

و چیزی نگذشت که میان خودشان دو دستگی پدید آمد و گروه هائی متمایل به خط جهیمان یا خط جهاد, اعلام وجود کردند .

و بدینسان خودم را در میان گردبادی از اختلاف ها و کشمکش هائی یافتم که تصمیم بر دور شدن از این گردباد گرفته بودم .

در آن روزانـقـلاب اسلامی داشت در ایران شکل می گرفت و رویدادهایش دیده گان را خیره می کرد و سرانجام
پیروزی انقلاب اسلامی , زلزله ای در میان مسلمین ایجاد کرد و آفاق را در برابر خطاهل بیت گشود و راه را برای من و
بسیاری مانند من به سوی تشیع باز کرد.

انـقـلاب اسلامی ایران ضربه دردناکی به

گروه سنی که سالهای طولانی ندای خلافت سر داده و مردم را به آن وعده می دادند زد .

و همچنین کشتی بود برای من که به سرعت به سوی خط اهل ب_ی_ت کشیده و مجذوب شوم .

پیروزی انقلاب , در حقیقت پیروزی طرح تشیع بود و پیروزی طرح تشیع یعنی فرو نشینی و مردود شدن طرحهای سنی گری ((۱۶)).

گروههای اسلامی مرا وادار به رهائی از گذشته نمودند

هرگز از طرحهای سلفی ها که گروه های اسلامی آن را پذیرفتند، راضی نبودم و هرگز سلفیت را قبول نداشتم .

ای_ن_ای_ده , گذشته از اینکه مخالف عقل است , با طبع بشری نیز سازگار نیست .

زیرا گرویدن به آن , ع_قل مسلمان را دربند گذشته قرار می دهد, گو اینکه او را اسیر پندارهائی باطل می کند که از رفتارش و موضعگیری هایش دچار تناقضی روشن گردد و این راجامعه اسلامی به ثبوت رسانده است ((۱۷)).

از ای_ن_ج_ا بود که همواره با ایده سلفیت درگیر بودم , و در نتیجه گروههای سلفی مرا به الحاد و ف_س_اد ع_ق_ی_ده م_ت_ه_م ساختند .

و به جوانان هشدار دادند که از من دوری گزینند, و سفارش م_ی_ک_ردن_د_ک_ه مرا از خود برانند و هیچ پست و مقامی به من واگذار نکنند, و اماحق هرگز از آن تهمتها و شایعه ها و داوریهها علیه خودم _ که بعدا به صورت یوزش و هجوم درآمد هراس و واهمه ای نداشتم زیرا امری مهمتر مرا به خود مشغول کرده بود .

من در پی پیدا کردن راه حلی بودم که از آن گ_مراهی دردناک رهایم سازد, چرا که بر این باور استوار بودم که در آن ایده و طرح اسلامی _ که در آن زمان اوج داشت _ خلل و نقصی وجود دارد.

از آغاز دهه

هفتاد تا اواسط آن تقریباً چندین حکم علیه چند کتاب که در دسترس بود، صادر کردم .

در راس آن‌ها العقیده الطحاویه رامی توان نام برد که ایدئولوژی اصلی جوانان آن گروه‌ها را می‌سازد و کتاب العواصم من القواصم از تالیفات ابن‌العربی .

این دو کتاب مهمترین کتابهای هفتاد است که عقل مسلمانان آن دیار را می‌سازند و بر اساس آن گروه‌های اسلامی متشکل و پدید آمده‌اند. ((۱۸)) به علاوه این دو کتاب، کتابهای مکتب حنبلی نیز وجود داشت که پیشاپیش آن، کتابهای ابن تیمیه بود و در میان مسلمانان، رواج فراوانی داشت .

بیشتر آن کتابها به رایگان، خصوصاً بین دانشجویان تقسیم می‌شد و همراه با آنها کتابهای محمد بن عبد الوهاب نیز بطور گسترده‌ای پخش می‌شد. ((۱۹)) شخصیت‌های مسلمان آن زمان و در پیشاپیش آنها، رهبران الازهر و اخوان المسلمین هر چند دارای قدرت‌های نزدیک طرفداران گروه‌های اسلامی بودند، ولی توان مقاومت در برابر این سیل فکری جاهلانه که جوانان مسلمان را از دوران معاصر خارج ساخته و به سرعت، او را در منجلاب‌های بربریت گذشته سرازیر می‌سازد، نداشتند، بلکه کاملاً تسلیم این سیل بنیان‌کن شده و تنها نظاره‌گر آن بودند.

گروه تکفیر

هنگامی که گروه تکفیر در میدان حاضر شد و اعلام وجود کرد، خط سلفی را متزلزل ساخت و طرح گذشته را زیر سؤال برد و به طور غیر مستقیم کمک فراوانی در عقب‌راندن خط وهابیت و گروه‌های همکار با آن نمود .

این گروه، اندیشه تقلید گذشتگان و تمسک جستن به گفتارها را رد کرد و با این طرح متهورانه، به

پیروانش اجازه مستقیم استفاده از کتاب و سنت را داد و به ع_ب_ارت روش_ن_تر: آنان را در بکارگیری عقل در نصوص و در متون بی آنکه متأثر از شخصیت ها باشند آزاد گذاشت .

و ع_ل_ی ر_غ_م ای_ن_ک_ه گ_روه تکفیر, مقلدین را کافر می دانست و به آیه کریمه استناد می کرد که م_ی فرماید: (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله) توبه _ آیه ۳۱ _ علما و راهبان خود را ب_ه م_ق_ام ربوبیت پذیرفتند و خدا را نشناختند, و بدینسان صحابه و فقیهانی را که از نصوص فراتر رفته و اجتهاد کردند, محکوم می کرد, با این حال, تسلیم محض شخصیت های اهل سنت و در راس آن_ه_ا ب_خ_اری و م_سلم و اصحاب سنن شد و احادیث نبوی را طبق قیاس و قواعد آنان, از آنها فرا گ_رفت و آنچه را آنها پذیرفتند, او هم پذیرفت و آنچه را آنها رد کردند, او هم رد کرد .

و در نتیجه ای_ن_گروه نیز در همان گمراهی _ ولی از راهی دیگر _ قرار گرفت .

و در طرح خود شکافی ایجاد ک_رد که در آینده ای نزدیک, آن طرح را نابود ساخت و دیدگاه های دشمنانش از سایر گروه های اسلامی را تایید و پشتیبانی کرد.

بدینسان بسیاری از جوانان, از گروه تکفیر روی برگرفتند و به آغوش گروه سلفی بازگشتند, و ای_ن_ب_ار به گروه سابق خویش بیشتر چنگ زدند, چرا که بطلان خط تکفیر _ طبق نصوص قاطع ن_بوی _ برایشان مسلم و غیر قابل انکار گشت, و حتی خود هواداران تکفیر هم با استناد به احادیث به این نتیجه رسیدند ((۲۰)).

و ل_ی ب_ه ر_ح_ال گروه تکفیر, با

این تفکرشان، مرا واداشت که از پیشینیان رهائی یابم، بویژه آنکه می‌دی‌دم‌ح‌ت‌وا و م‌ض‌مون اندیشه شان، همان محتوی و اندیشه خوارج است که با امام علی جنگیدند و از خط اسلامی آن زمان، فاصله گرفتند خصوصاً فرقه ازارقه ((۲۱)).

م‌ق‌ایسه ای میان دو گروه تکفیر و ازارقه نمودم و این بحث را در میان مسلمانان، پخش و منتشر س‌اخ‌ت‌م و س‌ران‌ج‌ام‌ت‌اثر بسزائی در روحیه بسیاری از جوانان گذاشت و برای خیلی از افراد ش‌گ‌ف‌ت‌ان‌گیز بود چرا که می‌پنداشتند طرح گروه تکفیر، طرحی اجتهادی و مستقل است و از مخلفات گذشته، عاری است.

ه‌مچنین کتابی را تحت عنوان آیا حق در یک گروه منحصر می‌شود نگاشتم و ادعاهای گروه تکفیر که حق را منحصر در خودشان می‌دانستند، رد و محکوم نمودم ((۲۲)).

ه‌رچند گروه تکفیر تزلزلی در میان مسلمانان مصری پدید آورد و قسمت منفی تفکر گذشتگان را ب‌م‌لان‌م‌ود و ش‌خ‌ص‌ی‌تهای پیشین را مورد انتقاد قرار داد ولی این کار، هرگز تاثیری در روح‌ی‌ه طرفدارانش نگذاشت، بلکه آنان را به عکس‌العمل واداشت و نه تنها نسبت به پیشینیان، تردید و دلی برایشان حاصل نشد، که نسبت به طرحهای سلفیان، تمسک بیشتری پیدا کردند و گویا احساس پشیمانی برایشان حاصل شد که چرا گذشتگان را مورد انتقاد قرار داده اند!! آنچه در ایجاد رابطه با عناصر گروه تکفیر استفاده کردم، این بود که اینان اگر به این گروه گره‌خ‌ورده‌ان‌د، فقط به خاطر این است که پنداشته‌اند حق و اسلام راستین در این حزب مجسم شده‌اس‌ت‌چ‌ن‌ان‌که دیگر طرفداران حرکتها و احزاب همینگونه

می پنداشتند و برای آنان پشتیبانی از اس-لام چندان اهمیت نداشت که دفاع از گروه خودشان , و اثبات اینکه فقط آنها بر حقند و لا غیر, همچنانکه در سایر گروهها نیز چنین طرز تفکری وجود داشت .

گ-اه-ی به من می گفتند : ما در جستجوی حقیقتیم و اینک به آن رسیده ایم , و اگر تو دلیلی بر بطلان سخن ما داری , ما از تو پیروی خواهیم کرد .

و این تصور در حقیقت , گویای این معنی است که چنین جوانانی اطمینان چندانی به طرحی که از آن پیروی می کردند, نداشتند.

ب-ه-رح-ال تاکنون در گوشه و کنار, طرفدارانی برای این گروه یافت می شود که نه تنها در مصر بلکه در سایر کشورهای عربی و اسلامی نیز گسترده شده اند ((۲۳)).

اندیشه حاکمیت

ه-م-چ-ن-ان-ک-ه-گ-روه-ت-کفیر, از عواملی بود که مرا به رهائی از گذشتگان وامی داشت , اندیشه ح-اکمیت نیز از اهمیت بسزائی برخوردار بود, زیرا تحیر و سرگردانی بزرگی که گروه جهاد در ب-ر-خورد باحکومت و تزلزلی که در آنها ایجاد شده بود که نمی دانستند قیام کنند یا اطاعت نمایند (ب-ه-اع-تبار و جوب اطاعت از ولی امر) مرا به شدت تکان داد و ناچار در پی تحقیق در این امر مهم شدم که بدانم دیدگاه های فقهای گذشته در برخورد با حکومت ها چه بوده است , و نتیجه این بود ک-ه-س-ر-گ-ردان-ی-ای-ن-اف-راد را جبران ناپذیر دانستم , چرا که طرحهای گذشتگان را طرفداری بی چون و چرا از هیئت های حاکمه یافتم که حتی برای مشروعیت بخشیدن به چنین اطاعتهایی , از روای-ات و اح-ادی-ث زی-ادی-اس-ت-ف-اده-ک-رده و چ-ه-ره-ح-ق به جانب در

اطاعت از حکام به خود می گرفتند. ((۲۴)) ط_ب_ی_ع_ی_اس_ت_ک_ه_ای_ن_پژوهش , مسائل زیادی را برای من روشن کردو یقین حاصل کردم که دس_ت_ه_ای_پ_نهانی , مرموزانه اسلام را به بازی گرفته و قوانین و احکامش را به خاطر انگیزه های سیاسی خویش , تاویل و تفسیر نموده اند.

ان_دی_شه_حاکمیت_تاکنون_مورد_نزاع_گروه_های_اسلامی_است_که_دیدگاه_های_احزاب_گوناگون_ن_س_بت_به_آن_متفاوت_است , برخی مانند سلفی ها و اخوان المسلمین آن را رد کرده و برخی مانند گ_روه_ج_هاد_و_قطبی_آن_را_پذیرفته_اند_و_این_اندیشه_عامل_اصلی_شکست_حرکت_اسلامی_معاصر_و_ناتوانیش_در_پیشرفت_و_حتی_بکارگیری_سیاست_است_((۲۵)) و راز آن در اعتماد این احزاب بر فقه گ_ذشته_است_به_عنوان_تنها_مصدر_و_منبعی_که_این_اندیشه_را_تفسیر_می_کند.مثلا : گروه سلفی و اخوان بر دیدگاه فقهای گذشته که در کنار حاکمان بوده و با آنها پیوند داشتند, مبتنی است ولی گروه جهاد,دیدگاه ابن تیمیه را پیش کشیده که با برخی از حکام مرتد از میان مغولیان مسلمان ش_ده , ب_ه_س_ت_یز_و_دشمنی_برخاستند, و این تئوری در فقه سنی , کم نظیر است .

و اما خط گروه قطبی دارای یک تئوری افراطی بود که بر اساس اجتهادهای سید قطب تنظیم شده بود. ((۲۶)) و پ_س_از_گروه_اخوان_المسلمین , این تنها گروهی بود که وارد میدان شد و اندیشه حاکمیت را در س_ر_م_ی_پ_روران_د_و_با_حکومت_و_احزاب_وارد_بند_و_بست_سیاسی_شد_که_چندان_موفقیت_آمیز_نبود.

ام_ا_گ_روه_های_دیگر, به همان گوشه نشینی خود

اکتفا کردند تا جائی که برخی از آنها وارد شدن در محیط سیاسی را برای مسلمانان ، کفر می دانستند. ((۲۷)) ای_ن دگ_رگونی در شناخت ماهیت حاکمیت ، میان گروه های اسلامی معاصر، به دگرگونی و اخ_ت_لاف_ن_ظ_رفقهای گذشته در شناخت آن بازمی گردد .

و حتی وقتی مواجه می شدند با این آیه کریمه که می فرماید : (ومن لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون) مائده _ آیه ۴۴_ و هر که به آنچه خداوند نازل کرده ، حکم نکنند، پس آنان خود کافرند، دچار تناقض گوئی شده و گاهی آی_ه رات_ف_سیره های دیگری می کردند که غرض اصلی آن را هرگز نمی رسانند، مثلاً می گفتند، این ک_ف_ر_غ_ی_ر از ک_ف_ر_ب_ه_خ_دا_اس_ت .

و خلاصه هرگز جرات و شهامت آن را نداشتند که این نص بی پرده قرآنی را بر حکام زمانشان تطبیق نمایند .

و همین ایده نیز به اسلام گرایان معاصر رسید که گ_ر_وه اخوان المسلمین و سلفیان ، آن را پذیرفتند ولی جهادی ها و قطبی ها آن را رد کرده و قائل ش_دند که حکام امروزه غیر از حکام آن زمان است ، و اگر حکام آن دوران ، از حدود اسلام پا را فراتر گذاردند، پس بی گمان حکام امروزی نه تنها از آن تجاوز کرده ، که وارد در محیط کفر شدند که ف_ق_ه_ای پ_ی_ش_ی_ن ، ک_ف_ر_ش_د_ن رات_نها مجوز قیام علیه حاکمان دانستند چنان که در حدیث آمده است ((۲۸)) .

ای_ن_چ_ن_ی_ن برخوردارهایی که فقهای پیشین ، با حاکمان وقت داشتند و برخی روایتهایی است که م_ن_سوب به رسول اکرم (ص) است که هرگز انسان مؤمن و متعهد به آن قانع

نمی شود در درون وج_ودم ایجاد شک و دو دلی کرد و بر این باور شدم که سیاست در تنظیم این تئوری و نقش اساسی داش_ت_ه_اس_ت .

اگ_ر پیامبر چنان سخنانی بر زبان براند، پس نقش اسلام چه خواهد بود؟

آیا واقعا اس_لام_آم_ده است که بر ظلم و ستم صحه بگذارد و آن را تصویب کند و حاکم را مطلق العنان قرار دهد که هر چه بتواند مردم را استثمار نموده و آنها را مانند بردگان خود به حساب آورد و اموالشان را چپاول و غارت نماید؟!!

((۲۹)) آری، م_وض_ع_گ_ی_ری_غ_ل_ط_ف_ق_ه_ای گذشته نسبت به حاکمان و صحه گذاشتن بر روش ها و م_ن_ش_هایشان که صد درصد با اسلام، تناقض دارد، تاثیری مستقیم بر حقیقت قیام اسلامی امروز گ_ذارد، و م_واضع آنان را نسبت به وضعیت موجود و حاکمان فعلی، مانند گذشته، تبیین کرد.

و این ایدئولوژی و احادیث و روایت‌هایی که بر آن تکیه کرد، عامل اصلی شکست قیام اسلامی در روبرو شدن با واقعیت هاشد که به آسانی گروه ها را در قبضه حاکمان چیره قرار داد.

و این نیز خود عامل م_س_ت_ق_ی_م_ب_ی ثمر قرار دادن اندیشه حاکمیت و شکست آن در نظر گروه های اسلامی امروزی است ((۳۰)).

ب_ر_ی_قین_قلیبم افزوده شد که باید این چنین احادیث و روایت‌هایی که مربوط به حاکمان است را رد ک_نم و همین باعث شد که سخنان فقهای پیشین و تفسیر و توجیه هایشان را نسبت به این احادیث ن_ی_زمرود شمارم و سپس موضع‌گیریهای آنها را نسبت به حاکمان زمانشان محکوم کنم که راه را ب_رای محکوم کردن کامل خود آنان نیز، بر رویم

تردیدی نیست که اعلام چنین امری _ در آن زم_ان _ نه_ت_ن_ه_ا مشکل بلکه خیلی خطرناک می نمود، که آسانترین عکس العملش نسبت به خودم ، این بود که مرا لقب کافر یا ملحد عطا فرمایند !! ولی بهر حال ، بر آن شدم که این احادیث را ب_ه_گونه ای که شکی ایجاد نکند و مرا محکوم ننمایند، مورد انتقاد قرار دهم ، مثلاً : روایتی را از رسول اکرم (ص) نقل کردم که درست به عکس آن روایت ها است و نه تنها اطاعت از چنان حکامی را م_ردوددان_س_ته ، بلکه ضرورت قیام علیه آنان را اعلام و اظهار می دارد و فقها چاره ای جز مقید نمودن و توجیه کردن آن روایتها نداشته اند. ((۳۱)) ش_ای_د ب_ارزت_ری_ن نمونه سرگردانی که این روایتها برای قیام اسلامی ، ایجاد کرد در گروه جهاد مصری متجلی شد که نتوانست موضعگیری شرعی درستی نسبت به رژیم انور سادات ، ارائه دهد و ح_کم کفرش را صادر نماید و در میان گفته ها و نوشته های گذشتگان و توجیه و تاویل‌هایشان در ب_رابر احادیث ، سر در گم شده ، تا اینکه بر فتوای ابن تیمیه دست یافت که معتقد است باید پیکار با ک_س_ی کرد که احکام شرعی را اجرا نمی نماید، و بدینسان موضعش را نسبت به انور سادات ، اعلام کرد و آن حکم را بر وی اجرا نمود و این داوری وقتی رخ داد که انور سادات بی دینی خود را اعلام ک_رد و با حجاب ، آشکارا مبارزه نمود و در واپسین روزهای عمر خود، با گروه های اسلامی ، اظهار دشمنی کرد. ((۳۲)) گویا آقایان منتظر

بودند که انور سادات علنا کفر خود را اعلام کند تا بتوانند علیه او، دست به کار شوند و خونس را هدر بدانند .

یا به عبارت دیگر : می خواستند قوانین و قواعد گذشتگان (سلف) را درمساله خروج و جهاد با حاکم , بر انور سادات تطبیق دهند تا هیچ اشکال شرعی به آنان وارد نشود ! پ_س ق_اتل حقیقی انور سادات , ابن تیمیه است و خالد اسلامبولی کسی جز یک آلت دست نبود که س_لاح را کشید و به سوی سینه او شلیک کرد .

ولذا حادثه آن روز فراتر از تریبون انور سادات نرفت و گ_رن_ه راه_ب_ه سوی کاخ ریاست جمهوری گشوده بود, ولی چه کنند که فقه گذشته , دست و پای قیام امروزه را بسته است و همچنان ادامه دارد !

کتابهای عقیدتی

در دهه هفتاد, با سفارش رهبران گروه های اسلامی , کتابهایی میان جوانان منتشر شد که در راس آن_ه_ا ک_تاب العقیده الطحاویه نوشته طحاوی مصری , و کتاب العقیده الواسطیه نوشته ابن ت_ی_م_یه , و کتاب التوحید نوشته محمد بن عبدالوهاب است .

و مانند این کتابها, تکیه بر مسائلی دارد ک_ه_م_رب_وط_ب_ه_اس_ماء و صفات , و ایمان و شرک است و جوانان را به این شبهه می اندازد که ندانستن این امور, ممکن است اسلامشان را ضایع کرده و اعمالشان را از بین ببرد.

ای_ن کتابهای عقیدتی , مشتمل بر طرحهای سیاسی , فکری و اجتهادی زیادی است که هیچ ربطی ب_ه_م_س_ال_ه_ع_ق_یده و ایمان و کفر ندارد .

ولی اینان , چنین مسائلی را در این کتابها وارد کرده اند ک_ه_م_سلمانان را وادار به باور کردن و حمایت نمودن از آن کرده و در نتیجه

به خطی که برایشان ترسیم نموده اند، دست و پا بسته بکشانند. ((۳۳)) من این کتابها را مطالعه می کردم، و برای خودم این پرسش ها را مطرح می نمودم: چه ارتباطی میان خلفای چهار گانه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) با عقیده است؟

چرا فقهای پیشین اصرار بر ضرورت معتقد بودن به اینان با این صورت رباعی (چهار گانه) دارند؟

چه دلیل شرعی بر آن وجود دارد؟

ارت_ب_اط_ح_اک_م_ان با عقیده چیست؟

و چگونه می توان اطاعت از آنان و نماز پشت سرشان و حج همراهشان و جهاد زیر پرچمشان را جزء عقیده دانست.

چ_راف_ق_ه_ا_م_ی_خ_واهند امت را مجبور به اعتقاد به ضرورت نماز پشت سر هر عادل و هر فاجری بنمایند؟

چرا فقهای گذشته در این مورد، به ایده ای روی آورده اند که با قرآن و عقل تناقض دارد؟ ((۳۴))

چ_را_فقها_اصرار_دارند_که_امت_را_بر_مفاهیمی_تلقین_نمایند_که_اهل_بیت_را_محدود_و_در_حاشیه_قرار_دهد_و_این_را_جزء_عقیده_می_شمارند؟

چ_را_آن_ک_ت_اب_ه_ای_عقیدتی_را_با_نام_نویسنده_هایشان_،_نامگذاری_می_کنند،_مانند_عقیده_طحاویه_و_عقیده_نسفیهِ_و_عقیده_حمویه_و_عقیده_واسطیه؟ ((۳۵))

آی_ای_ن_نامگذاری_مانند_نامگذاری_مسیحیان_نسبت_به_انجیلهای_مختلفشان_نیست؟

انجیل متی، انجیل لوقا، انجیل یوحنا، انجیل مرقس و... ((۳۶)) از ای_ن_پ_رس_ش_ها و تاملات به این نتیجه رسیدم که تمام این امور، هیچ ارتباطی با عقیده ندارد و ع_ق_ی_ده_واقعی_چیزی_جز_این_مفاهیم_و_طرحهائی_است_که_در_حقیقت_سیاست، آنها را تحمیل کرده و فقیهان (وعاظ السلاطین) در آغوش گرفته اند.

((۳۷)) ولی باز هم به این نتیجه گیری، عطش را فروکش نمی کرد زیرامی پنداشتم که رازی و انگیزه ای قوی در ملامت کردن این کتابهای عقیدتی به چنین مسائلی، نهفته است.

و این تفسیر چنانچه روشن است مطلب را تکمیل نمی کند، بلکه به نفع اهل سنت است! زیرا گذشته از اینکه این روایت، ((۳۸)) ت.ن.ه.ا.دلیلی است که برای اثبات این ادعا، بدان تمسک می جویند، از سوی دیگر، دلالتش ظنی است و نمی توان از آن معنای قطعی در این مورد، استفاده کرد. ((۳۹)) و اگر تسلیم این منطق اهل سنت شویم، معنایش پذیرفتن کفر تمام فرقه های دیگر است و حق را در آن ح.ص.ار.آن.ان.دان.ستن، و این مطلب هرگز مورد پذیرش عقل نیست، چرا که آنان نسبت به دی.گران هیچ امتیاز و برتری ندارند و آنچه مطرح می کنند، بیشتر از یک مساله اجتهادی نیست که احتمال صحت و خطا در آن می رود. ((۴۰)) ک.ت.اب.ه.ای.ع.قیدتی، مقصود اهل سنت را در مورد فرقه ناجیه، به جوانان تزریق می کرد و آنان را وامی داشت که ت.س.ل.ی.م.ح.ض.ط.رح.هایشان گردند و بدون سؤال و جواب، و هیچ قید و شرطی، م.ح.ت.ویاتش را بپذیرند، و من مدتها در این پندار می گذراندم تا اینکه به فضل الهی ع.ع.مرا به رهائی از آن راهنمایی و هدایت کرد.

و ه.م.ان.ا.تثوری فرقه ناجیه هرگز با خط بنی امیه و بنی عباس و دیگر حکامی که ایجاد کننده ت.اری.خی بودند که با ریختن خون پاک مسلمانان رقم زده بود مطابقت و سازش ندارد.

هرگز با فـقـیـهـانی که موضعگیری‌ها و کردارهای چنین حاکمانی را صحیح جلوه می‌دهند توافق و انسجام نـدارد. ((۴۱)) و هـرگـز بـا مـردمی که رسول اکرم (ص) را اهانت کرده و رسوا می‌سازند سازگار نیست ((۴۲)).

چگونه عقل می‌پذیرد و چگونه انسان می‌تواند به خود بقبولاند که شخصی مانند یزید بن معاویه از فرقه ناجیه باشد؟

آری، مـردمـی که دارای چنان رسواگری‌ها و غوطه‌ور شدن در انحرافات و تباهی هستند، هرگز نـمـی‌تـوانـد از رسـتـگـی اراـن بـاشـن دپـس، در این صورت، قطعاً مقصود از حدیث، مسلمانان دیگری هستند.

آزادی از پروراندن خیال فرقه ناجیه، مهمترین عاملی بود که مرا در رهائی کامل از گذشته با تمام شخصیت‌ها و طرح‌هایش، رهنمون ساخت، چراکه این توهم، موانعی گرداگرد عقل می‌ساخت که آن را از هر تلاشی یا شک و تردیدی درباره محتوای طرح‌های اهل سنت، دور می‌کرد و همچنین اجازه نـمـی‌داد صحابه پیشین و فقهای گذشته را مورد انتقاد قرار داد یا گفتار و رفتارشان را با دقت بررسی کند.

پس مـادام که عقل، در یک حالت تسلیم بی‌چون و چرا نسبت به گذشته و مقدس جلوه دادن آن به سر می‌برد و آنان را اهل فرقه ناجیه می‌داند، بر آن خیلی دشوار است که حـکمـی را درباره اش صادر کند، جز اینکه از این هاله تقدس که از مفهوم فرقه ناجیه دریافت کرده است، خارج گردد.

بهر حال، مفهوم فرقه ناجیه (گروه رستگاران) یک حالت عصبیتی را میان جوانان مسلمان، ایجاد کرده بود که بر

اساس آن , نسبت به دیگران , دشمنی می ورزیدند, بویژه با شیعیان اظهار عداوت و کینه شدید می کردند, و همین امر نیز باعث شده بود که خود را باواقعیت های زندگی و رخدادها ن_ت_وان_ن_د_س_ازش_ده_ند و در نتیجه ,همین مساله , بر قیام اسلامی ودیدگاه هایشان , تاثیر منفی گذاشته بود.

پیروی

آن_چ_ه_م_وردت_عجب_من_در_مصر_می_شد, این بود که دایره پیروی را درمحیط مکتب ابن تیمیه و پیروانش , منحصر می کردند .

و هرگاه دراین امر دقت می کردم , این سؤالها برآیم پیش می آمد : چرا پیروی را در دایره ابن تیمیه و یارانش , منحصر می کنند ؟

نقش دیگر مکتبهای پیشین (سلفی) چه خواهد بود ؟

چرا مساله رد کردن مذاهب به شدت در میان جوانان مسلمان ,رواج دارد ؟

ب_ه_رح_ال_ب_ر_ای_ن_ب_اور_شدم_که_دستهای_مرموزی_وجود_دارد_که_میخواهد_جوانان_را_به_یک_مرز_مشخص_سوق_دهد_و_آنها_را_شکار_آسانی_برای_گروههایی_مرموز_قرار_دهد.

ه_نگامی_که_نقش_مرموز_و_هابیت_را_پیگیری_کردم , پاسخ این پرسشها را دریافت نمودم , زیرا به این ن_ت_ی_ج_ه_رس_ی_دم_ک_ه_ای_ن_خط,همان_خطی_است_که_در_میان_جوانان_و_گروه_ها_رخنه_کرده_و_ای_ن_چنین_تصورها_و_ایده_هایی_را_که_مبتنی_بر_کوچک_شمردن_مذاهب_اسلامی_و_مقدس_جلوه_دادن_اب_ن_ت_ی_م_یه_و_برتر_شمردن_او_را_بر_سایر_فقههای_مسلمین_و_نادیده_گرفتن_سایر_مکتبهای_اسلامی_است , تغذیه می کند.

و_م_توجه_شدم , همین ها که ندای رد کردن مذاهب و شخصیتهای مسلمین را در میان جوانان سر می دهند, خود بنحوی مذهبی هستند, هر چند آگاه

بر آن نمی باشند، زیرا هر چند آنها تعهد افراد رانسبت به مذاهب چهارگانه معروف (حنبل، مالکی، شافعی و حنفی) رد می کنند ولی خود، پیرو مذهب حنبلی است. لایه سبت ن د و ب ه آن قسمت متشددش که ابن تیمیه آن را ایجاد کرد و محمد ابن عبدالوهاب تبلیغش نمود، روی می آورند. ((۴۳)) و همچنین متوجه شدم که هر تلاشی برای محکوم کردن پیروی و تقلید، در حقیقت تلاشی است ب رای م ن ت ق ل ک ر د ن ش خ ص از مکتبی به مکتبی و از تقلیدی به تقلیدی دیگر، پس اینان که مذهب ب گرای و تقلید را رد می کنند، خود به صورت غیر مستقیم، به مذهب ابن تیمیه در آمده اند ب ل ک ه به مذهب منتشر کننده افکار و ایده هایش یعنی محمد بن عبدالوهاب در آمده اند و اینان از ت ق لید و پیروی ابوحنیفه و شافعی و مالک و ابن حنبل به پیروی و تقلید ابن تیمیه منتقل شده اند و لذا مطلب جدیدی را ارائه نکرده اند، جز این که جوانان مسلمان را فریب داده و آنها را از مکتبهای گوناگون اسلامی دور ساخته و در یک دایره محدودی که از مسلمین فاصله گرفته است، وارد ساخته اند. ((۴۴)) آن گاه که گروه تکفیر ندای مخالفت با تقلید را سر داد، در حقیقت دچار همین گمراهی شده بود و پیروانش را از تقلید فقهای معروف به تقلید شکر مصطفی، بنیانگذار گروه تکفیر، سوق داده بود.

و با بررسی و پژوهش در سایر مذاهب و مکتبهای اسلامی به این حقیقت ها دست یافتیم: ۱- آنچه تمام مکتبهای سلفی در آن اتحاد دارند، مخالفت و رد کردن مکتب اهل بیت است.

۲- رد کردن این مکتب

، تنها به خاطر انگیزه های سیاسی بوده است .

۳_ ب_س_یاری از فقها و در پیشاپیش آنان مالک و ابوحنیفه و شافعی در این مکتب تحصیل کرده و شاگردان آن اند.

۴_ ش_یعان تنها طایفه ای از مسلمانان هستند که به این مکتب پایبند بوده و احکام را از آن فرا می گیرند.

۵_ مکتب حنبلی ها بویژه بخش ابن تیمیه ، دشمنان سرسخت و درکمین نشسته این مکتب اند.

۶_ ابن تیمیه ، بارزترین فقیه سنی است که با شیعیان بیشترین دشمنی و عداوت را دارد.

پ_س از این نتیجه گیری ها،مطلب برایم روشنتر شد .

خطوط زیادی وجود دارد که سیاست آنها را ایجاد کرده است و یک خط هست که از سوی تمام خطوط، مورد ستیز قرار گرفته است ((۴۵)).

آن خطوط، مذاهب هستند، و آن خط، خط اهل بیت است .

حال این سؤال برایم پیش می آید: چ_را اینقدر با خط اهل بیت می جنگند و دشمنی می کنند؟

این خط چیست ؟

وچه ایده ای را دنبال می کند؟

ط_بیعی است که پاسخش را نزد قوم نیافتم ، زیرا سیاست ، آنچه از اهل بیت است ، همه را از میان برده و جز پوسته هایی باقی نگذاشته که اینها هم به نفع حاکمان وقت بوده است .

از آن روز که معاویه بر روی کار آمد و بنی امیه حکومت را بدست گرفتند، و امت در خط دشمنی ب_ا_ه_ل_ب_ی_ت_ق_رار_گ_رف_ت ، از ل_عن ودشنام علی بر روی منابر آغاز و تا کشتن و از میان بردن فرزندان علی و پیروانش و نابود کردن میراث و علومش ، این خط ادامه داشت ((۴۶)).

آن روز ب_ود_ک_ه_عایشه و ابن

عمر و ابوهریره ، به عنوان کسانی که از سوی رسول اکرم (ص) سخن می‌گفتند، معرفی شدند و مردم آنان را سخنگویان رسمی اسلام شناختند و امت از آنان پیروی کرده و در خطشان قرار گرفت .

از اینجایم اطمینان حاصل شد که برنامه منحصر کردن دایره پیروی در یک مکتب ، زائیده مراحلیست از پیدایش مذاهب است ، زائیده دوران پس از وفات رسول خدا است که بیشتر بدست امویان و به رهبری معاویه انجام پذیرفت و معاویه مردم را به سوی شخصیاتی سوق داد که حکومتش را مشروع دانسته و با خطش دشمنی نمی‌کردند و از آن سوی با شخصیات و اصحابی که پیروان علی بودند ، دشمنی و پیکار کرد و آنان را از دور خارج ساخت ((۴۷)).

پس معلوم شد که پیروی کردن بر اساس خط مشخصی از حکام ، شکل گرفت و امت در آن خط گام گذارد و خط اهل بیت را کنار زد و این طرفداری با برنامه ریزی و توجیه حاکمان پیش آمد و امت در حالی که این خط روی آورد که از حقیقت توطئه کاملاً بی‌خبر بود ، سپس حرکت اسلامی معاصر نیز در همین دامی افتاد که برخی از حاکمان برایش گسترده بودند .

بنابراین ، پس از این که به این خطای بزرگ رسیدیم و تناقض گویی‌ها برایم روشن شد و از پندار گمراه رسالت گاران (فرقه ناجیه) رها شدم و شک و تردید در درونم نسبت به مسأله پیروی از مکتب اهل سنت ، ایجاد شد ، بر من لازم بود که از گذشته آزاد شوم و قید و بندش را از گردنم بردارم تا بتوانم به

آزادی در باره پیروی شرعی، بحث و جستجو کنم، که این مطلب را در بخش بعدی پی می گیرم.

دین و میراث

همواره از خود می پرسیدم: آنچه در دسترس ما است دین است یا میراث گذشته؟

چنین معروف بود که آنچه در دست ما است دین است، و من هم تا مدتی همین طرز تفکر را داشتم چون برای ن اندیشه رشد کرده بودم ولی با مرور ایام، و کسب تجربه و رشد بیشتر، توانستم فرق بی_ن_م_ی_راث و دی_ن را بی_ابم.

و پیش رویم حقیقتی روشن متجلی شد: همانا نبرد فکری میان مسلمین، در حقیقت نبردی است که براساس میراث، مبتنی شده است نه دین! و بر این باور شدم که گروههای اسلامی، ایده ها و اصول اندیشه خود را بر اساس ایده ها و طرحهای میراثی گرفته اند نه احادیث و متون دینی.

این امر در اصول فکری اخوان المسلمین و سلفی ها و جهادی ها و حتی گروه اسلامی مربوط به حکومت نیز بیشتر متجلی گشت.

واگره گروه هائی که از اینان جدا شده اند مانند گروه تکفیر بنگریم، این امر بیشتر روشن می شود. ((۴۸)) و همچنین این مطلب در انبوه فتواها و سخنرانی ها و نوشته های رایج در میان مسلمانان مبارز که م_ن_ع_ک_س_ک_ن_ن_ده اج_تهادات و موضعگیری های فقهای گذشته است پیش از اینکه منعکس کننده متون باشد، بیشتر متجلی و روشن گشت.

ای_ن_جا بود که احساس کردم فریب خورده ام و این طرح اسلامی معاصر را طرحی پر از تقلب و غش دانستم، و چنین بود که میراث را پس زدم و دوباره در جستجوی دین بر آمدم.

پیش از بحث در این باره، باید مفهوم میراث و مفهوم دین را مورد بررسی قرار دهیم تا بتوانیم اخت‌لاف می‌ان آن دو را دریابیم، زی‌رابدون این کار، مطالب به هم آمیخته شده و دین ضایع می‌گردد.

دین چیست؟

دین م‌ج‌م‌وع‌ه ن‌صوص واحادیثی است که پیامبر آنها را آورد و به مردم ابلاغ کرد. دین، حرکت ارتباطی است میان انسان و خدا که نتیجه اش تعهد به عقیده و شریعت های الهی است.

کتاب‌های ک‌ه پیامبر می‌آورد، حاوی اصول و قوانین این دین است، پس تجاوز از آن یا ارتداد از آن، خروج از دین و کفر به آن، محسوب می‌شود.

تورات، دین یهود را ابلاغ کرد، و انجیل دین مسیحیان را و قرآن، حاوی دین مسلمانان است.

ومادام ک‌ه قرآن، حاوی دین مسلمانان است، پس همانگونه که پیامبر آن را تبیین کرده، تنها منبع این دین می‌باشد و هر تلاشی برای پناه بردن و رجوع به منابع دیگر، معنایش، انحراف در دین و نابودی آن است.

و در گ‌ذشت‌ه ن‌ی‌ز ابن تیمیه فتوا به کفر مغول داد چرا که آنان پس از اسلام، در کنار قرآن، به کتاب الیائق داوری و حکم می‌کردند.

م‌ام‌وری‌ت رسول اکرم (ص) منحصر است در تبلیغ و ترویج و توضیح قرآن.

(وما علی الرسول الا البلاغ) و این تبیین، ضمن حدود قرآن باید باشد. و برای این که تعهد پیامبر به حدودش روشن شود، قرآن، نطق و سخن گفتن آن حضرت را، وحی اعلام فرموده است: (وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی

(نجم - آیه ۳) او هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، بلکه تمام حرفهایش وحی است، و به او وحی می شود.

و همه اینها به خاطر نگهداری و محافظت بر نمای دین و قوانین و اح-ک-ام-ش-اس-ت-چ-نانکه خدای سبحان اراده فرموده است.

فهمیدن نقش حضرت رسول (ص) مقدمه فهمیدن قرآن است.

فهمیدن قرآن، معرفت و شناخت دین و احاطه به آن است.

نقش پیامبر در ابلاغ و تبیین قرآن، با وفاتش پایان می پذیرد ولی نقش قرآن تا روز قیامت همچنان ادامه دارد.

قرآن-ت-ن-ه-ا-منبعی است که در دسترس ما می باشد و هیچ اختلافی میان مسلمانان در مورد آن ن-ی-س-ت، بلکه اختلاف در سایر منابع است که پیشاپیش آنها سنت نبوی یا احادیث می باشد. ولی با پیش آمدن سیاستهای گوناگون، منادیان قرآن از سوی فقها، متهم به توطئه علیه اسلام شدند. و چ-ن-ان-ک-ه-س-ن-ت، مبین قرآن است، پس این تبیین نباید از حدود قرآن تجاوز کند، لذا آنچه را به ح-ض-رت-رس-ول (ص) ن-سبت داده اند و مخالف صریح قرآن است، محکوم و مردودی باشد.

ولی گ-وی-ای-ن-ق-وم هر چه را به حضرت رسول (ص) نسبت داده اند و از نظر خودشان صحتش ثابت است، مسلمانان را ملزم و مجبور به پذیرش آن می کنند، هر چند با قرآن مخالفت داشته باشد.

ن-زد-آن-ان، ثابت شدن صحت حدیث، براساس سند است و نه براساس دیگر، پس اگر راویان حدیث، ع-ادل و راس-ت-گ-وب-اش-ن-د-ط-ب-ق-م-ع-یار خودشان-حدیث صحیح است، و مخالفتش با قرآن، اش-ک-ال-ی ظاهری یا لفظی

دارد که می توان آن را نادیده گرفت!! تا جایی که برخی از فقها، احکام قرآن را با حدیث منسوخ می دانند!! برای نمونه : فقها ازدواج با عمه همسر را بر اساس حدیثی حرام دانستند که صحتش برایشان ثابت شده است , در حالی که قرآن وقتی به تفصیل , محرمات از زنان را بیان می کند, عمه یا خاله همسر را جزء آنان نمی شمارد. ((۴۹)) ت_ردی_دی_ن_ی_س_ت_ک_ه_پ_ی_روی_کردن_از_چنین_طرح_وایده_ای_ , بر مفهوم دین , انعکاس بدی دارد وم_س_ل_م_انان_را_بین_پذیرش_احکام_قرآن_یا_احکام_پیامبر_که_مبین_قرآن_است_ , و بین احکامی که از رسول اکرم (ص) روایت شده و مخالف با قرآن می باشد, گرفتار سردرگمی و اختلاف می سازد.

اگ_ر_ب_رای_م_ا_ث_ا_ب_ت_ش_د_ک_ه_م_ا_م_وری_ت_ح_ضرت_رسول_(ص)_تبلیغ_مسائلی_است_که_از_سوی_پ_روردگ_ارش_ب_ه_او_وحی_می_شود_ , محدوددین_برای_ما_روشن_می_گردد_و_پیامبر_نمی_تواند_از_نزد_خود_چیزی_را_بر_احکام_قرآن_بیافزاید.

میراث چیست؟

م_ی_راث_ , م_ج_م_وعه_ای_از_اجتهادات_است_که_در_دین_پدید_آمده_است_از_اقوال_و_روایات_گرفته_تا_ت_وج_ی_ه_ا_وت_اوی_ل_ه_ای_گ_ون_ا_گ_ون_ , که_در_محدوده_اش_ , حدیث_ , تاریخ_ , فقه_ , تفسیر_و_دیگر_نتیجه_گیری_هایی_که_عقل_در_سایه_دین_بدان_رسیده_است_ , داخل_میشود.

پس , دین همان حق است .

و میراث , متعلقات این حق است .

دین ثابت است .

میراث , متغیر است .

در دین چیزی داخل نمی شود و اضافه نمی گردد.

میراث محل اخذ و رد می باشد.

دین , بلاغ خداوند بسوی انسان است .

میراث , اجتهادی

است بین انسان و نص .

هر که با اجتهاد مخالفت کند لازم نیست که با نص مخالفت کرده باشد.

پ_س_ب_اید فرق میان نص و اجتهاد را بدانیم .

میان دین و سخنان افراد .

میان نصوص شرعی قرآنی و نصوص وضعی اجتهادی .

و بدون آن به حقیقت دین نمی شود رسید، و عبادت خداوند نادرست خواهد بود.

وقتی در برابر روایتی که از رسول خدا (ص) نقل شده و با قرآن مخالفت دارد توقف کنیم، معلوم می شود که بین نص و اقوال، فرق گذاشته ایم .

ول_ی_ا_گ_ر_س_سخنان افراد را مانند نصوص بدانیم، معنایش این است که آنان را پرستیده ایم، چنانکه ی_ه_و_د_و_ن_ص_اری، اح_ب_ار_و_ره_ب_ان_و_ع_ل_م_ای خود را پرستیدند! و بدینسان بین دین و میراث، فرقی نگذاشته ایم .

ای_ن_مشکلی بود که گروههای اسلامی معاصر، بویژه گروه تکفیردچارش شدند وقتی احکامی را ب_ر_اس_اس_اج_ت_هادات میراثی و احادیث نقل شده _ که مورد خلاف است _ وضع کرده اند، و نتیجه این تصورات غلط، همان شکستهای فکری و انقلابی بود که در قیام اسلامی به طور کلی پیش آمد.

حال این سؤال پیش می آید: آیا نص از اجتهاد جلوتر است یا اجتهاد از نص؟

و طبعاً پاسخ این است که نص، پیش از اجتهاد بوده است و اجتهاد، بر آن حادث است .

ا_گ_م_ای_ن_روش و قاعده را بر ایده های اسلامی _ در سطح گذشته و حاضر _ تطبیق کنیم، به آسانی به حق می رسیم .

ب_رای_ن_مونه، به مطلبی اشاره می کنیم که در سالهای هفتاد میان ما و گروه تکفیر مورد گفتگو بود.

گ_روه_ت_کفیر معتقد به کفر کسی بودند که اصرار بر گناه دارد و کسی

که مرتکب کبیره (گناه بزرگ) و کسبِ سیئه و کسبِ تقلید می کند .

و نیز معتقد بودند که حق , منحصر است به حزب خودشان و هجرت واجب است .

ما در برابر این سخنان چنین سؤالی را مطرح کردیم : آیا این اقوال , نص است یا اجتهادی است در برابر نص ؟

اگر اینان ادعا کنند که اینها نص است , پس خود کافر شده اند و از دایره اسلام بیرون آمده اند, زیرا هیچ نصی قرآنی یا حتی حدیثی نبوی در این باره نرسیده است .

و اگر ادعا کنند که اجتهاد است , پس ضرورتی ندارد که همه در برابرش خاضع باشند, بلکه در دایره قبول یا رد, چرخش دارد و برای اخذ و عطا خاضع است .

بنابر این , هیچ الزامی و ضرورتی برای مسلمین در فراگیری و پذیرش آن وجود ندارد .

و تکفیر کردن یا تحریم نمودن , بر اساس اجتهاد, ایجاب را به منزله نص قرار می دهد و در نتیجه معتقد به آن یا پیروی کننده از آن , هر دو داخل در دایره کفر خواهند بود.

و این همان گمراهی بود که احبار و رهبان در آن افتادند و یهود و نصاری را در گذشته گرفتار کردند, و امروز نیز مسلمانان دچار همین بدبختی شدند چرا که بجای پذیرش نصوص , اقوال افراد را مورد عمل و پذیرش قرار دادند.

پس وقتی که گروه تکفیر می خواست طرفدارانش را از پذیرش اقوال شخصیات و تقلیدشان , آزاد سازد, آنرا در تقلید دیگر و نوعی دیگر از پیروی انداخت , چرا که افراد را از تقلید مذاهب و فقهای پیشین به تقلید مذهبش و پیروی از اجتهادات شکرى مصطفی , بنیانگذار گروه , واداشت ! تنه ام طلبی

که داشت این است که گروهی از مسلمین بجای پیروی از فقیهانی که معتقدند، اصـرار کـنـده بر گناه یا مرتکب کبیره و یا مقلد و رد کننده هجرت ، کافر نیست ، پیروی از کسی کردند که آنان را کافر می دانند! وبـالـتـزام به قاعده ای که گروه تکفیر آن را ابداع کرده به این که : هر کس تقلید کند کافر است ، پس خود این گروه کافر شده و طرحش ، اصلاً قابل اجرا نخواهد بود.

هـیـچ یک از فقهای گذشته ادعا نکرده است که قولش یا اجتهادش ، مسلمانان را ملزم می کند و مـخالف آن ، کافر است

ولی گروه تکفیر دچار این اشتباه بزرگ شد چرا که خیال می کرد، قولش ، نص و وحی منزل است .

پس اگر مسلمانان ، بین نصوص و متون احادیث و بین سخنان افراد، فرق قائل شوند و اصالت را به نـصـوص بدهند و اجتهاد را حادث بر آن بدانند، حقیقت روشن می گردد و دین در شکل واقعی و زلالـش ، نـمـایـان می شود. ولی چه باید کرد، که نمی شود این قاعده را تطبیق نمود چرا که فقها و سیاستمداران در کمین نصوص نشستند و هر تلاشی برای آزاد سازی نصوص از قید و بند هایشان را کنترل می کنند!

حق و باطل

مذهبت در اسلام نیست .

در اسلام چیزی به نام شیعه یا سنی یا شافعی یا مالکی یا حنفی و یا حنبلی وجود ندارد.

اینها همه نامگذاری های تاریخی است که سیاست ، آنها را تراشیده است ((۵۰)) .

حق این است که : اسلامی راستین و اسلامی باطل وجود دارد.

اسلامی ربانی و اسلامی حکومتی .

و آنچه در تاریخ پیشرفت داشته ، اسلام حکومتی بوده است و آنچه پنهان شده ، اسلام

ربانی بوده است .

در ای_ن_ج_ا_س_ماء و مسمیات وجود ندارد .

مهم حق است .

و در برابر حق اسماء و مسمیات متلاشی میگردد و اهمیت به جوهر داده می شود.

جستجوی حق , مستلزم جستجوی نص است نه پیروی از سخنان افراد.

پیروی از نص , انسان را بسوی حق فرا می خواند.

پیروی از افراد, جستجوگر را در گرو افراد می گذارد, نه نص .

ن_ص , م_ع_یار است و مناط تکلیف .

و مسؤولیت مسلمان در برابر نص است و حساب و کتابش با نص است و رهایی از دوزخ نیز در پیروی از نص است .

م_ق_ص_ود از ن_ص , م_تن قرآن یا حدیث صحیح پیامبر است که باقرآن و عقل سازگار می باشد در م_س_ائل_ی
ک_ه م_ربوط به غیبات , سیاست , اخلاق , اصول دین , تولی و تبرا است و اما نصوصی که م_ت_علق به احکام است ,
جای اجتهاد دارد و درکها در برابرش گوناگون است , و برای آن , افرادی شایسته , معین شده اند که شرایط اجتهاد و قدرت
علمی در آنان وجود دارد.

وام_ا_نصوصی که مربوط به دعوت , تبلیغ از دین , اصول دین , تولی و تبرا, تحدید منبع تلقی احکام , ره_ب_ری ,
س_ل_وک_ش_خ_ص_ی و اخ_لاق_ی و رهایی از دوزخ , می باشد, تقلید در آن روا نیست و بر مسلمانان است که با
استفاده از عقل , برای رسیدن به حق , بهره گیرند.

آری!! ای_ن_ام_ت_گ_م_راه نشد مگر با تعطیل عقل و سپردن زمام خود به دست فقیهان گذشته و فقیهان حکومتی حاضر
(وعاظ السلاطین) که دین خود را از آنان فرا گیرد بی آنکه تشخیص بدهد که چه اموری قابل تقلید است و چه اموری

قابل تقلید نمی باشد.

واگرف رصت برای مسلمانان پیش آمده بود که به دور از فقها، نصوص مربوط به جهاد، سیاست، حاکمان، آیات و دعوت و رهبری راستین را درک کنند، بی گمان صورت اسلام راستین در اذهانشان ترسیم می شد و آن را معیار حکم بر فقها و امثالشان قرار می دادند.

ولی چه کنیم که آنان فقها را وسیله فهم این نصوص قرار داده و در نتیجه خود را در گرو خطی محدود افکندند که این خط را حاکمان به همراهی چنان فقیهانی برایشان ترسیم نمودند! ((۵۱)) بـنا بر این، رهایی از این خط، نخستین گام برای رسیدن به حق است و این معنی محقق نمی شود جز از راه فراگـیری نصوص.

و این نصوصی است که رهبری خوب و شایسته را برای ما مشخص و معرفی می کند تا از او پیروی کنیم و دینمان را از او فراگیریم نه از رهبری های سوئی که می خواهند ما را که از عقل دوری جسته و نصوص را به فراموشی سپرده ایم، در دام خود بیاندازند.

و هـنگـامـی که نـصـوص، رهبری را مشخص می کند، قضیه خاتمه می پذیرد و اختلاف رخت بـرمـی بندد و التزام و تعهد ضرورت پیدا می کند.

و این رهبری است که منبع حق و سخنگوی حق است.

مـن در لابلای بحث و پژوهش، به این نتیجه رسیدم که یک رهبری غلط (نادرست) پس از رسول خدا (ص) در مـیـان امـت پیدا شد، و از آن رهبری بد، تمام طرحهایی که اسلام راستین را پنهان کـرده و نصوص را وارونه نموده و آنها را از امت دور نگه داشته، سرچشمه گرفته است.

سرانجام باطل را جایگزین حق نموده و راههای گوناگونی را برای گمراهی مردم از صراط مستقیم الهی، پدید آورد.

و هنگامی که در جستجوی رهبری حق، به آن پی بردیم، رهبری باطل نیز برایمان مشخص می‌گردد، و داوری در مورد نصوص خواهد بود نه شخصیت‌ها.

اهمیت رهبری و سرزنش ساز بودن آن، هنگامی برای ما مشخص می‌گردد که معتقد به خاتمیّت پی‌ام‌بر (ص) باشیم.

وقتی معلوم شد، رسول خدا، آخرین فرستاده خداوند است، ضرورت تعیین رهبری پسندیده که بعد از وی، دین را نگهدارد و جای رسول خدا را در میان امت پر کند، اجتناب ناپذیر خواهد بود و بی‌گمان، این رهبری، باید دارای ویژگیهایی باشد که بتواند ماموریتش را به نحو احسن انجام بدهد و بر دیگران برتری داشته باشد تا نزاعی پیش نیاید و امت دچار رهبری‌هایی دیگر نگردد که او را به سوی باطل فرا خواند.

این امر را بسیار سرگردان و مشغول ساخته بود. در این میان پرسش‌های زیادی پیش می‌آمد و با ایده و طرحی که در دسترس بود، نمی‌توانستم پاسخی برای آنها بیابم.

اولین پرسش، ماهیت و کیفیت حق پس از رسول خدا بود؟

آیا این حق، منحصر در قرآن است؟

اگر در قرآن منحصر باشد، پس تفسیر درست این قرآن کجا است؟

تاریخ قرآن را ورق زدیم، پاسخی نیافتیم، بلکه شک و تردیدم به خاطر روش جمع‌آوری قرآن، و اختلافی که میان اصحاب در مورد جمع و تفسیرش پدید آمده بود، افزون‌تر شد. ((۵۲)) و آنچه که از ما مشخص‌تر می‌کرد روایتی بود که مربوط به

تفسیر برخی از آیات قرآنی است، و ن_وش_ت_ه_ن_شده بود یا این که حکم باقی ولی نص برداشته شده بود و یا این که نص باقی و حکمش برداشته شده بود. ((۵۳)) ای_ن_اخ_تلاف ها در مورد قرآن، مراقان کرد که حتما یک جهت برای رفع این اشکال ها باید وجود داشته باشد و لابد آن جهت، همان رهبری پسندیده است.

ولی این رهبری کیست؟

و چرا ظاهر نشد تا نقش خود را در حفظ دین بر عهده گیرد؟

امت عرب مانند امتهای گذشته که پس از ارتحال رسولشان، گرفتار ارتداد و بازگشت به فقهرا می شدند و ضرورت آوردن رسول دیگر می نمود، از این قانون مستثنی نیستند. ولی کیست که این انحراف و کژی را دور سازد؟

پ_س لازم است پس از رسول خدا، یک رهبری ایده آل و جامع شرایط وجود داشته باشد که امت به او رجوع کند. آن رهبری کیست؟

اگر حضرت موسی برای مدتی کوتاه و به خاطر آمدن الواح، از میان قومش رفت و به خاطر غیبت کوتاهش، برادرش هارون را جایگزین و خلیفه خود _ تا روز بازگشت _ قرار داد، آیا سزاوارترینست محمد (ص) همین کار را با قوم خود انجام دهد بویژه که می داند پس از او پیامبری نخواهد آمد؟!

ب_رخ_ی ممکن است تصور کنند که رسول خدا، قرآن را در میان مردم گذاشت و قرآن که خداوند متعهد به نگهداریش تا روز رستاخیز شده کافی است که مشکلات مردم را پس از پیامبر رفع و حل کند و همانا قرآن بهترین رهبر است.

ولی در برابر این نتیجه گیری، سؤالهایی خود نمایی می کند: پ_یامبران پیشین

نیز کتابهایی در میان قومشان _ پس از رحلتشان باقی گذاردند و با این حال , آن اقوام منحن حرف شدند .

بنی اسرائیل _ به عنوان نمونه کلمات خدا را عوض کرده و کتاب آسمانی رات حری ف نمودند, و این دلیل روشنی است که کتاب _ به تنهایی نمی تواند حرکت امت را پس از پیامبر, در مسیر مستقیم نگه دارد, زیرا باید در کنارش , یک نیروی اجرایی برگزیده باشد که امت , در حال اختلاف و انحراف , به او روی آورد.

این نیرو, همان گروه برگزیده از امت اند که پس از رسول خدا کتاب را ارث برده (و تفسیر کتاب ب ه آنان محول شده است) چنانکه درامت های پیشین نیز چنین بود .

خدای تعالی در سوره فاطر, آیه ۳۲ می فرماید : (ثم اورثن ال کت اب الذین اصطفینا من عبادنا) _ علم کتاب را به برگزیدگان از بندگانمان , واگزار کردیم .

پس اگر کتاب به تنهایی کافی بود, خدای سبحان آن را میراث برگزیدگان پس از پیامبر قرار نمی داد.

وسران جام خود در تاریخ یافتیم که قرآن نتوانست , اختلاف وارتداد فوری مسلمین , پس از وفات پ یامبر را فصل کند, بلکه این امر توسط شمشیر, پایان پذیرفت وقرآن مانند کتابهای پیشین ,همان ح ال آن ه را دارد و م م ک ن اس ت ام ت از آن روی برگردانده و منحرف شوند .

وهمانا قرآن در اخ تلافهایی که بر سر خلافت پیش آمد, داوری نکرد و در میان قبائلی که مرتد شدند داوری نکرد ت ای ن ک ه مورد قتل عام قرار گرفته , و در قضایای دیگر نیز حکمی ننموده ((۵۴)).

بعلاوه که در ج مع آوریش , اختلاف زیادی میان اصحاب رخ داد .

حال این سؤال

پیش می‌آید: قرآنی که پیامبر، آنرا در میان امت گذاشت، نتوانست جلو ارتداد و اختلافها را بگیرد و نزاع‌ها را حل و فصل کند.

آیا این ارتداد و بازگشت، به سبب دوری و انحراف از قرآن بود یا انحراف از رهبری؟

تاریخ، پاسخ این سؤال را داده است که علت مستقیم این ارتداد، روی تافتن از رهبری بود نه قرآن.

زی را آن‌ان که م‌ان‌ع پ‌رداخ‌ت زک‌ات ش‌دند، مسلمان بودند، و آن‌انکه بیعت ابوبکر را رد کردند، مسلمان بودند.

آنها مسلمانانی بودند که متعهد به قرآن و مؤمن به آن بودند ولی این تعهد نتوانست آن‌را از انحراف باز دارد.

اینجا بود که دوران جستجوی من برای یافتن رهبری برگزیده آغاز شد.

واع‌تمادم در این دوران بر نصوص و متون احادیث بود، زیرا نصوص، تنها راه‌هایی از اجتهادهای غ‌ل‌ط افراد و رسیدن به حق است.

و همانا حق تنها با نص شناخته می‌شود نه با شخصیتها.

و مردان توسط حق شناخته می‌شوند نه بالعکس.

و حال که معتقدم به برتری حق از مردان، راه جلوی رویم گشوده شده است.

میراث سنی و میراث شیعی

م‌س‌ائلی وجود دارد که شیعه و سنی در آنها اشتراک دارند و مسائلی نیز دیده می‌شود که در آنها هیچ برخورد نزدیکی نمی‌توانند داشته باشند.

در خلال دوران طولانی جستجویم در میراث، بسیاری از روایات و اجتهادات و سخنان شخصیتها، چه در سطح میراث سنی و یاشیعی شک و تردیدم را افزونتر می‌نمود.

میراث سنی روایتهای جعلی زیادی را در بر داشت.

و همچنین بود میراث شیعی.

میراث سنی دارای طرحهای مختلف و متفاوت بود، و همچنین میراث شیعی.

پس چه امری، این

دو را از هم متمایز می سازد؟

ب_رای پاسخ به این سؤال ، باید مظاهر اختلاف این دو میراث را بررسی کنیم .

اعتماد میراث سنی بر صحابه است ، در حالی که اعتماد میراث شیعی بر اهل بیت .

میراث سنی ، همگام با حاکمان راه می رود ولی میراث شیعی ، این همزیستی را رد می کند.

در میراث سنی ، سخنان شخصیات ، برتری دارد ولی در میراث شیعی نص برتری دارد .

میراث سنی از یک حالت سازش با وضعیت موجود، آفریده شده ولی میراث شیعی از یک درگیری با آن .

میراث سنی عقل را تحت فشار قرار می دهد ولی میراث شیعی عقل را محترم می شمارد.

این مقایسه اندازه اختلاف و فاصله این دو میراث را روشن میسازد .

ولی بهر حال میراث شیعی ، نیز مانند میراث های دیگر، دستخوش تغییرات زیادی در اثر انبوهی سخنان واقوال و اجتهادات است ، که در ح_د زیادی با میراث سنی ، شباهت خواهد داشت .

ولذا هر دو طرف گرفتار روایتهای جعلی بوده ، و مذاهب در چارچوبه یک اندیشه ، یک فکر پیدا شدند.

میراث سنی بسیاری از روایتهای را در بر دارد که منزلت اصحاب را بالا می برد و برخی را به اوج می رس_ان_د و م_ی_راث ش_ی_ع_ی روای_تهای زیادی در بالا_ بردن ارزش و منزلت اهل بیت دارد، و هر دو دچار احادیث جعلی هستند. ولی بهر حال به این نتیجه رسیدیم که آن روش و قاعده ای که از سوی ش_ی_ع_ی_ان ب_رای کنترل کردن روایات و جلوگیری از احادیث جعلی و دروغی ، پدید آمده ، بسیار دقیق تر و ارتباطش با نص بیشتر از روش اهل سنت است .

ش_ی_ع_ی_ان معتقدند که اگر روایتی با قرآن

و عقل سازگار نباشد، باید به دیوارش بزنند ولی اهل سنت تکیه بر علم رجال و بحث در سندروایت دارد.

شیعه متن روایت را زیر ذره بین قرار می دهد ولی سنی سندش را.

و در سایه روش شیعیان ، بسیاری از روایات در میراث شیعی رد شد و روایتهای بی شماری نیز مورد داوری و در دایره کنت-ت-رل و غ-ل-ط زدایی قرار داده شد .

ولی در سایه روش اهل سنت ، بسیاری از روایات پ-ذی-رف-ت-ه و م-ورد-اع-ت-ماد قرار گرفت هر چند با متن قرآن مخالفت داشت و با عقل ناسازگار و علتش هم این است که سندروایات و رجالش _ به نظر آنان صحیح و سالم بود. یعنی هر گاه عدالت راویان ثابت شد، روایت صحیح است هر چند با قرآن مخالفت داشته باشد! روش شیعیان ، بی گمان ، میراث را مورد بازنگری و غلط زدایی قرار می دهد ولی قاعده اهل سنت ، م-ی-راث را بهم نمی زند و در نتیجه دوری از قرآن در آن آشکار خواهد بود. اعتقاد شیعیان به مساله ام-ام-ت ، میراث شیعی را از میراث سنی ، متمایز ساخت و بسیاری از اجتهادات و نقطه نظرهایی را پ-دی-د آورد که ب-رف-قه ، عقیده و ایده کلی شیعیان ، تاثیر گذاشت .

از بارزترین دست آوردهایش ، م-نحصر شمردن منبع فراگیری احکام در دایره اهل بیت بود که امامت در آنان است ، و رد کردن خ-ط-وط-دی-گ-ری که با خط اهل بیت سازگار نیست و پیشاپیش آنها خط صحابه که ابوبکر و عمر ارکانش را پی ریزی کردند.

م-ه-مترین مساله ای که بر روش تحکیم قرآن و عقل ، مبتنی است ، کنترل کردن نقش افراد و جدا س-اخ-ت-ن س-خانشان با

نصوص و دقت در این که اقوال آنها، نصوص را تحت الشعاع قرار ندهد .

و این اصلی ترین امتیازهای میراث شیعی بر میراث سنی است که با فقدان چنین قاعده ای ، رجالش ب ر ن_صوصش برتری یافتند. و همانادور نمودن و عزل قرآن و عقل از میراث و بی اعتنایی به نقش آن در دو داوری ت_وط_ئه خ_ط_رن_اکی بود که سیاست علیه اسلام اجرا کرد و هدفش وارد ساختن روای_ت_ه_ای دروغین و جعلی بود که اسلام را به گونه ای دیگر جلوه داد و هویت واقعیش را از آن ج_دا_س_اخ_ت و هویتی بی ارزش به آن بخشید که فقط منافع حکام را دنبال کرده و حکومتشان را م_ش_ر_وع_ج_لوه می داد .

ولی قرآن و عقل را داور قراردادن ، یعنی از نص پیروی کردن نه از میراث اج_تهادی .

و نص داوربر میراث است نه بالعکس .

از اینجااست که رجال شیعه در مرتبه ای پایین تر از ن_ص_ق_رار_دارن_د_ن_ه_ب_الائتر

و این مطلب مرا اطمینان خاطر داد، زیرا وقتی خط شیعیان را دنبال ک_ردم ، م_ی_را_ث_ی_را_ب_ا_م_ی_را_ث_دی_گ_رعوض_نمودم و از پرستش مردانی به پرستش مردان دیگر راه نیافتم ، بلکه تعهد به خط اهل بیت مرا متعهد به خط نص کرد نه خط رجال .

دوران تردید

واز تردید، یقین می آید پدید ب_س_ی_اری از ایده ها و طرحهای میراث در سطح فقه ، تفسیر، تاریخ و حدیث منسوب به رسول الله (ص) م_را_ق_ان_ع_نمی_کرد .

از اینجا بود که خط تردید و دو دلی را دنبال کردم و آنرا شعار خود قرار دادم و در لاب_لای_ک_ت_اب_ه_ای میراث برای جستجوی حقیقت ، بحث و کنکاش کردم ، هر چند

این تـحـقـقـیـق , کـا ر آسانی نبود زیرا سخنان مردان برنصوص افزونتر شده و تمیز آن دو از یکدیگر, در نـهـایـت دشواری بود .

ولی این دشواری به سرعت از هم می پاشد اگر جستجوگر, به خط شک و تردید مسلح شده باشد, زیرا این خطر, بسیاری از حقایق را درباره میراث و ایده اسلامی کنونی برایم آشکار ساخت که آنها را چنین خلاصه گیری می کنم :

۱ _ سـخـنـان خـلیفه اول و دوم به صورت نصوص قطعی و سنت ابدی در فقه اهل سنت در آمده است .

۲ _ اجماع , رکن اساسی این است که بسیاری از طرحها و ایده های میراث _ اگر نگوئیم همه اش _ بر آن استوار است .

۳ _ بسیاری از نصوصی که به پیامبر نسبت داده می شود از آنها بوی سیاست به مشام می رسد و با عقل منافات دارد و قواعد و اصول ثابت اسلام , آنها را رد می کند.

۴ _ به نظر می رسد که تعدی در تحقیر و کوچک شمردن پیامبر اکرم (ص) وجود دارد.

۵ _ دشمنان آشکار با تمام طرحها, اجتهادات و حتی شخصیتهایی که با خط سیاسی آن روز, مخالفت داشته , به چشم می خورد.

۶ _ برخی از شخصیات را در برابر شخصیتهای دیگر قرار داده و آن ها را بزرگ کرده اند.

۷ _ شبهه هایی سیاسی گرداگرد راویان حدیث و چگونگی تدوین و گردآوری احادیث دیده می شود.

۸ _ هــمـواره حاکمان مد نظر قرار داده شده و از سوی فقیهان حکومتشان مشروع جلوه داده شده است .

۹ _ آزادی رای و حکم درست و صحیح اسلامی در طول تاریخ اسلام , محقق

نشده است .

این نتیجه گیری ها کافی است که ایجادشک و تردید در طرح کنونی اسلام بنماید و ضرورت بازنگری در آن و لزوم تلاش در زدودن گرد و غبار تاریخی که سیاست , آن راساخته و پرداخته و فقها و محدثین و مورخین , آن را پذیرفته اند و در برابرش تسلیم شده اند, به طور جدی ایجاب می نماید .

هم اکنون برخی از نمونه های نصوصی که مرا به دودلی واداشت , یادآور می شوم , که من بر اساس اینها, نظر رد ک_ن_ده و م_ح_کوم کننده خود را بر این ایده و این میراث که مسلمانان بر آن استوارند, استوار نمودم .

بنی امیه

بعضی از احادیثی که در کتابهای اهل سنت درباره بنی امیه , ذکر شده بود, توجه مرا به خود جلب ک_رد. ای_ن روای_ت_ه_ا, امت را از شر این گروه بر حذر می دارد, و پرده از نقشی که آینده امت را به خطر انداخته , و اسلام را مورد تاخت و تاز قرار می دهد بر می دارد.

ه_ر_چ_ن_د_ب_ی_ش_ت_را_ین_احادیث , از سوی علمای حدیث (اهل سنت) مورد تشکیک و تضعیف قرار گرفته ولی آنچه دیده را خیره می کند, احادیثی است که تصحیح شده و نقش مهم و حساس بنی ام_ی_ه را در یاری کردن اسلام !! اعلام می دارد .

از احادیثی که در مذمت و نکوهش بنی امیه رسیده اس_ت , س_خ_ن_ر_س_و_ل_گ_ر_ام_ی_اس_لا_م_اس_ت_ک_ه فرمود: هلاکت امت من بدست شهوترانانی از قریش است ((۵۵)).

و در روای_ت_دی_گ_ر: ف_س_اد_و_ت_ب_اه_ی_ام_ت_م_ن_بدست_گروهی_از_شهوت_پرستان_نادان_قریش_است ((۵۶)).

اب_وه_ریره_گوید: اگر می خواستم نام ببرم می گفتم: فرزندان فلان و فلان

((۵۷)) وروایتهای زیادی در لعن و نفرین حکم بن عاص و فرزندانش نقل شده است ((۵۸)).

ابو هریره گوید: دو ظرف حدیث از رسول خدا حفظ کردم، که یک ظرفش را ابلاغ نمودم و اگر از آن ظرف دیگر سخنی بگویم، این گلویم بریده خواهد شد! ((۵۹)) ابن حجر، در مورد حکم بن عاص اموی، عموی عثمان بن عفان، می گوید: رسول خدا (ص) او را به طائف تبعید کرد، ولی عثمان در ایام خلافتش او را به مدینه باز گرداند ن_ق_ل_ش_ده_اس_ت_ک_ه_رس_ول_خ_دا، او را لعن کرده است ولی این امر (به قول ابن حجر) به اثبات نرسیده.

و روایت شده است که صحابه بر رسول خدا وارد شدند در حالی که حضرت، حکم بن عاص را ل_ع_ن و ن_فرین می کرد.

گفتند: چرا او را لعن می کنی؟

فرمود: من با همسرم فلانه نشسته بودیم، که او از سوراخ دیوار به ما می نگریست.

گفتند: آیا ما هم او را لعن کنیم؟

فرمود: نه! ولی گویا می بینم که فرزندانش بر منبر من بالا و پائین می روند.

گفتند: یا رسول الله! آنها را بگیریم؟

فرمود: نه.

ولی پیامبر او را تبعید کرد!! ((۶۰)) ط_ب_ر_ان_ی_روای_ت_ک_ند: حکم نزد رسول خدا (ص) نشسته بود، پس خواست سخن بگوید، زبانش گ_رف_ت.

رس_ول_خ_دا رو به او کرده فرمود: همیشه چنین باش.

از آن پس همواره حکم سخن که م_ی_گ_ف_ت زبانش می گرفت تا از دنیا رفت.

ابن حجر در مورد حدیث گوید: در سندش حرف است! بیهقی نیز

این روایت را نقل کرده ولی در سندش و ضرار بن صرد را آورده است که او متهم به رافضی بودن است! ((۶۱)) اب_ن ح_جر از نافع بن جبیر بن مطعم و از پدرش نقل کرده که گفت: بارسول خدا(ص) بودیم و که حضرت و حکم ابن عاص را دید.

پس فرمود: وای بر امت من از نسل این شخص ((۶۲)).

روایت شده که عایشه به مروان گفت: اما تو ای مروان و پس من گواهی می دهی که رسول خدا(ص) پدرت را لعن کرد، در حالی که تو در صلب او بودی ((۶۳)).

مسلم از اب_ن_ع_ب_اس_ن_ق_ل_م_ی_کَند: مسلمانان هرگز با ابو سفیان نمی نشستند و به او نمی نگریستند. ((۶۴)) ابن حجر از بغوی نقل میکند: عمر هر گاه به معاویه می نگریست می گفت: این انوشیروان عرب است ((۶۵)).

و از اب_ن_اب_ی_ال_د_ن_یا_ن_ق_ل_م_ی_کَند_که_عمر_گفت: مبادا پس از من اختلاف بکنید، پس اگر چنین ک_ردی_دو_ب_دان_ی_د_ک_ه_معاویه_در_شام_است_و_پس_اگر_به_رای_خود_بسند_کنید_او_می_داند_چطور_خلافت_را_از_شما_بگیرد. ((۶۶)) و ه_م_ان_ا_ب_وس_ف_یان_و_فرزندش_معاویه_با_آنان_مانند_مؤلفه_قلوبهم_رفتار_می_شد_تا_اینکه_دوران_خلافت_عمر_رسید_پس_او_این_سهم_را_حذف_کرد_و_معاویه_را_والی_شام_قرار_داد! ((۶۷)) و ام_ا_احادیثی_که_بنی_امیه_را_می_ستاید: در راس آنها احادیثی است که شام و اهلس را مدح می کند در حالی که شام پایگاه بنی امیه و مرکز حکومتشان بود. ((۶۸)) از عثمان نقل شده

که گفت: اگر کلیدهای بهشت در دست من بود، آنها را به بنی امیه می دادم، تا همه شان وارد بهشت شوند! ((۶۹)) کتابهای سنن تلاش می کنند، فضائلی را برای معاویه و پدرش بتراشند و آنها را از زبان رسول اکرم (ص) مورد ستایش قرار دهند و مقامشان را بالا ببرند.

م_سلم (در صحیحش) از ابو سفیان نقل می کند که به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا سه چیز را مایلم که به من عطا فرمائی .

فرمود: اشکال ندارد .

گفت: مایل هستم بهترین و زیباترین زنان عرب را ک_ه ام ح_ب_یه، دخترم، می باشد، به ازدواج تو در آورم .
فرمود: آری .

گفت: معاویه را کاتب خود ق_رار دهی .

فرمود: آری .

گفت: فرماندهی پیکار با کفار را به من عطا فرمائی چنان که در گذشته بامسلمین می جنگیدم .
فرمود: آری .

اشکال ندارد. ((۷۰)) مانند چنین روایتی، سؤالهایی را بر می انگیزاند، مانند: آیا فضیلت ها از راه گدایی به دست می آیند یا پیامبر از پیش خود عطا می فرماید؟!

در این حدیث، چه فضیلتی برای ابو سفیان دیده می شود؟!

آی_ا این از منشی اسلامی است که ابو سفیان، اینچنین با رسول خدا صحبت کند و دخترش را بر او عرضه نماید، گویی حضرت فقط در پی دختران زیبا بوده است؟!

وانگهی چگونه رسول خدا، به این سادگی، تمام آرزوهایش را پاسخ می دهد؟

از س_وی_دی_گر، چگونه ابو سفیان به خود اجازه می دهد فرماندهی مسلمانان را در جنگ، از رسول خدا در خواست کند، در حالی که مؤمنین نسبت به او و فرزندانش بدبین و

ض_م_ن_ا یک مغالطه تاریخی خطرناکی در این حدیث دیده می شود، زیرا در کتابهای اهل سنت به اثبات رسیده است که رسول خدا (ص) قبل از هجرت، با ام حبیبه ازدواج کرد.

و این دلیلی قاطع است بر دروغ بودن این حدیث و این که سیاست، آن را اختراع کرده است! ((۷۱)) م_س_لم در صحیحش نقل می کند که ابو سفیان به دیدار گروهی از صحابه رفت که در میان آنها س_ل_م_ان و ص_ه_یب و بلال دیده می شدند، پس آنان_ با تعجب گفتند: شمشیرهای خدا گردن دشمن خدا را نزده است! ابوبکر در آنجا بود، به آنها گفت: این سخن را در باره بزرگ و سرور قریش می زنید؟!

پس نزد رسول خدا رفت و جریان را به عرض حضرت رساند.

رسول خدا فرمود: ای ابابکر! نکند آنها را خشمگین و ناراحت ساخته باشی، به تحقیق اگر آنان را به خشم آوری، پروردگارت را خشمگین ساخته ای.

((۷۲)) وای_ن_روای_ت_م_انند_ روایتهای_ گذشته نشان می دهد که ابوسفیان در میان صحابه رسول خدا آب_روی_ی_ن_داشت_ت_و_م_ورد_اح_ترام_هیچ_کس_نبوده_است_جز_متعصبین_از_بی_شخصیتهای_قریش_و_منافقین_.

اکنون این سؤال خود نمایی می کند که چرا ابوبکر از ابو سفیان دفاع کرد؟

آیا ابوبکر از گذشته تاریک و وضعیت این مرد، بی خبر بود؟

آیا باز هم ابوسفیان سرور و بزرگ قریش به حساب می آمد؟

ب_ی_گ_م_ان_پ_اسخ_رسول_خدا_ص_به_ابوبکر_بزرگترین_دلیل_است_براینکه_موضعگیری_اصحاب_ن_س_بت_به_ابوسفیان_،_همان_موضعگیری_شرعی_و_درست_است_و_ابوبکر_از_این_مسیر_تجاوز_کرد

و به بی راهه رفت .

وای_ن_ک_ه_آقای بخاری (در صحیحش) فصلی را برای ستایش معاویه قرار داده , در حقیقت مطلب ق_ابل_ذکری در این باره ندارد, چرا که فقط روایتی را از لسان ابن عباس نقل می کند که گاهی به صحابی بودن او گواهی می دهد و گاهی به فقیه بودنش !! ((۷۳)) ابن حجر در حاشیه ای که بر این باب (فصل) زده چنین می گوید: بخاری در این باب هیچ فضیلت و مدحی را برای معاویه ذکر نکرده , جز گواهی ابن عباس بر او که صحابی فقیهی بوده است و شاید ای_ن_دلالت_ب_ر_فضیلت_زیادی_باشد! و از اسحاق بن راهویه نقل کرده که گفت: آنچه در ستایش م_ع_اوی_ه_گ_ف_ت_ه_شده صحیح نیست .

البته درباره معاویه احادیث زیادی نقل شده ولی از طریق اس_ن_ادروایت صحیحی به چشم نمی خورد و اسحاق بن راهویه و نسائی و دیگران نیز بر این باورند.

((۷۴)) ع_ب_دالله_ب_ن_اح_م_د_ب_ن_حنبل_می_گوید: از پدرم پرسیدم: درباره علی و معاویه چه می گویی؟

م_ق_داری_ب_یاندیشید, سپس گفت: به تحقیق می دانم که علی, دشمن زیادی داشت, ولی هرچه دشمنانش جستجو کردند, عیب و نقصی برای او نتوانستند پیدا کنند, پ_س_ن_اچ_ار_رو_به_شخصی_معاویه_آوردند_که_با_او_می_جنگید_و_مبارزه_می_کرد_پس_او_را_ستایش_و_مدح_کردند_و_به_خاطر_دشمنی_آنان_با_علی_,_او_را_در_برابر_علی_قرار_دادند.

اب_ن_ح_ج_ر_ه_م_ین_جا_می_گوید: و بدینسان او اشاره می کند به فضائل دروغینی که برای معاویه تراشیدند و هیچ واقعیتی نداشت

م_س_ل_م روایت کرده که رسول خدا (ص) ابن عباس را _ که کودکی بود_ در پی معاویه فرستاد .

او گ_وی_د: ن_زد_م_عاویه رفتم , وی را در حال خوردن یافتم .

باز گشتم .

حضرت دوباره مرا فرستاد و ف_رمود: بگوبه معاویه که نزد ما بیاید .

ابن عباس گوید : دوباره رفتم , باز هم دیدم مشغول خوردن اس_ت , ب_از_گ_شتم و جریان را به حضرت عرض کردم .

حضرت فرمود : خداوند شکمش را هرگز سیرنکند. ((۷۶)) ت_ع_ج_ب آور است که برخی خواسته اند این حدیث را, فضیلتی برای معاویه بدانند و این که پیامبر چ_ن_ان_س_خ_ن_ی درباره اش زده است , معنایش دعا کردن برای گشوده شدن اشتهای همیشگی م_ع_اوی_ه_اس_ت ! ول_ی_م_س_ل_م این روایت را در فصلی نقل کرده است که آن را چنین نامیده : باب اشخاصی که رسول خدا آنان را لعن یا نفرین نموده و یا دشنام داده است و او سزاوار دشنام نبوده ! پس برایش رحمت و اجر به حساب می آید !! ((۷۷)) و همانا این روایت باعث کشته شدن , حدیث گوی معروف , نسائی , بدست یاران معاویه در شام شد که از او خواسته بودند, کتابی را درستایش معاویه بنویسد و او امتناع ورزیده بود. ((۷۸)) از این نقشه , چنین بر می آید که تلاشهای مذبحخانه و مایوسانه ای از سوی فقهای که پیرو و یار بنی ام_ی_ه_ب_ودن_د, و ج_ود داش_ت_ک_ه_ای_ن_خ_ان_دان را آب_رودار ک_ن_ند و به برنامه ها و فعالیتهایشان شرعیت ببخشند.

بهر حال , این روایات با چنین تفسیرهایی , انگیزه اصلی بود که مراوا داشت نسبت به تمام روایتهای م_د_ح و ف_ض_ی_ل_ت

، تردید نمایم و تلاش کنم که آنها را با میزان عقل و قرآن ، بسنجم ، تا این که به چنین دست آوردهایی دست یابم :

۱_ اغ_ل_ب_روای_ات_ی_ک_ه_درب_اره_ف_ض_ی_ل_ت_اص_حاب_نقل_شده_،_اشاره_به_فضیلتی_روشن_و_واضح_ندارد_((۷۹)).

۲_ بیشتر این روایات از زبان صاحبانش ، بیان و نقل شده ((۸۰)).

۳_ از ج_س_تجوی_بیو_گرافی_اینان_،_بدست_می_آید_که_چنین_فضیلت_هایی_مربوط_به_آنان_نیست_و_شاید_مقصود_،_افراد_دیگری_باشند_((۸۱)).

۴_ ای_ن_روای_ت_ه_ا_افراد_خاصی_را_مد_نظر_قرار_داده_،_در_حالی_که_شخصیتهای_برازنده_ای_در_میان_اصحاب_دیده_می_شوند_که_دارای_نقش_های_حساسی_نیز_بودند_ولی_از_این_روایات_بی_بهره_اند_((۸۲)).

۵_ این ستایش ها بیشتر درباره یاران معاویه و خط بنی امیه ساخته شده است ((۸۳)).

۶_ روای_ت_های_روشنی_درباره_امام_علی_و_اهل_بیت_وجود_دارد_که_ارزش_اینان_را_روشن_می_سازد_و_ثابت_می_کند_که_اهل_بیت_دارای_ویژگیهایی_بودند_که_سایر_اصحاب_از_آن_بی_بهره_اند_((۸۴)).

۷_ ت_لاش_ه_ای_ع_م_دی_وج_ود_دارد_ک_ه_ح_ض_رت_ع_ل_ی_را_ن_ک_وهش_کرده_ویا_مقامش_را_پائین_می_آورد_((۸۵)).

توجیه و تاویل

قسمت اول

ض_من_مطالعاتی_که_در_لابلای_کتابهای_گذشتگان_داشتم_،_به_متن_های_زیادی_بر_می_خوردم_که_از_ق_ی_چ_ی_س_انسور_آقایان_خارج_شده_،_و_در_نتیجه_مشکل_بزرگی_برای_فقیهان_ایجاد_کرده_و_نقطه_ض_ع_فی_در_طرحهایشان_پدید_آورده_بود_.

ولی بهر حال ، آنان را خوش نیامد که تسلیم این متن ها و ن_صوص بشوند، لذا آنها

را با تاویل و توجیه های خود محاصره کردند تا اینکه سرانجام ، تاویل بجای نص قرار گرفت و بر آن چیره شد.

بدون شک ، هدف از این توجیه ها، قرنطینه کردن و در خط خویش نگه داشتن مسلمانان بود، و از س_وی_ی_دی_گ_ر، بستن در به روی خطهای مخالف و جلوگیری از دسترسی آنان به این متن ها و استفاده از آنها به نفع خود.

ب_هر حال بن بست این قوم به حدود متن ، منحصر نمی شود، بلکه به بسیاری از رویدادهای تاریخی ک_ه_ب_ا_ص_ح_اب و ت_اب_ع_ی_ن و ح_اک_مان ، ارتباط دارد، س_رایت می کند، که راه را برای رد کردن ط_رح_ه_ای_ش_ان_ی_ا_تردید نسبت به آنها می گشاید .

اینان به خاطر چاره جوئی به خطتوجیه روی آوردن_د .

یعنی ساختن و آفریدن انگیزه هایی که وقوع حادثه را به نحوی دیگر، غیر از آنچه از ظواهر ب_رمی اید، توجیه نمایند .

و علی رغم برخوردهای فکری و ایدئولوژیکی زیادی که میان طرح آنان و ط_رح_ه_ای_دی_گر_در راستای تاریخ_اتفاق افتاد، سرانجام طرح آنان ، جای خود را در میان عامه م_ردم ب_از ک_رد، چ_ون از پشتیبانی و تایید مطلق حاکمان برخوردار بود .

و بدینسان ، این قوم ناچار ش_دند که با سلاح تاویل و توجیه ، به میدان بیایند تا پیروان را تقویت نموده و دشمنان را برانند .

این توجیه ها و صحنه گذاشتن ها تنها، میتواند قرصهای مسکنی باشد که آقایان میخواهند با استفاده از آنها توده های مسلمان را آرام کنند و حاکمان را راضی نگهدارند .

ولی به هر حال _ با گذشت زمان _ م_ت_لاش_ی_ش_ده و ح_قایق برای همگان روشن خواهد شد چنانکه برای من

روشن شد. بالاترین و مهمترین نصوص و متن هایی که قوم را سر در گم کرده و ناچار به تاویلشان نموده است، نصوصی است که در باره حضرت علی و اهل بیت وارد شده و اغلب آنها طبق قواعد خودشان صحیح است.

این نصوص، امام را در مرتبه ای بالا و ویژه قرار میدهد که برتر از تمام اصحاب، قلمدادش می نماید.

از سوی دیگر، ثابت می کند که علی و اهل بیت، نقش خاصی در میان امت داشتند، همان نقش های که سبب مانع از اظهارش شد.

این نتیجه آگاهی بر توجیحات آنان نسبت به نصوص و توجیه وقایع و رویدادهای تاریخی بود که بر یقینم افزود و مطمئن شدم که آنها تلاش می کنند تا نصوص را وارونه جلوه داده و حرکت تاریخ را به نفع خویش تغییر دهند.

مسلم در صحیحش، سخن رسول خدا (ص) را نقل می کند که حضرت به علی فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست، سپس بر این نص حاشیه می زند و می گوید: کسانی که استناد به این حدیث کرده و خلافت را برای علی، پس از رسول خدای دانند، از راه حق، منحرف شده اند، زیرا جانشینی برای خویشان در ایام زندگی، غیر از خلافت بر امت است پس از وفات! ((۸۶)) و همچنین نقل می کند که رسول خدا در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را بدست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش، او را

دوست می دارند.

راوی گوید گردن ها را کشیدیم , که شاید یکی از ما مقصود حضرت باشد, ولی ناگهان حضرت ف_رم_ود : ب_گوئید علی بیاید .

علی را آوردند در حالی که دچار درد چشم (رمد) بود, پس حضرت آب_ده_ان مبارکش در چشم علی انداخت و سپس پرچم را به دست اوداد و خداوند فتح و پیروزی را بوسیله علی نصیب مسلمانان کرد.

م_س_ل_م در ادامه حدیث , چنین حاشیه می زند : این به خدا عظیم ترین فضایل علی و ارزنده ترین مناقبش است .

((۸۷)) و هنگامی که آیه مباهله (فقل تعالوا نذع ابناءنا و ابناءکم ...) (آل عمران : ۶۱) نازل شد, حضرت رسول , علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود : بار الهاء, اینان اهل بیت من هستند. ((۸۸)) مسلم نیز روایت کند : روزی رسول خدا (ص) (در منطقه ای که آن را خم می نامیدند و بین مکه و م_دی_ن_ه_ق_رار_داش_ت , ب_ه_س_خ_ن_رانی پرداخت .

پس از حمد و ثنای پروردگار و موعظه و پند به م_ردم_ف_رم_ود : ای م_ردم! م_ن_هم انسانی مانند شما هستم .

زود است که پیام رسان پروردگارم (ع_زرائی_ل) بیاید و من هم دعوتش را اجابت کنم .

و همانا در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها می گذارم , نخست , کتاب خدا است که در آن هدایت و نوراست , پس به کتاب خدا تمسک جوئید, و ه_م_واره ب_ر_کتاب خدا مردم را تشویق و تحریض نمود, سپس فرمود : و اهل بیتم .

شما را سفارش می_ک_ن_م ب_ه_اهل بیتم .

شما را سفارش می_کنم به اهل بیتم , شما را سفارش

می کنم به اهل بیتم .

ح_ص_ی_ن_ب_ه_راوی_ک_ه_زی_د_ب_ن_ارقم_بود_گفت : اهل بیتش کیست ؟

آیا همسرانش از اهل بیتش نیستند, گفت : چرا! همسرانش از اهل بیتش هستند, گفت : چرا! همسرانش از اهل بیتش هستند ولی مقصود از اهل بیتش در اینجا, کسانی هستند که پس از او, صدقه بر آنها حرام است .

گفت : آنها چه کسانی هستند ؟

راوی گفت : آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آلS.

گفت : آیا صدقه بر تمام اینها حرام است ؟

راوی گفت : آری ! ((۸۹)) در روایت دی_گ_ری , زید در پاسخ به سؤال حصین گفت : نه , به خدا قسم , زن همراه با شوهرش , مدت زمانی زندگی می کند, سپس ممکن است مرد, طلاقش دهد و او به سوی پدرش و قومش بازگردد .

ولی اهل بیتش , اصل و ریشه اش هستند که پس از او, صدقه بر آنها حرام است ((۹۰)).

بخاری از رسول خدا نقل می کند که به علی فرمود : تو از من و من از تو هستم ((۹۱)).

م_سلم_سخن_علی_را_نقل_می_کند_که_فرمود : به آن خدایی سوگند که دانه را شکافت و خلائق را آف_رید, همانا پیامبر (ص) به من عهد کرد که : یا علی! هیچ کس جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن نمی دارد. ((۹۲))
ن_س_ای_ی_و_ت_م_ذی_سخن_رسول_خدا_را_نقل_می_کند_که_فرمود : هر که من مولای اویم , پس علی مولای او است ((۹۳)).

اب_ن_ح_جر, سخن احمد (بن حنبل) و نسائی و اسماعیل

قاضی وابوعلی نيسابوری نقل می کند که گفـتـنـد : بـا سـنـد دـرسـت , در حق هیچ يك از اصحاب بیش از آنچه درباره علی آمده , روایت نشده است ((۹۴)).

ابن سيرين بر این باور بود که بیشترین مطالبی که درباره علی نقل میشود دروغ است ((۹۵)).

ابن حـجـر در ادامه سخن ابن سيرين می گوید : مقصود از این سخن , مطالبی است که رافضیان درباره علی نقل می کنند که مشتمل بر مخالفت با شيخین است ((۹۶)).

و همچنين ابن حجر در حاشیه بر حدیث انت منی بمنزله هارون من موسی می گوید : بـر خـی مـی خـواهـند بوسیله این حدیث , سزاوارتر بودن علی را برای خلافت از دیگر اصحاب ثابت کـنـنـد , زیـرا هـارون , خـلـیـفـه مـوسـی بـوده است .

و در پاسخ آنها گفته شده به اینکه هارون جـانـشـی نـمـوسـی در ایام زندگیش بوده , نه پس از مرگش , زیرا قبل از موسی از دنیا رفته است !! ((۹۷)) و در بـاره حـدیـث رـای مـی گوید : مقصود حضرت رسول از این سخن که علی خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش علی را دوست می دارند , چیزی جز اثبات حقیقت محبت نیست , و گـرـنـه هـر مسـلمانی در این صفت با علی شریک است .

در حدیث اشاره است به سخن خداوند که مـی فـر مـاید : (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله) (آل عمران _ آیه ۳۱) _ بگو ای پیامبر , اگـر خـدایـا دـوست مـی داری , پس پیروی از من کن , خدا هم شما را دوست خواهد داشت

گویا حـضـرت مـی خواهد اشاره کند به اینکه علی , کاملاً پیرو حضرت رسول است و لذا

به صفت محبت خ_داون_دی برگزیده شده است و از این رو است که محبتش دلیل ایمان و دشمنیش علامت نفاق است!! ((۹۸)) آن_چ_ه از ح_دیث غدیر خم بر می آید, نشان می دهد که اینان در برابر سخن رسول خدا که سفارش م_ک_ر در ب_اره اهل بیتش کرده است, دچار سر در گمی و حیرت شده اند, و چون هیچ وسیله ای برای طعن در این حدیث ندارند, مقصود حضرت را از اهل بیت توجیه می کنند, پس گاهی مانند م_س_لم در تفسیر آیه مباهله, آنها را منحصر می نمایند در علی و فاطمه و حسن و حسین و گاهی آنها را به عنوان آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس, معرفی می کنند! و گ_اه_ی هم فراتر رفته, همسران پیامبر را هم جزء اهل بیت قرار می دهند و یا اینکه آنها را خارج م_ی_س_ازن_د, چ_ن_ان_که از دو پاسخ متناقض در یک سؤال و طی یک روایت, ظاهر می شود.

قسمت دوم

انگیزه آن_ان_ای_ن_اس_ت_ک_ه اهل بیت را نادیده بگیرند و آنها را در میان همسران پیامبر و دیگر بنی هاشم, پ_ن_ه_ان_ن_مایند, و بدینسان رهبری در میان امت اسلامی, مجهول بماند و باب برای رهبری های فاسد گشوده شود که جای اهل بیت را بگیرند.

گویا مسلم باز هم قانع نمی شود, تا اینکه روایتی را درباره حجه الوداع نقل کند, در همان جایی که ذکر غدیر خم به میان آمده, و اسمی از اهل بیت در آن نبرده است ((۹۹)).

و ب_رای_ای_ن_که اهل بیت را درست پنهان کنند و آنها را از مسلمانان دور

نگهدارند، روایت دیگری را می‌تراشند که با روایت غدیر خم تناقض داشته و سفارش پیامبر را درباره اهل بیت، به دیوار بزنند.

مالک نقل می‌کند که رسول خدا فرمود: در میان شما دو چیز باقی گذاشتم که اگر به آنها چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و سنت!! ((۱۰۰)).

وای نِروای ت م_ال_ک بقدری بر سر زبان ها می افتد و مشهور می شود در کتابها و مناظر، نوشته و گ_ف_ت_ه م_ی_ش_ود، ت_ا_جائی که حدیث مسلم گم شده و به فراموشی سپرده می شود، بلکه مورد اعتراض قرار می گیرد! ((۱۰۱))
وهِ_نگام روبرو شدن با احادیثی که مسلم درباره ائمه دوازده گانه نقل کرده، ناچار می شوند آن را از م_ع_ن_ای ح_ق_ی_قیش، منصرف کنند و به سوی حاکمان برگردانند، تا اینکه بهانه ای به دست مخالفینشان از شیعیان ندهند.
((۱۰۲)) ف_قیهان قوم، ائمه اثنا عشری که رسول خدا، مردم را به آنان بشارت داده و عزت اسلام را در گرو وجود آن_ان قرار داده، در م_حدوده خلفا و حکام بنی امیه، منحصر کردند که نخستینشان ابوبکر اس_ت، س_پ_س_ع_م_ر و عثمان و علی، سپس معاویه و یزید و پس از او عبدالملک بن مروان و چهار ف_رزن_دش_ول_ی_د و س_ل_ی_مان و یزید و هشام و سپس عمر بن عبدالعزیز و پس از آنها، خلافت بی رنگ شد!! ((۱۰۳)) ب_ا_ج_س_تجو در سیره و شرح حال اینان _بجز امام علی _ برای ما روشن می شود که در هیچ یک از ای_ن_ان، ک_وچ_کترین ویژگیهای امامت وجود ندارد، و اینان تنها حاکمانی

هستند که فقهای وقت تحت فشار سیاست و برای دور نگه داشتن مسلمانان از ائمه اهل بیت که نص، منطبق بر آنان است و سی-ره و بی-وگ-راف-ی-ش-ان-ب-ان-ص-ی-اد-ش-ده-س-از-گ-ار-اس-ت، ای-ن-م-تن-را-بر-آنان تطبیق می نمایند. ((۱۰۴)) و ب-ر-م-ن-ث-اب-ت-شد-که-فقهای-قوم-در-پی-روایتهایی-هستند-که-درباره-اهل-بیت-وارد-شده-تا-آنها-رات-وج-ی-ه-وت-اوی-ل-کنند-و-راه-های-شک-و-تردید-را-درباره-خط-و-طرح-خویش-بینند.

مثلا-وقتی-به-ای-ن-روایت-بر-می-خورند-که-فاطمه-بر-ابوبکر-خشمگین-شد-و-تا-زنده-بود-با-او-سخن-نگفت، ابن-حجر-س-خ-ن-ف-ق-ه-ا-را-ب-ه-ای-ن-ن-حو-بیان-می-کند: با-او-سخن-نگفت: یعنی-با-او-درباره-آن-پول-(فدک)-س-خ-ن-ن-گ-ف-ت-!!!-فاطمه-سخن-ابوبکر-را-حمل-بر-این-کرد-که-او-از-رسول-خدا-نشینده-و-از-دیگری-ش-ن-ی-ده-اس-ت-و-لذا-خشمگین-شد.

و-اینکه-فاطمه-گفته-با-ابوبکر-و-عمر-سخن-نمی-گویم، یعنی-درباره-میراث-سخن-نمی-گویم!!! ((۱۰۵)) واز-ب-رخ-ی-ن-ق-ل-ش-ده-اس-ت: قهر-کردن-حضرت-فاطمه، به-خاطرناراحتی-از-آن-دیدار-بود-و-این-ه-ج-ران-ن-ا-پ-س-ن-د-ن-ی-ست.

و-اما-علت-خشمگین-شدنش-در-مورد-احتجاج-ابوبکر-به-آن-حدیث، به-خ-اط-رای-ن-اس-ت-که-ه-معتقد-بود-تاویل-حدیث، خلاف-آن-معنایی-است-که-ابوبکر-اخذ-کرده، گویا-معتقد-است-به-تخصیص-عام-در-سخن-رسول-خدا-که-فرمود: ما-میراث-باقی-نمی-گذاریم، و-چنین-پ-نداشت-منافعی-که-از-زمین-و

ملک باقی مانده از پیامبر، مانع از ارث بردن نمی شود ولی ابوبکر به عموم تمسک کرد .

و در یک مطلبی که قابل تاویل است ، اختلاف کردند، و وقتی ابوبکر به رای خود بسنده کرد، فاطمه از او روی بر گرداند !
(۱۰۶)) از آن گذشته ، ابن حجر روایتی نقل میکند که فاطمه با ابوبکر صلح کرد .

و سپس می گوید که آن حدیث هر چند مرسل است ولی اسنادش صحیح می باشد، و با این حدیث ، اشکال بر طرف می شود و ثابت می گردد که فاطمه تا آخر با ابوبکر قهر نکرده است ! ((۱۰۷)) م_ع_ل_وم_اس_ت_ک_ه_ه_د_ف_از_ای_ن_ه_مه_توجیه_ها_چنانکه_روشن_است_تبرئه_ابوبکر_و_مشروعیت_بخشیدن_به_دشمنی_ورزیدنش_با_اهل_بیت_می_باشد_که_اولین_دست_آوردش_،_محروم_نمودن_حضرت_زه_را_از_م_یراث_رسول_خدا_(ص) _است .

و فقیهان توجیه گرو هیچ انگیزه ای از توجیه و تاویل‌هایشان ندارند جز عالم و دانشمند جلوه دادن ابوبکر، که بی گمان جهل و نادانی طرف مقابل را می رساند و اینکه او از احکام دین و علم رسول خدا چیزی نمی داند، و طرف مقابل کسی جز حضرت فاطمه و امام علی نیست ((۱۰۸)) .

از خطرناکترین دستاوردهای فقه توجیه گرا همسان قرار دادن معاویه با امام علی است و در نتیجه م_عاویه را مجتهدی قلمداد کنند که اشتباه کرده و به هر حال چون اجتهاد کرده _ هر چند اشتباه ه_م_ب_اش_د_بر_آن_همه_تباهیها_و_منکرات_و_جنایتها،_ماجور_هم_میباشد!! و در این میان حدیثی را به پیامبر نسبت می دهند که گفت : اگر حاکمی حکم

کند و اجتهادش مطابق واقع باشد، دو اجر و مزد دارد و اگر اشتباه حکم کرده باشد، یک اجر دارد. ((۱۰۹)) فقهای توجیه گرا این نص را در محیط احکام شرعی، اجرا کردند ولی سیاست چنین اقتضا میکرد که آنرا در حمایت از موضع معاویه بکار گیرند و به کارهایش مشروعیت بخشند. ((۱۱۰)) وای_ن_م_وض_وع_ه_م_س_ان_قرار_دادن_علی_و_معاویه_،_شک_و_دودلی_را_دردروم_افزایش_داد_،_و_این_ت_ردی_ده_ب_بیشتر_شد_،_هنگامی_که_موضع_گیری_شرافتمندانه_نسائی_صاحب_سنن_را_ملاحظه_ک_ردم_ک_ه_چگونه_عمل_کرد_و_حاضر_نشد_،_یک_فضیلت_هم_برای_معاویه_نقل_کند_،_و_این_امر_را_بسیار_م_ن_کر_و_زشت_دانست_که_علی_را_با_معاویه_یکسان_قرار_دهد. ((۱۱۱)) و اینکه معاویه در نظر فقهای ق_وم_،_ج_زء_ص_حابه_است_و_صحابه_همگی_عادل_اند_،_پس_باید_تمام_فعالیت_ها_و_رفتارها_و_اعمال_او_را_توجیه_کرد_و_حمل_بر_صحت_نمود! ((۱۱۲)) فقهای قوم همین توجیه غلط را نیز درباره یزید بن معاویه، قاتل امام حسین و هتک کننده حرمت های مدینه رسول الله دارند، چنانکه ابن تیمیه و ابن کثیر و ابن خلدون، کردارهای زشت و پلیدش را توجیه کردند.

ابن تیمیه درباره یزید می گوید: او از جوانان مسلمین بود، و هرگز نه کافر بود و نه ملحد! پ_س_از_پ_درش_ولای_ت_ام_ر_را_ب_ر_عهده_گرفت_هر_چند_برخی_از_مسلمین_از_او_ناراضی_و_گروهی_خ_رس_ن_د_ب_ودن_د_.

او دارای س_خ_اوت_وش_ج_اع_ت_ب_ود_،_و_ه_ر_گ_ر_م_ظ_هر_پ_ل_ی_د_ی_ها_ن_ب_ود_چ_ن_ا_ن_ک_ه_د_ش_م_ن_ا_ش_د_ر_ب_ا_ر_ه_اش_می_گویند!! او دستور قتل حسین را نداد و

پس از قتلش اظهار فرح و سرور نکرد، و هیچ وقت با چوب بر لب و دندان حسین نزد و هرگز سر حسین را به شام حمل نکرد!! تنها ک_اری ک_ه ک_رده ب_ود، این بود که دستور داد حسین را نگذارند که به حکومت دست یابد، هر چند ناچار شوند که با او پیکار کنند! ول_ی ن_م_ای_ندگانش ، از دستورش فراتر رفته و لذا عیبِالله بن زیاد، شمر و سایر سپاهیان را بر او ش_وران_د، پ_س عیبِالله بن زیاد بود که بر او تجاوز کرد، سپس حسین در خواست کرد که خود به سوی یزید بیاید! یا به طرف مرز حرکت کند و یا اینکه به مکه باز گردد ولی آنها جلوگیری کردند و ع_مر بن سعد دستور داد با او بجنگند پس او و گروهی از اهل بیتش ، مظلومانه به قتل رسیدند!!! ((۱۱۳)) ه_م_ان قدر که در گذشته به این آقای ابن تیمیه محبت داشتم و او رادر طول دوران زندگی و گذشته ام بسیار مورد ستایش و تقدیر قرار می دادم ، پس از این طرز تفکرش درباره یزید ملعون ، از او متنفر شدم و بر او خشمگین گشتم و او را بی ارزش و حقیر یافتم .

اب_ن_ت_ی_م_یه از این هم فراتر رفته ، آنقدر به بنی امیه تقرب می جوید که حسین را خطاکار قلمداد ک_رده و خ_روج_ش ب_ری_زی_د را م_ورد_ان_ت_ق_ادق_رار می دهد و او را مسبب و عامل اصلی فاجعه کربلا می داند!! ((۱۱۴)) اب_ن_ت_ی_م_ی_ه_ن_ه_ت_نها از یزید دفاع می کند و روایتی که او را مورد سرزنش قرار داده ، محکوم م_ی_ن_م_ای_د و از ق_ت_ل_ح_س_ی_ن_م_برایش می سازد، بلکه

حسین را مورد نکوهش قرار داده و او را تـحقیر می کند و انسانی ذلیل و بی فرهنگ _ والعیاذ باللّٰه _ قلمداد می نماید، زیرا روایتی را صحیح می دانـد کـه مـضمونش این است که حسین سه پیشنهاد به سپاه یزید داد که هر سه او را محکوم کرده و مورد شبهه قرار می دهد!! آری! برنامه تاویل و توجیه، اساسی ترین زیر بنایی است که خط وایده این قوم بر آن استوار است، و ایـن هـر گـز یـک طـرح اتـفـاقـی و تصادفی در مذهبشان نیست، بلکه سلاحی است که آن را در بـرابـر رـدشـمـنـانـشان بلند می کنند و بی گمان مسلمانان را در برابر رویدادها و موضعگیری ها و حـواثـتـاریخ، دچار شک و دودلی می نمایند.

و همانا عقیده ای که بر توجیه گرایی استوار باشد، عـقیده ای سست و پوچ و بی پایه است که قطعاً روزی عقل سالم آن را به دور خواهد افکند.

بخاری از زبـان امـام عـلی نـقل می کند که گفت: من نخستین کسی هستم که در روز قیامت، برای دادخواهی در برابر پروردگار مهربان زانو به زمین می زنم ((۱۱۵)).

بخاری این روایت را در کتاب مغازی، نقل کرده و آن را به این آیه ارتباط داده است که فرموده: (هــذانـخـصـمـانـاخـتـصـمـوافی ربهـم) (سوره حج _ آیه ۱۹) و منظور از دو خصم را آنانی قرار داده است که در روز بدر با هم جنگیدند.

حـمـزه و علی و عبیده بن الحارث در بدر عتبه و شیبه و ولید ابن عتبه، و توضیح می دهد که آیه درباره آنها نازل شده است! ((۱۱۶)) ابن

حجر در حاشیه ای که بر سخن امام علی زده ، می نویسد : مراد از این اولویت ، اولویت دادن به علی در میان سایر مجاهدین امت در جنگ بدر است ، زیرا جنگ بدر، اولین جنگی بود که در اسلام رخ داد !! ((۱۱۷)) پ_س هر یک از بخاری و ابن حجر، سخن امام را مقید کرده و منحصر در جنگ بدرش می دانند که راه ی_ب_اش_د_ب_رای_ف_رار_ک_ردن از مقصود و غرض واقعی امام ، در حالی که فقهای قوم شعاری را بلند می کنند که می گوید : عبرت به عموم لفظ است نه خصوص علت .

پیامبر و زنان

من خیال می کردم مستشرقین ظلم بزرگی به رسول خدا (ص) می کنند ((۱۱۸)) ، هنگامی که او را متهم به زن بازی و شهوترانی می نمایند، و این تهمت ، در حقیقت منعکس کننده کینه صلیبیت اس_ت نسبت به اسلام و شخص حضرت رسول ، تا اینکه سرانجام به برخی از روایت ها در کتب سنن برخورد کردم که این تهمت را پشتیبانی کرده و امثال اینان را بی گناه می داند.

م_دتی طولانی به این روایت ها خیره شدم و از خود پرسیدم که چه انگیزه ای برای تراشیدن چنین روای_ت_ه_ای_ی_وج_ود دارد ؟

و آی_ا_م_م_ک_ن است چنین منشی با رسول خدا، صاحب خلق عظیم ، مطابقت داشته باشد ؟

من مطمئنم که _هر مسلمانی هر چند در یک سطح فکری پائینی باشد _ نمی تواند، چنین تهمتی را ن_س_ب_ت_ب_ه_پ_ی_ا_م_ب_رش_ب_پذیرد .

مگر ممکن است رسول برگزیده خدا دارای چنین وضعیت جنسی دریده ای باشد ؟ !! ((۱۱۹))

در غ_زوه_خ_یبر، در میان اسرا، صفیه دختر حی بن اخطب بود

که سهم دحیه کلبی شد، سپس به پیامبر رسید و پیامبر او را آزاد کرده و با او ازدواج کرد ((۱۲۰)).

ب_خ_اری ن_قل می کند که همسران پیامبر در پی فاطمه فرستادند تا از پیامبر بخواهد که نسبت به دخ_تر ابوبکر نیز به عدالت رفتار کند (یعنی بیش از دیگر همسران با او نگذراند) فاطمه با او سخن گ_ف_ت .

پ_ی_ام_بر گفت : دخترم ! آیا دوست نمی داری آنچه را من دوست می دارم ؟

گفت : آری .

ف_اط_م_ه_ب_ر_گشت و جریان را به آنان گفت .

گفتند : نزد او باز گرد .

فاطمه نپذیرفت .

از زینب دخ_ت_رج_ح_ش درخ_واست کردند، پس او نزد پیامبر رفت ، و با تندی با وی حرف زد و گفت که ه_م_س_ران_ت از ت_ومی خواهند با عدالت نسبت به دختر ابوبکر رفتار کنی .

و صدایش را بلند کرد و عایشه را مورد سب و شتم قرار داد .

عایشه نیز در آنجا نشسته بود، پیامبر رو به عایشه کرد تا عایشه سخن بگوید .

عایشه هم شروع به رد کردن زینب کرد تا اینکه او راسر جایش نشاند !! ((۱۲۱)) و همچنین روایاتی در مورد مباشرت آن حضرت در دوران قاعدگی همسرانش آمده است که نقل متن آنها مناسب نیست .

روای_ات_وارده در کتاب سنن اجماع دارند بر اینکه رسول خدا عایشه را در شش سالگی عقد کرد و زفاف او در نه سالگی بود. ((۱۲۲)) ابن کثیر گوید : رسول خدا می خواست سوده دختر زمعه را بخاطر بزرگسالی طلاق دهد .

پس او گفت : یا رسول الله ، من سهم خود را به عایشه واگذار می کنم و تو مرا طلاق نده ، پس رسول خدا با این شرط از او درگذشت !

((۱۲۳)) ب_خاری نقل می کند که رسول خدا _ به همسرانش _ گفت : مرا در باره عایشه اذیت نکنید, به خدا قسم وحی بر من نازل شد که من در بستر هیچیک از شما باشم جز عایشه !! ((۱۲۴)) از ای_ن روای_ت ها ((۱۲۵)) متنفر شدم .

و چرا متنفر نشوم که خداوند درباره پیامبرش می فرماید: (وانك لعلى خلق عظیم) (سوره قلم آیه ۴) و همانا تو دارای منشی والا و عظیم هستی .

و این خلق_ع_ظیم که خداوند رسولش را به آن توصیف کرده است , دلالت قطعی دارد بر بطلان و دروغ بودن م_ان_ن_د_چ_نین روایاتی .

و بی گمان کسانی که این روایت ها را ساخته اند, انگیزه و هدفی جز زیر س_ؤال بردن شخصیت حضرت رسول (ص) و تحقیر نمودن آن حضرت راندارند, تا این که با نسبت دادن چ_نین منشی به آن حضرت , رفتارهای زشت و شهوترانی های حاکمان خود را توجیه نمایند و بر آنها صحه بگذارند. ((۱۲۶)) م_ن در م_یان شرحهای فقیهان بر کتب سنن , در پی حتی یک فقیه بودم که لااقل این روایت ها را م_ح_ک_وم یا مورد انتقاد قرار دهد و از شخصیت پاک حضرت رسول (ص) دفاع کند, ولی متأسفانه چیزی جز توجیه کردن و تاکید نمودن بر آن رفتارها نیافتم .

نووی درباره حدیث اول چنین گوید : و اما اینکه گفته اند رسول خدا با یک غسل , بر تمام زنانش وارد می شده , احتمال دارد که میان هر معاشرتی , یک وضو می گرفته است .

در سنن ابی داود آمده ک_ه_رس_ول خدا (ص) در یک شب بر همسرانش می گذشت و نزد

برخی از آنها، غسل می کرد! این روایت ن ی ز حمل بر این می شود که رضایت همسرانش را کسب می کرده و یا اینکه اگر یک نوبت بوده رضایت آن همسر را بدست می آورده است .

((۱۲۷)) اب ن ح جر از عیاض نقل کرده که گوید: فلسفه معاشرت حضرت باتمام زنانش در یک شب، این بوده که می خواسته آنان را (از میل به دیگران) نگهداری کند.

وظایف این کار به خاطر ایجاد عدالت بین زنانش بوده هر چند واجب نمی باشد. ((۱۲۸)) ابن حجر درباره سخن عیاض می گوید: علتی که ایشان ذکر کرده، چندان هم درست نیست زیرا بر زنان پیامبر حرام بود که پس از آن حضرت ازدواج کنند و برخی از آنان پنجاه سال یا کمتر پس از او زنده ماندند. ((۱۲۹)) و در مورد صفیه دختر حیی، ابن حجر گوید: وقتی به پیامبر (ص) گفته شد که صفیه دختر یکی از پادشاهان اسارت، نظر حضرت چنین شد که نمی بایست او را به دحیه بدهند چرا که در میان ص ح اب ه ام ث ال دح ی ه و ب الات ر از او بسیار بودند ولی در میان اسرا کمتر کسی مانند صفیه در ب زرگ واریش دیده می شد .

پس اگر این امتیاز به دحیه داده می شد، ممکن بود برخی از اصحاب نگران و ناراحت شوند، پس مصلحت عمومی اقتضا می کرد که او را از آن شخص باز گیرد، و اینکه حضرت او را به خود اختصاص داد، رضایت همگان را جلب کرد ((۱۳۰))! سؤالی که در این ج ا مطرح است: آیا پیامبر از مقام و منزلت صفیه در میان عشیره اش، اطلاع نداشت؟

اب ن ح ج ر سخن

از اختلافهایی که در باره تاریخ وفات حضرت خدیجه و ازدواج حضرت رسول با ع_ای_ش_ه در نهمین سال از عمرش ذکر شده ، به میان آورده است و اینکه آیا ازدواج با عایشه قبل از سوده دختر زمعه بوده است یا پس از او ؟

ماوردی گوید: فقها می گویند: ازدواج با عایشه پیش از سوده بوده است ولی محدثان سوده را قبل از عایشه نقل کرده اند. ((۱۳۱)) ابن کثیر داستان طلاق دادن حضرت رسول سوده را به علت بزرگسالی نقل کرده و اینکه چون او روز خود را به عایشه بخشید، حضرت رهایش کرد .

و در این باره آیه نازل شد: (وان امراه خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا و الصلح خیر) (سوره نساء _ آیه ۱۲۸) _ و اگ_ر زن_ی ترسید که شویش از او دوری کند یا اعراض نماید، پس اشکال ندارد که اصلاح کنند میان یکدیگر، و همانا اصلاح بهتر است ((۱۳۲)).

فقها همین خط را نسبت به سایر احادیثی که مربوط به معاشرت پیامبر با همسرانش هست ، دنبال ک_رده_ان_د، و ت_لاش_م_ی_ک_ن_ن_د_ک_ه_اح_ادیت را توضیح دهند و اشکالات مربوطه را رفع نمایند، ب_ی_آنکه خود متن را زیر سؤال ببرند زیرا مادام که سند صحیح است ، نمی شود کوچکترین طعنه ای در اصل متن زد یا آن را مورد انتقاد قرار داد! و ای_ن_دی_د_گ_اه که فقها و محدثین بر آن اجماع دارند، راه را برای تحت فشار قرار دادن و زندانی ن_م_ودن ع_ق_ل_م_ی_گ_ش_اید، و این بانسبت دادن نصوصی است به حضرت رسول که دیگر جای هیچ اعتراض و اشکالی نمی ماند

و همچنین راه را جلوی روی امت گشود تا این احادیث را چشم و گشوش بـسـتـه پذیرند و بر اساس آن، معتقدات خود را پی ریزی کنند، همان عقاید و ایده هایی که همچنان در عقب افتادن مسلمانان و تقویت سلطه حاکمان، سهیم بوده است.

مـحـصـور کـردن انتقاد حدیث در دایره سند، توطئه ای است علیه عقل و اسلام.

و حتی برای نقد سـند، قوانین و قواعد ویژه ای وضع کردند که از آن بوی سیاست، استشمام میشود، چرا که منتقد را فرصت طعن در حدیث یا رد کردن آن ـ جز در حدود بسیار کمی نمی دهد. ((۱۳۳)) وایـن فـقـیـهـان دیدگاه خود را از این احادیث و دیگر احادیثی که مربوط به شخص حضرت رسول است، بـرـاسـاس موضوعشان نسبت به مسأله عصمت، بنا کرده اند.

زیرا آنان عصمت حضرت رسول (ص) را فقط در محدوده تبلیغ احکام میدانند و در غیر آن، قائل به عصمت حضرت نیستند.

با این ایـده، مـیـتوانند آن رفتارهای نسبت داده شده به حضرت با همسرانش را توجیه کنند به اینکه این رفتار و کردارها مربوط به بخش انسانی از شخصیت حضرت است و هیچ تاثیری بر بخش پیامبری او ندارد ((۱۳۴)).

علم حدیث بین متن و سند

قسمت اول

مـطـلـبـی توجه ام را جلب کرد و آن این است که علمای حدیث، اتفاق نظر دارند بر دست نزدن به مـتـن، و نـقـد حـدیـث را مـنـحصر در دایره سند می دانند و بس.

در سایه این قاعده، بسیاری از نـصـوص مـنسوب به رسول خدا (ص) را پذیرفتند هر چند با قرآن و عقل منافات دارد و از

آن بوی سیاست به مشام می رسد، امت هم این ایده را پذیرفتند و به مجرد اینکه سند را طبق قواعد خویش صحیح دانسته و متعهد به پذیرش صد در صد آن شدند.

این دیدگاه، مرا به تردید وا داشت.

چرا فقط سند مورد نقد قرار می گیرد بدون اینکه متن را مورد بحث قرار دهند؟

و با جستجوی مطلب، برای من ثابت شد که حتی نقد سند نیز طبق قواعد ویژه ای انجام می پذیرد که خود آن را وضع کردند و از آن نیز بوی سیاست می آید.

م_سلم از ابن سیرین نقل کرده که می گفت: اهل حدیث از اسناد نمی پرسیدند تا اینکه فتنه بر پا شد، آن گاه گفتند: رجال حدیث را نام ببرید، پس اگر از اهل سنت بودند، حدیثشان را بپذیرید و اگر از اهل بدعت بودند، حدیثشان مورد قبول نیست! ((۱۳۵)) از عبدالله بن مبارک نقل می کند که گفت: اسناد جزء دین است، پس اگر اسناد نباشد، هر که هر چه خواست می گوید. ((۱۳۶)) و روایت می کنند: نیکوکاران را در چیزی دروغگوتر از حدیث نیافتیم!! ((۱۳۷)) م_س_لم از سفیان نقل می کند: مردم سابقا از جابر بن یزید جعفری، روایت نقل می کردند، تا اینکه هر آن چه در درون داشت و ظاهر کرد، پَس در آن وقت، مردم او را در حدیثش تهمت زدند، و برخی رهایش کردند.

گفته شد: چه بود که اظهار کرد؟

گفت: ایمان به رجعت ((۱۳۸)).

از رقب_ب_ه_ن_قل می کند، ابوجعفر هاشمی مدنی، احادیث حقی را وضع می کرد که از رسول خدا نبود ولی به

او نسبت می داد. ((۱۳۹)) از یونس بن عبید نقل می کند: عمرو بن عبید در گفتن حدیث، دروغ می گفت ((۱۴۰)).

ابن حجر عسقلانی گوید: ...

بیشترین افرادی که معروف بودند به اینکه ناصبی هستند، مشهور به راس_ت_گ_وی و تعهد به امور دین بودند، ولی آنان که رافضی بودند، بیشترشان دروغگو و از گفتن هر نوع حدیثی، پروا نداشتند!! ((۱۴۱)) اب_ن_ال_م_دی_ن_ی_گ_وید: از یحیی بن سعید قطان درباره جعفر صادق سؤال شد، گفت: در دلم کراهتی نسبت به او وجود دارد، و همانا مجالد نزد من بهتر از او است!! ((۱۴۲)) ام_ج_ع_فر_صادق_متهم_به_دروغ_گویی_و_العیاذ_بالله_و_اختلاق_احادیث_پیامبر_می_شود_و_این_قوم_روای_ت_ش_ران_م_ی_پ_ذی_رند،_و_علتش_این_است_که_شیعیان_با_او_بودند_و_حکومت_از_او_راضی_نبود،_و_اصلا_بخاری_یک_روایت_هم_از_او_نقل_نکرد!_((۱۴۳)).

و حدیث عمرو بن عبید را نیز رد کرد چرا که معتزلی است ((۱۴۴)).

ابن حجر، نواصب (دشمنان اهل بیت) را تزکیه می کند ولی شیعیان را متهم به دروغ گویی و عدم تقوا در نقل احادیث می نماید. ((۱۴۵)) اب_ن_ق_ط_ان_به_امام_جعفر_صادق_اطمینان_ندارد_و_احادیثش_را_قبول_نمی_کند_و_مجالدی_را_که_نزد_اهل_حدیث_و_متهم_به_دروغ_گویی_است_بر_او_مقدم_می_دارد. ((۱۴۶)).

از ابوبکر بن عیاش سؤال شد: چگونه است که از جعفر روایت نمی کنی با اینکه او را درک کرده ای؟

گ_ف_ت: از او پرسیدم: آیا چیزی از این احادیث را خودت شنیده ای؟

پاسخ داد: نه،

ولی روایت‌هایی است که از پدرانمان روایت می‌کنیم ((۱۴۷)).

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) که ملقب به صادق است، نزد این قوم ام‌ی‌ن نیست با اینکه بین او و پیامبر (ص) چهار شخصیت بزرگوار وجود دارد که مشهور به عل‌م، پارسایی، اخلاق نیکو و تقوا هستند و فرزندان رسول خدای باشند.

ولی مجالد و افرادی که م‌ان‌ن‌د او ه‌س‌ت‌ن‌د، و ب‌ی‌ن آن‌ها و بین پیامبر ده‌ها اشخاص ناشناس می‌باشند، روایتش مورد پذیرش آقایان است.

آیا دین و عقل مانند چنین سخنی را می‌پذیرد؟

حال از این می‌گذریم، و به برنامه دیگرشان روی می‌آوریم: ای‌نها دو شرط را برای راوی قرار می‌دهند که با این دو شرط، راوی مورد اطمینان است: عدالت و دقت.

مقصود از عدالت، دارا بودن اسلام، عقل، بلوغ و دوری از تباهی و اعمالی که مروت و جوانمردی را ل‌که دار می‌کند. ((۱۴۸)) و مقصود از دقت، شنیدن حدیث طبق میزانی که محدثین در چگونگی شن‌ی‌دن، ت‌ع‌ی‌ی‌ن‌ک‌رده‌ان‌د، ب‌ا‌درک و ح‌ف‌ظ‌آن و استقامت بر حفظش تا وقتی که روایتش کند. ((۱۴۹)).

عل‌ی‌رغم این دو شرطی که آقایان ذکر کرده‌اند، در میدان عمل، کاملاً آنها را زیر پا گذارده و از آن ت‌ج‌ا‌وز می‌کن‌ن‌د، زیرا مقید بودن به این دو شرط، آنها را در تنگنا قرار می‌دهد و در نتیجه، بسیاری از راویان حدیث را از میدان خارج می‌سازد، و این معنایش نابودی مذهب سنی است.

اکنون م‌ون‌ه‌ه‌ای‌ی‌از این راویان را بررسی می‌کنیم

تا معلوم شود که چگونه خودشان در تناقض قرار گرفته اند و شرطهایی را مقرر کرده اند که هرگز اجرا نکرده اند.

اسماعیل بن عبدالله (ابو اویس) بن عبدالله اصبحی (ابو عبدالله مدنی) : ابن معین درباره اش گوید : دو فلس ارزش ندارد ! او و پدرش دزدان حدیث بودند .

او دروغگو است و بی شخصیت .

بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه , از او حدیث نقل کرده اند.

بسر بن ارطاه : ابن معین گوید : مرد بدی بوده است .

ب_سر از یاران معاویه است که در حجاز و یمن , دشمنان معاویه را به قتل می رساند و از بین می برد.

امام علی او را نفرین کرده است .

ابوداود, ترمذی و نسائی از او روایت کرده اند.

ثور بن یزید بن زیاد کلاعی حمصی : احمد (بن حنبل) گوید : مالک از مجالست با او نهی می کرد. اوزاعی او را بدگویی کرده است .

او دشمن امام علی بود چرا که حضرت , نیایش را در صفین به قتل رسانده بود .

بخاری و دیگران از او روایت می کنند.

جراح بن ملیح پدر وکیع استاد شافعی : ابن حبان گوید : اسانید را وارو می کرده , و روایات مرسله را, مرفوعه می دانسته .

اب_ن معین گوید : آدم دروغگویی است که حدیث می ساخته .

مسلم , ابو داود, ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند.

حیب بن ابی حیب یزید جرمی انماطی : ابن معین , نهی کرد که روایاتش نوشته شود .

مسلم , ابن ماجه و نسائی از او نقل کرده اند.

حریر بن عثمان رجی حمصی : م_تهم به سب امام علی علیه السلام و

بستن دروغ بر رسول اکرم (ص) است .

بخاری و دیگران از او نقل کرده اند.

خالد بن سلمه العاص مخزومی معروف به ضضاء : جویر گوید : او از مرجئه بود و دشمن علی ، و اشعار فرزند مروان رامی خواند.

زیاد بن عبدالله بن طفیل بکائی عامری : ابن مدینی گوید : ضعیف است .

ابن معین گفته است : ارزشی ندارد .

بخاری و مسلم و دیگران از او روایت کرده اند.

سالم بن عجلان افطس اموی : ابن حبان گوید : اخبار را وارونه می کرد، او متهم به کار بدی بود که به خاطر همان هم کشته شد.

عدی گوید : او دعوت به سوی مرجئه می کرد و طرفداری از آنان می نمود.

نووی گوید : از مرجئه است و معاند می باشد .

بخاری ، ابوداود، نسایی و ابن ماجه روایتهايش را نقل کرده اند.

طارق بن عمرو مکی قاضی ، مولای عثمان بن عفان : از س_وی_ع_ب_دال_ملک بن مروان ، والی مدینه شد و از والیان ظالم بود. مسلم و ابو داود از او روایت کرده اند.

عمرو بن سعید بن عاص اموی معروف به اشدق : از س_وی_م_ع_اویه و یزید، والی مدینه بود .

بر عبدالملک بن مروان خروج کرد و کشته شد .

از والیان ظالم و ستمگر است .

مسلم ، ترمذی ، ابن ماجه و نسایی از او نقل کرده اند.

عمران بن خطان دوسی : دارق_ط_نی گوید : حدیثش متروک است زیرا بد عقیده بوده و دارای مذهبی خبیث .

شاعر خوارج اس_ت_ک_ه_ق_ص_یده ای در مدح ابن ملجم ، قاتل حضرت علی علیه السلام ، سروده است .

بخاری ، ابو داود و نسایی از او روایت کرده اند.

: احمد (بن حنبل) درباره اش گوید: بی ارزش است .

دارقطنی گوید: به او نمی توان اعتماد کرد.

ب_خ_اری_ن_ق_ل_ک_رده که ابن مهدی از او روایت نمی کرده است .

مسلم و دیگران از او روایت کرده اند. مجالد همان کسی است که ابن قطان , از امام صادق برترش می داند.

در ای_ن_خ_لا_صه , نمی توان بیش از این راویان فاسد را نام برد, همان ها که هرگز صفات راوی ثقه (مورد اطمینان) بر آنان تطبیق نمی شود, ولی کتابهای سنن از آنان احادیث زیادی نقل کرده اند.

مافقط این چند نمونه را یاد آور شدیم که انحراف قوم ثابت شود, و گرنه سخن در این زمینه بسیار است ((۱۵۰)).

آن_چ_ه_م_ی_ت_وان_گفت , این است که آقایان بسیاری از روایتی را که عدالت نداشته اند, عادل تلقی ک_رده و م_ورد اط_م_ی_نان دانسته اند .

و اگر طبق قواعد خودشان , فقط سند را مورد انتقاد قرار ده_ی_م , ب_س_ی_اری از روایاتی را که در کتابهای صحاح خود نقل کرده اند, زیر سؤال برده و منهدم م_ی_ک_نیم .

و اگر آنان با جلوگیری از انتقاد متن حدیث , خواستند مسلمانان را از شک در روایات باز دارند اکنون از راه سندهای فاسد, مسلمانان را بیشتر به شک و تردید می اندازند.

آی_ا_ک_اف_ی_ن_ی_س_ت_ک_ه_وال_ی_ان_ستمگر و فرماندهان سپاهییانی که مسلمانان را قتل عام کرده و ن_وام_یسشان را هتک نموده و به خاطر حفظ کرسی اربابان خود, حرث و نسل را نابود ساختند, به ع_نوان راویان احادیث رسول اکرم (ص), مورد اعتماد خویش قرار می دهند, که در پیشاپیش آنان , م_ی_ت_وان از بسربن ارطاه و بدتر از او عمر بن

سعد

بن ابی وقاص نام برد که فرمانده سپاهی بود که امام حسین و اهل بیتش را در کربلاء، با آن وضع فجیع، به شهادت رساند، و با این حال بخاری از وی روایت نقل می کند.

گـویا اهل حدیث، آن همه جنایت های بی شمار بسر و عمر بن سعد را تاویل می کنند و لا بد مدعی اند که با توجیه این تجاوزها و ستمگری ها، دیگر جای رد کردن آنان نیست!! پس دیگر عیب و نقص نیست که راوی از حکام ستمگر یا از خوارج پلیدی باشد که مسلمانان را به قتل رسانده است، مادام که مشهور به امانت و راستگویی است! همین کافی است! چگونه میتواند امین و راستگو باشد کسی که شمشیرش را بر گردن مسلمانان می کشد و مسلمین را قتل عام می کند و فحشا و منکرات را مرتکب می شود؟!!

و چگونه یاران چنین حاکمانی مانند زهری، می توانند امین و صادق باشند؟!!

چگونه خوارج جزء راستگویان امین به حساب می آیند، در حالی که رسول خدا (ص) آنان را نکوهش کرده و بـه نام سگهای دوزخ توصیفشان نموده و در احادیث صحیحه ای که نزد قوم، متواتر است، دستور قتلشان را صادر کرده است؟

قسمت دوم

پاسخ این سؤالها یک کلمه است: سیاست! اگر نمی خواستند این خط را دنبال کنند، دیگر اثری از اهـل سـنت نبود و حاکمانی همچون بنی امیه و بنی عباس نمی توانستند قد علم کنند.

و اگر این سـیـاسـت نبود، همانا دسترسی به سلاحهایی پیدا نمی کردند که دشمنانشان را از دیگر گروه ها، تـهـدیه کند، (و نیازی به آن احادیثی نبود که به

دروغ به رسول خدا (ص) نسبت دهند) چون در حقیقت پناهگاه امنی است برای حاکمان!! اگ_رای_ن قوم اجازه می دادند که متن ها مورد نقد قرار گیرد و منحرفین از رده خارج شوند, این ح_دی_ث ب_ه ام_ت ن_م_ی رسید که می گوید: باید چشم و گوش بسته اطاعت امیر کنی هر چند کمرت را بشکند و اموالت را بریاید, باز هم گوش به فرمان باش و اطاعتش کن! ((۱۵۱)) و_ه_م_چ_نین حدیثی که می گوید: هر که اطاعت کند خدا کرده است و هر که نافرمانیم ک_ند نافرمانی خدا کرده است, و هر که اطاعت امیر کند, اطاعت من کرده و هر که از امیر و حاکم نافرمانی کند, مرا نافرمانی کرده است! ((۱۵۲)) و_ح_دی_ثی که می گوید: پیشوا سپری است که پیکارگران پشت سر او پیکار می کنند و به او پناه می برند, پس اگر به تقوای خدای عزوجل دستور داد و به عدالت رفتار کرد یک پاداش دارد و اگر به چیز دیگری امر کرد, چیزی بر او نیست!! ((۱۵۳)) و حدیثی که می گوید: پس از من خلفای زیادی خواهند آمد.

گفتند: ما را به چه دستوری دهید؟

گ_ف_ت: به بیعت کردن با یکی پس از دیگری, و حتما حقشان را ادا کنید, چرا که خداوند از آنها درباره رفتار با رعیت سؤال می کند. ((۱۵۴)) و حدیثی که می گوید: بشنوید و اطاعت کنید, چرا که بر آنان است, آنچه بر دوش می گیرند و بر شما است آنچه بر دوش می گیرید. ((۱۵۵)) و_ح_دی_ثی که می گوید: هر که از

حاکمش چیزی دید که از آن کراهت دارد، پس باید صبر کند، زی_را_ه_ر_ک_ه_ی_ک_و_ج_ب_از_ج_م_اع_ت_دوری
ب_ج_وی_د_و_ب_م_ی_رد_ه_م_ان_ا_مر_گش_مانند_مر_گ_جاهلیت_است_((۱۵۶)).

وَحَدِی_ثِی_که_می_گوید: هر گاه کسی بر شما وارد شد و شما که یک نفر را برای حکومت بر خود انتخاب کرده اید، پس
او خواست شمارا متفرق سازد، او را بکشید! ((۱۵۷)) وحیدی که میگوید: اگر برای دو خلیفه بیعت گرفته شد، پس دومی را
حتما بکشید ((۱۵۸)).

وَحَدِی_ثِی_که_می_گوید: حاکمانی بر شما حکومت خواهند کرد، پس برخی می شناسید و برخی انکار می کنید، هر
که شناخت، رهایی یافت و هر که انکار کرد، سالم ماند! ول_ی_ب_رخ_ی_م_ی_پذیرند_و_پیروی_می_کنند.

گفتند: آیا با آنها بجنگیم؟

گفت: نه، مادام که نماز می خوانند. ((۱۵۹)) و در روایت دیگری آمده است: پیشوایان بر شما، آنهایی هستند که دشمنشان
می دارید و دشمنتان می دارند و لعنشان می کنید و لعنتان می کنند.

گ_ف_ت_ه_ش_د_ی_ا_رسول_الله_آیا_با_شمشیر_با_آنان_بجنگیم_؟

گفت نه، مادام که در میان شما نماز می گن_ذارن_د.

و اگر از ولات و فرمانروایان چیزی دیدید که خوشایندتان نبود، پس آن عمل را ناپسند بدانید ولی دست از اطاعت هرگز بر
ندارید ((۱۶۰)).

ای_ن_احادیثی_که_آقایان_می_پذیرند_و_مبارک_می_دانند،_همین_ها_هستند_که_بنی_امیه_و_بنی_عباس_و_دی_گ_ر
ح_ا_ک_م_ان_ظالم_را_ساختند_و_آنان_را_بر_گرده_مسلمین_سوار_کردند_و_علی_رغم_رفتارهای_ج_اهلی_و_موضعگیری_های
غلطشان_که_با_اسلام_و

اخلاق و عدالت منافات دارد، حکومت هایشان را مشروعیت بخشیدند و بر آنها صحه گذاشتند. ((۱۶۱)) م_ان_ن_د_چ_ن_ی_ن_اح_ادی_ثی , روحیه تجدید و تغییر را در امت اسلامی نابود ساخت و آنان را مانند گ_وس_فندانی قرار داد که حاکمان, بدلخواه خود, راست و چپشان کنند , اینچنین احادیثی هنوز ه_م_م_ان_ن_د شمشیرهای بران , گردن مسلمین را قطع می کند و کسی جرات ندارد, آنها را مورد انتقاد یا تردید قرار دهد.

ف_ق_های شکست خورده , ایده های خود را با چنین احادیث وحشتناکی , پشتیبانی کردند تا این که ه_ی_چ_ک_س_ی_ا_ه_ی_چ_گروه جرات مخالفت یا رد کردن آن ایده های غلط را نداشته باشد .

سپس م_وض_ع خود را با این حدیث منسوب به پیامبر دنبال کردند که گوید: هر که دینش را تغییر دهد, پس او را بکشید ! ((۱۶۲)) و این سان تروریسم فکری را در میان امت پدید آوردند و این تروریسم رنگ مشروعیت و قانون _ با ت_وسل به چنین احادیث غلطی _ به خود گرفت و سرانجام صاحبان رای آزاد را یکی پس از دیگری به اتهام الحاد و ارتداد از دین , به قتل رساندند و از میان بردند. ((۱۶۳)) م_ی_ان_ح_اکمان و سنت نگاری و پشتیبانی از سنت نگاران بارز پیوند مرموز به چشم می خورد .

در دوران خ_ل_ی_ف_ه اول و دوم , ت_دوی_ن_اح_ادیث ممنوع شد و تمام کتابهای حدیث را سوزاندند و به دستور عمر, ابوهریره را که بسیار روایت از پیامبر نقل می کرد, در تنگنا و منگنه قرار دادند. ((۱۶۴)) ول_ی در دوران بنی امیه , بویژه در زمان معاویه که نیاز به حدیث , بسیار احساس می

شد، افرادی از صحابه رسول الله و در راس آنان ابوهریره را به کار گرفتند تا پیوسته حدیث بگویند و بنویسند.

تَمَامِ احادیثی که در دوران بنی امیه تا زمان عمر بن عبدالعزیز، منتشر می شد، و حاکمان آن را پش-تیبانی می کردند، در خط دشمنی با امام علی علیه السلام، حرکت می کرد، که قریب به اتفاق آنها بر این مسائل تکیه داشت: ارج نهادن به خلفای سه گانه و ساختن فضائل درباره آنها.

مشروعیت بخشیدن به خط بنی امیه .

زیر سؤال بردن حضرت علی .

زیر سؤال بردن اصحابی که پیروی از علی نموده و او را راهبر خود ساختند.

نقل روایت از شخصیتهایی که مورد قبول بنی امیه بودند و از آنان پیروی می کردند، مانند عایشه و عمرو بن عاص و ابن عمر و ابوهریره .

و هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید، دستور داد احادیث را جمع و تدوین کنند .

برخی گفته اند که نخستین بار، در دوران بنی عباس، احادیث تدوین شده است ((۱۶۵)).

مباحثی نداریم که چه زمانی، تدوین احادیث شروع شد، ولی مهم این است که بدانیم، آنان که تدوین را شروع کردند، بر دو پایه تکیه می نمودند: حاکمان و روایات که در میان آنان منتشر شد و از دست آوردهای دوران اموی بود .

آنان با پشتیبانی و همکاری حاکمان، این روایت ها را گرد آوردند، بی آنکه حسابی برای وضعیت آنها را ایجاب کرده بود، ب از کندن، و بی آنکه از اطراف دیگر استمداد کنند مانند اهل بیت که معاصرشان نیز بودند، از قبیل علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد (ع)، بلکه

اینان م_ورد طعن و تشکیک قرار گرفتند زیرا از سویی خط امام علی را دنبال می کردند و از سوی دیگر، دارای اح_ادی_ث وی_ژَه_خ_ودش_ان بود که از امام علی نقل می کردند، و ممکن بود با احادیثی که در دوران بنی امیه، پدید آمده بود، برخورد داشته باشد.

واگر به شخصیتی که در مسیر روایت و تدوین احادیث قرار داشتند بنگریم، شاهد خواهیم بود که آنان با حاکمان وقت کاملاً همکاری داشتند و بی چون و چرا اطاعتشان می کردند.

برنامه روایت نگاری بر عهده سه نفر بود که معاصر رسول الله بودند:

۱_ عایشه: دشمنی عایشه با حضرت علی، زبانزد خاص و عام بود.

وی روایات بسیاری را از زبان حضرت رسول نقل کرد که از آن جمله است روایات ویژه حکومت و سیاست ((۱۶۶)).

۲_ اب_ن_ع_م_ر: او نیز معروف بود به انحراف و دوریش از خط علی و کسی بود که با معاویه و حتی یزید و سایر حاکمان بنی امیه، بیعت کرد. ((۱۶۷))

۳_ ابو هریره: این نیز از دست پروردگان معاویه و یارانش بود. ((۱۶۸)) ای_ن_ان بیشترین، احادیث را نقل کرده اند، هر چند مدت کمی، معاصر با حضرت رسول بودند، گو اینکه از مقرین حضرت نیز نبودند. ((۱۶۹)) و اما آنان که روایت ها را تدوین و جمع نمودند و راویان حدیث راجح و تعدیل کردند، در راس آنان زهری، مدینی، یحیی بن معین و سفیان ثوری قرار دارند.

زهری ندیم عبدالملک بن مروان بود و با خلفای پس از وی نیز همکاری نزدیک داشت، و این خلفا ه_م_واره زه_ری را م_ورد_ع_نایت خاص! خود قرار داده و

پول زیادی در اختیارش می گذاردند، ت_اح_ادی_ث را ب_ی_ن م_ردم م_نتشر کند. او نیز سفره های رنگین می انداخت و با نثار پول، مردم را وامی داشت که احادیثش را بشنوند و پخش و منتشر کنند. ((۱۷۰)) مدینی و ابن معین، صاحبان آخرین سخن در باره راویان احادیث هستند، یعنی هر که را پذیرفتند، م_ورد پ_ذی_رش ق_وم و ه_ر ک_ه را رد ک_ردند، مورد رد قوم قرار گرفته است.

و هر که به کتابهای رجال مراجعه کند، این مطلب را متوجه خواهد شد. ((۱۷۱)) ح_ال س_ؤال این است: چه کسی ابن معین و مدینی را توثیق کرده و آنها را بالاترین حق در داوری نسبت به رجال، بخشیده است؟

مروزی در باره مدینی گوید: شنیدم احمد بن حنبل او را تکذیب می کرد.

به ابراهیم حربی گفته شد: آی_ا ب_ن م_دینی متهم به دروغ گویی بود؟

گفت: نه، ولیکن گاهی در احادیث، مطالبی اضافه می کرد تا ابن ابی داود از او راضی شود. ((۱۷۲)) و ام_ا سفیان ثوری که از نظر آقایان بالاترین مقام را در حدیث دارد، ذهبی درباره اش گوید: همه درباره اش اتفاق نظر دارند، هر چند اخبار نامعلوم از افراد ضعیف نقل می کرد.

هر چند این گفته که اخبار مجهول نقل می کرد یا از دروغگویان حدیث می نوشت، چندان معتبر نیست! اب_و داود درباره اش گوید: اگر او چیزی داشت، هر آینه فریاد می کرد.

(یعنی مطلب قابل قبولی ندارد).

ابن معین گوید: مرسلات سفیان، مانند باد است ((۱۷۳)).

س_ف_ی_ان_ث_وری خود گوید: اگر می خواستیم، حدیث را آنچنان که

شنیده ایم، برای شما روایت کنیم، پس یک حدیث هم برای گفتن نداشتیم! ((۱۷۴)) ح_ال_س_ف_ی_ان_ث_وری که از مالک برترش میدانند، درباره اش چنین می گویند، پس درباره سایر راویان حدیث که در درجه پائین تر قرار دارند، چه خواهند گفت؟

واگر قوم، ابن مدینی را وابن معین همه را زیر سؤال ببرند، پس حقیقت کجا است؟

آیا این وقایع کافی نیست که اینان را مورد تردید قرار دهد و اعتماد را از آنان سلب نماید؟

صحابه

دانستن مسأله همنشینی پیامبر، مقدمه ای است لازم برای شناخت اسلام و شناخت حقیقت ایده اس_لام_ی_م_ع_اص_ر_ک_ه_ب_ر_اس_اس_فقه رجال نه فقه متن ها استوار شده است، چرا که آقایان تمام اص_ح_اب را عادل می دانند و بسیاری از آیات قرآنی و احادیث نبوی را به آنان نسبت داده و بر آنان تطبیق میکنند، و کوچکترین انتقادی نسبت به صحابه را کژروی در دین دانسته و دشمنی با آنان را ارتداد از دین و در حکم الحاد می دانند.

و برای اینکه مطلب را به اثبات برسانند و مسلمانان را از رسیدن به حقیقت باز دارند، مسئله صحابه را در متن عقیده قرار داده اند. ((۱۷۵)) طحاوی در عقیده اش گوید: ما تمام یاران حضرت رسول (ص) را دوست می داریم و در محبت هیچ یک افراط و زیاده روی نمی کنیم و از هیچ کدام تبری نمی جوئیم و هر که آنان را دشمن بدارد یا بابدی یاد کند، دشمن می داریم، و جز به خیر و خوبی از آنان یاد نمی کنیم.

همانا حب آنان دین و ایمان و احسان

است چنانکه دشمنیشان کفر و نفاق و ستم است ((۱۷۶)).

ص_در_ال_دین_حنفی در حاشیه این سخن گوید: شیخ (طحاوی) اشاره به روافض و نواصب دارد و آن_ان را رد می_کند, چ_را که خدا و رسولش, صحابه را به خوبی یاد کرده اند و از آنها راضی شده و وعده نیکو داده اند.

پس چقدر گمراه است کسی که در قلبش نسبت به مؤمنین برگزیده, کینه ای باشد, همان ها که پس از پیامبران, برترین اولیای خدای متعال اند. ((۱۷۷)) اح_م_د (بن حنبل) گوید: روا نیست کسی بدیهای آنها را بازگو کند و یا نسبت به هر یک از آنان انتقاد کند یا عیب و نقصشان را ذکر کند, پس اگر کسی چنان کند, باید تادیب شود, اگر توبه کرد آزاد و گرنه در زندان چوب بخورد تا وقتی که بمیرد یا باز گردد. ((۱۷۸)) اه_ل_س_نت بر این سخن اجماع دارند و هیچ کس مخالفتی ندارد. ولی بهر حال چند اشکال به این طرح وارد است: این نظریه را ضابطه ای نیست.

این دیدگاه ملامت از تهدید است نسبت به مخالفینش.

خود صحابه یکدیگر را انتقاد کرده و برخی, برخی دیگر را ناسزا و لعن نموده اند.

این موضعگیری با نص صریح قرآن مخالفت دارد.

برای اینکه مطلب روشن تر شود, لازم است, مفهوم صحابی بودن را از فقه اهل سنت یاد آور شویم: ابن حجر گوید: صحیح ترین چیزی که در این مسأله وجود دارد, این است: صحابی کسی است که ب_ا_پ_ی_ا_م_ب_ر (ص) م_لاق_ات_ک_رده درح_الی که مؤمن بوده و با اسلام از دنیا رفته است, حال این

ملاقات چه کوتاه باشد و چه طولانی، چه از او روایت کرده باشد و چه نکرده باشد، چه با او به جنگ رفت و چه نرفته، و حتی کافی است که او را دیده باشد هر چند با او مجالست نکرده یا به خاطر عارضه ای مانند نابینایی، نتوانسته او را ببیند. ((۱۷۹)) ابن حجر گوید: برخی از اجنه ایمان آوردند و قرآن را از پیامبر (ص) شنیدند، پس آنها هم صحابه هستند. ((۱۸۰)) ابْنِ حَنْبَلٍ وَبَخَارِي وَوَقْدِي وَدِيْكَرَانِ هُمُ، سَخَنَ ابْنُ حَجْرٍ رَا تَايِيْدَ كَرْدَه اَنْدِ، پَس اِيْن مَعْنَايِ صَحَابَةِ اَبِي بَدْرٍ اَسْت وَ مَوْرِد اِتْفَاقِ قَوْمِ اَسْت وَ اِكْرَ كَسِي بِا اَنْ مَخَالْفَتِ دَاشْتَه بَاشَد، اَز اَهْلِ سَنَتِ بَدْوَرَا سَتِ ((۱۸۱)).

ابْنِ حَجْرٍ گوید: اهل سنت، اتفاق نظر دارند بر اینکه همه صحابه عادل هستند و جز برخی افراد نادر و بدعتگر، کسی با این سخن مخالفت ندارد.

وی نیز سخن برخی دیگر را چنین نقل می کند: عَدَالَتِ اصْحَابِ ثَابِتٍ وَ قَطْعِ اسْتِ، زیرا خداوند آنان را عادل قرار داده و خبر از پاکی و برگزینی آنگاه داده است! از جمله سخن حق است که می فرماید: (کنتم خیر امه اخرجت لالناس) بهترین امتی بودید که در میان مردم ظاهر شدید.

و می فرماید: (السابقون الاولون من الهمه اجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه) نخستین مسلمانان از مهاجرین و انصار و آنها که با خوبی پس از آنان آمدند، خداوند از آنها راضی و آنها از خداوند راضی هستند.

و می فرماید: (لقد رضی الله عن المؤمنین اذ بیاعونک تحت

الشجره) به تحقیق که خداوند راضی شد از مؤمنین، و آن هنگام که در زیر درخت با تو بیعت می کردند. ((۱۸۲)) روشن است که چنین تعریفی از مفهوم صحابی بودن، همه را بدون استثنا داخل در گروه صحابه می کند و س-ران-ج-ام آن مرتبه و الا را به اومی بخشید و مقامش را در دید امت بالا می برد و عادل ق-رارش می دهد که چاره ای جز پذیرش نمی ماند! و همین هدف آقایان از معنی کردن صحبت و ه-م-ن-ش-ی-ن-ی پیامبر بدان شکل ساده لوحانه بود. و هدفشان نیز همین است که در پی آن تهدید و ت-رس-اندن افراد نهفته است بگونه ای که هیچ کس جرات فراتر گذاشتن پا از این قانون رانداشته باشد.

م-ح-ال است که جامعه رسول اکرم (ص) جامعه ای از فرشتگان و ملائکه باشد، و اصلاً جامعه هیچ پ-ی-ام-ب-ری چنین نیست چرا که پیامبرشان نیامده اند که مردم را به فرشتگان تبدیل سازد بلکه ن-ق-ش آن-ها منحصر است در تبلیغ و ارشاد مردم، و امت هم آزاد است که دعوتشان را بپذیرد یا رد کند. د.

و ح-ت-ی افرادی که ایمان می آورند نیز، در درجه تعهدشان، متفاوت اند.

پس انگیزه اعتقاد عدالت تمام اصحاب، یک انگیزه صد در صد سیاسی بوده است، زیرا اگر عدالت منحصر می شد در گ-ر-وه-م-خ-ص-وص-ی از م-عاصرین رسول خدا، دیگر امکان نداشت برای همگان که از رسول خدا روایت کنند، جز همان چند نفر، و همچنین محال بود بتوانند این مقدار زیاد از روایت ها را بسازند و ب-ه-آن-ح-ض-رت-ن-س-ب-ت دهند که حاکمان برای حفظ منصب خود بر آنها تکیه نمودند و فقیهان

برای پشتیبانی طرح‌هایشان و مجبور کردن امت به پیروی، از آن استفاده کردند.

ه_د ف از ان_دی_ش_ه_ع_دالت، داخل ساختن انبوه افراد نادرست در دایره ایمان و تعهد است، تا امت بیچاره، بدون حساب و کتاب، سخنانشان را بپذیرند.

ه_د ف، م_ساوی قرار دادن معاویه با حضرت علی است و در نتیجه گمراهی مردم و پیروی امت از معاویه.

و چنین هم شد. ((۱۸۳)) وب_دی_نسان نسلهایی از تابعین و فرزندان تابعین پدید آمدند و چون اعتقاد بر عدالت همه اصحاب بود، ل_ذا_ام_ت_ت_س_ل_ی_م_ح_ض_ش_خصی مانند معاویه شد و فقیهان زور و تزویر نیز، آن خط را مقدس شمردند، و در نتیجه خط علی کنار رفت و در دایره فراموشی قرار گرفت.

ش_گ_فتا که معاویه، آشکارا علی را بر منابر ناسزا می گفت و این خودمخالف است با ایده آقایان که گ_اه_ی_ح_کم به کفر کسی می کنند که صحابی را ناسزا بگوید و گاهی به تازیانه زدن یا زندان و گ_اه_ی_ه_م به قتل محکوم می کنند! چگونه آنان را وادار نکرد که معاویه را رد کنند یا از او دوری بجویند، پس معلوم می شود توطئه این است که خط بنی امیه حاکم باشد و بس.

آری! هرگز هدف از اندیشه عدالت اصحاب، نگهداری دین نبود، بلکه انگیزه فقط کوبیدن عادلان حقیقی و پشت پرده قرار دادن آنان بود.

و_ح_ال_ک_ه_امت در مسیر بنی امیه و بنی عباس قرار گرفته، پس حتمادینش را از کسانی باید فرا گ_یرد که جزء عادلان محسوب می شوند، عادلان حقیقی و واقعی.

پس بی گمان اگر اندیشه ع_دالت و تعریف صحابی بودن بدان نحو نبود، هرگز

اثری از بنی امیه و بنی عباس وجود نداشت و خط اهل بیت و خط حضرت علی، پنهان نمی ماند و از صحنه به دور نمی رفت

ب_نابر این، هدف چیزی جز توطئه علیه دین نبود، که حاکمان آن راطراحی کردند و توسط یارانی دروغ_ی_ن به مرحله اجرا گذاردند و از آن پس فقیهانی آمدند که این خط منحرف را تایید کنند و کم کم، حقیقت از سمع و نظر نسلهای مسلمان، مخفی و پشت پرده ماند.

ک_س_ی_ک_ه_س_یره اصحاب را دنبال میکنند، به این نتیجه می رسد که انحرافهای بزرگی _ چه در ح_یات رسول خدا و چه پس از رحلتش _ به دست همان اصحاب، پدید آمد.

این انحرافات، بسیاری را ازدای_ره عدالت طرد می کند و جز چند نفری باقی نمی ماند.

و آنچه تردید را در مساله صحابی ب_ودن و ع_دال_ت، ب_ی_شتر می کند، این است که تاکید توطئه گران بر چند نفر خلاصه می شود که معاصر پیامبر بودند، و مهمترین و خطرناکترین روایات را _ که آینده اسلام و مسلمین را می سازد _ ب_وس_ی_ل_ه آنان پخش و منتشر ساختند، مانند روایات مربوط به ضرورت اطاعت از حکام و گوش فرمانشان دادن که ابوهریره، ابن عمر، ابن عاص و دیگر یاران باوفای معاویه آنها را روایت کردند.

و ا_ح_اد_ی_ث_ی_ک_ه مربوط به زندگی زناشویی پیامبر و ارتباط او با زنان است، بیشتر آنها را عایشه و ابوهریره و حفصه و دیگر طرفداران خط بنی امیه، روایت کردند.

و احادیثی که مقام بنی امیه را بالا می برد، مردانی از آن خط روایت کردند.

حتی معاویه از

خودش نیز روایت کرد و مردم پذیرفتند! و بَخ_اری از ط_ای_ف_ه رس_ت_گار شده! از طوایف مسلمین، حدیثی نقل می کند که معاویه روزی س_خرانی می کرد، در آن سخنرانی چنین گفت: هر که را خدا خیرش بخواهد، او را فقیه در دین می کند، و من تقسیم کننده هستم ولی خدا بخشنده است.

و همانا مسیر این امت همچنان در خ ط مستقیم است تا اینکه قیامت برپا شود یا امر خدا فرا رسد! ((۱۸۴)) ول_ی_ک_سی که دقت در احادیث حدیثه بن یمان و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری می کند و دیدگاه ه_ای_ش_ان را ب_رسی می نماید، درمی یابد که اینان طرح دیگری را مطرح کرده و پرچم دیگری را ب_لندمی کنند، زیرا اینها یاران مخلص و شاگردان با وفای حضرت علی علیه السلام هستند، از این روی، ک_ن_ار زده شدند و افرادی که هیچ ارزش نداشتند، به میدان آمدند.

و همانا این قوم، روایات ای_نان را مورد طعن قرار داده و در آنها تشکیک کردند تا امت را از آنان دور سازند و حتی از شخص امام علی نیز دور نمایند. ((۱۸۵)) و همانا کسی که در کتابهایی مانند بخاری جستجو می کند، این مطلب را به خوبی درمی یابد، و می_ب_ی_ند که چطور بخاری افراد خاصی را مد نظر قرار داده و بیشترین احادیث را از آنان نقل می کند ول_ی_اف_راد_دی_گ_ری_ک_ه بیشترین ارتباط را با حضرت رسول (ص) دارند و بالاترین مقام در میان اصحاب، آنان را نادیده می گیرد.

بخاری این روش خود را _ که دیگر کتابهای سنن تقریباً از او پیروی می

کنند _ بر اساس قواعدی که گ_ذش_تگان برای روایت وضع کردند, تنظیم می کند .

و او هرگز عقلش را در چنین قواعدی که بوی سیاست از آنها می آید, به کار نمی اندازد, بلکه آنها را مطالب قطعی می داند چرا که اجماع امت بر آن مبتنی است , پس او بنا را بر آن می گذارد و آن را می پذیرد.

نخستین مطلبی که در کتاب بخاری به چشم می خورد این است که او هیچ حدیثی را از امام جعفر ص_ادق ن_قل نمی کند و از حضرت زهرا (دختر پیامبر) فقط یک روایت را نقل می کند, در حالی که از عایشه ۲۴۲ حدیث و از معاویه هشت حدیث , و از ابوهریره ۴۴۶ حدیث و از ابن عمر ۲۷۰ حدیث و از حضرت علی تنها ۲۹ حدیث روایت می کند.

و ام_ای_اران ام_ام_ع_لی که از گام زدن در خط بنی امیه سر باز زدند, چند حدیثی که از انگشتان دست تجاوز نمی کند, نقل کرده است .

مثلا از عمار بن یاسر فقط چهار حدیث و از بلال سه حدیث و از سلمان فارسی چهار حدیث و از مقداد تنها یک حدیث و از ابوذر غفاری ۱۴ حدیث و از عبدالله بن جعفر فقط دو حدیث نقل می کند. ((۱۸۶)) و ام_ا_گ_ر_ب_ه_م_س_ن_د_اح_م_دبن حنبل بنگریم , او سند ۸۱۸ حدیث را به امام علی می رساند که بیشترشان صحیح است ((۱۸۷)).

ب_ه_رح_ال روایاتی که از زبان امام علی و فاطمه و سلمان و بلال و دیگر یاران امام نقل می شود, از دایره اخلاق و موعظه فراتر نمی رود و حتی برخی از احادیث , علیه امام و به نفع دشمنانش

است .

با کشف این حقیقت ، متوجه می شویم که چرا کتاب بخاری بر سایر کتابها برتری و مزیت دارد و تاکید بر آن بیشتر از دیگر کتابهای حدیث است ! ب_ه تحقیق که دنبال کردن نصوص ، ما را به این حقیقت می رساند که عدالت منحصر در دایره اهل ب_ی_ت_اس_ت ، و ه_م_ان_ا آنان هستند که پیامبر، امت را سفارش کرد که پس از وفاتش به سوی آنها روی آورد و احکامش را از آنها دریافت کند. ((۱۸۸)) آری ، هنگامی که عدالت به دیگران بخشیده می شود، معنایش این است که حقیقت دین بر نسلهای م_س_ل_م_ان پ_وشیده بماند، چرا که انبوهی از صحابه ، با ایده های گوناگون ، از رسول خدا حدیث ن_ق_ل_م_ی_ک_ن_ن_د و در نظرشان ، همه عادل اند و در نتیجه بر حاکمان که دشمنان اهل بیت اند و فقهایشان (وعاظ السلاطین) آسان است که آنها را جذب خود کنند .

و این چیزی است که در مسیر تاریخ اسلامی به چشم می خورد .

مگر نه این است که نسلهایی آمدند درحالی که چیزی از اهل بیت نمی دانند .

نسلهایی مسلمان جز صحابه کسی را نمی شناسند و آنان را عادل دانسته و تنها مصدري هستند که احکام دین از آنان صادر می شود .

و اینها دست آورد ایده عدالت اصحاب بود.

پ_س_ر_ه_ایی از چنین ایده ای ، سرآغازی است برای شناخت دین واقعی که بر اساس نصوص و متون استوار است .

ع_ل_ی_ر_غ_م_ت_ل_اش_های فراوان برای دفاع از اصحاب و پوشاندنشان باردای عدالت ، در کتابهای قوم روای_ات_ی_پ_را_کنده شده است که با این مطلب ، مغایرت دارد

و ثابت می کند که پس از وفات رسول خدا(ص) انحرافها بلکه ارتدادهایی رخ داده است .

ب_خاری نقل می کند : پیامبر (ص) فرمود : مردانی از اصحابم , در کنارحوض , نزد من می آیند ولی آنان را از من دور می سازند.

پ_س_م_ن_م_ی_گ_وی_م : بار الهاء, اصحابم ؟!

خدا می گوید : تو نمی دانی که پس از وفات چه کارها کردند ؟

اینها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا بازگشتند. ((۱۸۹)) در روایتی : (حضرت ادامه می دهد) پس من می گویم : دورباد. دورباد کسی که پس از من انحراف ایجاد کرد. ((۱۹۰)) ق_س_ط_لان_ی_گ_وی_د : یعنی : در دین انحراف ایجاد کرد .

زیرا نفرین حضرت نمی شود, خطاب به گنهکاران باشد جز اینکه کافر باشند, زیرا اگر فقط گنهکار باشند (و در دین تغییر نکرده باشند) حضرت شفاعتشان می کند و به آنان اهمیت می دهد, و این مطلب روشن است ((۱۹۱)).

ب_خ_اری_ن_قل_می_کند : به براء بن عازب گفته شد : خوشا به حالت , با پیامبر همنشین بودی و زیر درخت_ب_ا_و ب_ی_ع_ت_ک_ردی .

گ_ف_ت : فرزندبرادرم ! تو نمی دانی که پس از او چه بدعتها ایجاد کردیم ((۱۹۲)).

اجماع

پژوهشگر در مساله اجماع , این حقایق را ملاحظه می کند : - مساله اجماع , مورد اختلاف فقهاست .

- اجماع هرگز در هیچ یک از دوران های تاریخی محقق نگشته بلکه امکان وقوعش وجود ندارد.

- برخی از انواع اجماع , شک برانگیز است .

- اجماع به صورت بارز در امور مربوط به سیاست و عقاید اهل سنت , پدید می آید.

- م_ع_نای_وقوع_اجماع_به

آن نحو که اهل سنت اظهار می دارند، عدم پیدایش مسلکهای مخالف با ای_ده_ش_ان_اس_ت .

ول_ی_ح_ق_یقت , به عکس آن گواهی می دهد .

چرا که برخی از صحابه و تابعین ب_ودن_دک_ه_متعهد به خط امام علی بودند و از خط موجود که خط آن قوم است , دوری گزیدند, و ض_م_ن_ا_گ_روه_ه_ای دیگر از قبیل خوارج, معتزله , و سایر فرقه ها نیز وجود دارند, که هر یک در میان مسلمانان , پیروانی دارند و همه اینها دارای طرح ها و ایده های مخالف با ایده عمومی است که ب_ا_خ_ط_ق_وم_س_از_گ_ار است .

پس این چه اجماعی است که از آن سخن به میان می آورند ؟

پاسخ ای_ن_اس_ت که اجماع اهل سنت , تنها در قضایای ویژه ای است که طرح آنانرا قوت می بخشد و آنرا بر سایر طرح ها مسلط می گرداند.

اجماع کردند بر خلافت چهار نفر : ابوبکر, عمر, عثمان و سپس علی .

و اجماع کردند بر عدالت تمام اصحاب , بدون استثناء.

و اجماع کردند بر اطاعت از حاکمان و بر اینکه با آنان هرگز مخالفت نکنند و علیه آنها قیام ننمایند.

و اجماع کردند بر صحیح بودن دو کتاب : بخاری و مسلم .

و اجماع کردند بر صحت قرآنی که عثمان گرد آورده بود.

اج_م_اع این است و حقیقتش نیز همین !! این اجماع ویژه این قوم است نه تمام امت اسلامی .

و این اج_م_اع ب_رای آن_ه_ا_س_رن_وشت سازاست , چرا که مخالفت با آن , معنایش منهدم ساختن عقاید و ایده هایشان است .

و اگر این اجماع نبود, نمی توانستند مسلمانان و نسلهای آینده را نسبت به خط و برنامه شان قانع کنند.

ه_م_ان_ا_پ_ژوه_شگر

در طرح اسلامی کنونی، در می یابد که این طرح بر اجماع استوار است و نه بر نـصـوص و کـهـای نـیـز بـه نـحـوی چـیـره شدن شخصیت ها بر نصوص را می رساند.

و هدف از تـثـبیت اجماع همان هدف از تثبیت اندیشه عدالت است که هر دو، امت را وادار به تسلیم شدن در بـرابـر خـطـرای ج و صـحـه گـذاشـتن بر آن می کند.

و همانگونه که طرح عدالت توسط سیاست آفـریده شده است، اندیشه اجماع نیز ساخته دست سیاست است و طرح اجماع به عنوان سلاحی به کار گرفته شد که بر روی صاحبان خطدیگر و مخالفانشان کشیده شود و بر اساس آن، گروه های مـخـالف را از صـحـنـه خارج ساخته و کنار زدند.

و بی گمان، چنین امری محقق نمی شد جز با همکاری و پشتیبانی حاکمان که این طرح را پشتوانه خود قرار دادند.

مـسـالـه اجماع بر خلافت چهار تن، چیزی جز یک بازی سیاسی نیست که هدف اصلیش، کوبیدن خـطـاهـل بـیـت اسـت.

ایـن تـقـسیم بندی که امام علی را در درجه آخر و عثمان که سر سلسله خاندان بنی امیه است، مقدم بر او و قبل از او عمر و قبل از عمر ابوبکر را، قرار داده اند معنایش این است که این سه نفر افضل از علی هستند و اگر چنین باشد، پس علی، یک انسان استثنایی و فوق العاده نیست و مقامی والاتر ندارد! در پی این گونه تقسیم مراتب و درجات اگر مسلمان به چنین عـقـیـده ای بـرسـد، قـطعا اهل بیت را کوچک می شمارد و به آنان اهمیت نمی دهد، و انگیزه آنان همین است.

و آنـچـه بـر

شک انسان می افزاید، تعصب در برابر چنین عقیده ای و تهدید و توییخ و ارباب کسانی است که به آن مـخـالـفـت کنند تا جائی که این را جزء اصول اعتقاد در کتابهای خود قرار دادند، و بـدیـنـگـونـه ، مـطـلب را عنوان می کنند: خلافت را پس از رسول خدا، نخست برای ابوبکر ثابت مـی دانیم که او بر تمام امت مقدم و برتر است و سپس عمر بن خطاب ، و پس از او عثمان بن عفان و آنگاه علی بن ابی طالب .

و اینان خلفای راشدین و امامان هدایت گرهستند. ((۱۹۳)) ابـن تـیـمـیـه گوید: بهترین مردم پس از پیامبر، ابوبکر است ، سپس عمرو بعد از او عثمان ، و بعد از عثمان علی است .

و اهل سنت اجماع دارند بر اینکه عثمان از علی افضل و برتر است .

و مساله برتری عثمان بر علی جزء اصولی نیست که مخالف آن ، نزد اهل سنت گمراه به حساب آید ولی آنچه دلیل آشکار گمراهی است ، مساله خلافت است ، چرا که اهل سنت بر این باورند که نخستین خلیفه ، پس از رسول خـدا، ابـوبـکر، عمر، سپس عثمان و سپس علی است ، و هر کس در خلافت یکی از اینان طعن کند، از الاغ گمراه تر است !! ((۱۹۴)) خـلـیل هـراس گوید: و اما مساله خلافت ، پس باید معتقد بود به اینکه خلافت عثمان ، صحیح بوده است ، چرا که با مشورت آن شش نفر که عمر برای انتخاب خلیفه تعیینشان کرده بود، محقق شده است .

بنابر این ، اگر کسی ادعا کند که خلافت عثمان باطل بوده و علی سزاوارتر از وی به خلافت بوده است ، انسانی است

گمراه و بدعت گرا که تشیع بر او غلبه دارد، گو اینکه سخنش دلالت بر تحقیر و کوچک شمردن مهاجرین و انصار دارد. ((۱۹۵)) وای_ن_ق_وم_ب_ه_حدیثی_پناه_برده_اند_که_آن_را_به_پیامبر_نسبت_می_دهند_که_می_گوید: بر شما باد به س_نتم و سنت خلفای راشدین هدایت گریس از من، به آنها تمسک جوئید و بر آن پا فشاری کنید! ((۱۹۶)) من در این مساله بسیار کنجکاو شدم و ریشه هایش را دنبال کردم، تا به چنین نتایجی دست یافتم: ای_ن_تقسیم_بندی_چهار_گانه، از اختراعات سیاست است و درنصوص، مطلبی که آن را تایید کند، وجود ندارد.

ام_ام_علی_را_پس_از_آن_سه_نفر_قرار_دادن، به خاطر گم کردن حقایق است، تا کسی نتواند تشکیک در آن کند.

خ_ل_ف_ای_س_ه_گ_ان_ه_دارای_یک_سنت_مشترک_نموده_اند، بلکه هر یک راستی است که با دیگری مخالفت دارد.

سنت امام علی با سنت آن سه نفر کاملاً مغایرت دارد.

اهل سنت به آن سه نفر اقتدا و پیروی کردند و از علی تبعیت نمودند.

خلفای سه گانه راه را برای بنی امیه هموار ساختند.

نگهداری بر این تقسیم بندی، یعنی نگهداری بر خط بنی امیه.

از اینجا روشن می شود که تلاش بر شکستن این عقیده، مشروعیت بنی امیه را در هم می کوبد، زیرا ک_وب_ی_دن ابوبکر، نتیجه اش کوبیدن عمر و کوبیدن او بی گمان کوبیدن عثمان است.

و کوبیدن عثمان منجر به کوبیدن معاویه می شود، چرا که هر یک مشروعیت خود را از دیگری قرض می کند.

م_لاح_ظ_ه_ک_ن_ید_که_ابو_بکر_عمر_را

تعیین کرد و عمر معاویه را تعیین نمود و راه را برای عثمان ، گشود و عثمان با تمام قوایش ، معاویه را تقویت و تایید کرد

پس کوبیدن این سه نفر، نتیجه اش یاری دادن اهل بی‌ت‌اس‌ت‌چ‌را که منجر به زیر سؤال بردن و رد کردن مفهوم عدالت و اجماع می‌شود و سرانجام طرح آقایان بکلی ویران می‌گردد و پس از آن ، حاکمان نیز سقوط می‌کنند زیرا سرنوشتشان با این طرح ، گره خورده است .

بِه فرض اینکه حدیث بر شما باد سنتم که آقایان به آن متوسل می‌شوند، صحیح باشد، سؤالی که خودنمایی می‌کند، این است که : پس کجا است سنت علی ؟

سنت علی در طرح آقایان وجودی ندارد و این کافی است که روایت را زیر سؤال ببرد، و علت دیگر ب‌رای ای‌ج‌اد ت‌ردی‌د، ای‌ن‌اس‌ت‌ک‌ه ب‌خاری و مسلم که محل اعتماد همه اهل سنت اند، این را روایت ن‌ک‌رده ان‌د، پس تکیه کردن بر چنین روایتی ، نقض اجماع است ، چنانکه قبلاً نیز با اعتماد کردن بر حدیث فرقه ناجیه که آن را بر خود اجرا کردند و هیچ یک از بخاری و مسلم آن را روایت نکرده است ، اجماع را نقض و با آن مخالفت کردند.

پ‌س ب‌ه ت‌ح‌قیق که بزرگ کردن این سه نفر، به خاطر کوچک کردن امام علی است و اگر کسی ب‌خواهد مقام علی را مشخص کند، باید آن سه نفر را تحقیر نماید .

از اینجا بود که فاصله میان امت پدید آمد، زیرا آنان که خط سه گانه را پذیرفتند، با بنی امیه هم پیمان شدند و آنان که خط علی را برگزیدند،

بنی امیه را کنار زدند.

در ب_خاری روایتی وجود دارد که دیدگاه ما را در مساله خلفای سه گانه تایید می کند .

این روایت می گوید : در زمان پیامبر، ابوبکر را برمی گزیدیم ، سپس عمر را و پس از او عثمان را، هیچ نامی از علی در این میان نیست ((۱۹۷)).

در روایت دی_گ_ری آم_ده اس_ت : م_ا هیچ کس را همسان ابوبکر نمی دانستیم ، سپس عمر، سپس عثمان ، و بعد از آنها سایر اصحاب پیامبر در یک درجه قرار دارند !!! ((۱۹۸)) این روایت دیگر نیاز به هیچ توضیحی ندارد.

گویا آقایان فهمیده اند که اجماع کافی نیست که مسلمانان را بر این عقیده ، معتقد کند، و لذا خود ح_ض_رت ع_ل_ی را اس_ت_ت_ط_اق کردند تا اعتراف شخصی از وی بگیرند!! بر اینکه این عقیده ، درست و صحیح است .

بخاری از محمد بن حنفیه نقل می کند که گفت : به پدرم (علی) گفتم : چه کسی بهترین مردم اس_ت_ت_پس از رسول خدا .

گفت : ابوبکر. گفتم : سپس کی ؟

گفت : عمر .

ترسیدم که پس از او نام ع_ث_م_ان را ب_ب_رد، ن_ا_گ_ه_ان گفتم : پس تو چه می شوی ؟

گفت : من یک نفر معمولی از توده مسلمانانم ! ((۱۹۹)) لا ب_د آقایان مجبورند، یکی از عقایدشان را، ایمان به صحیح بودن روایات بخاری و مسلم بجز دیگر ک_ت_ابهای سنن قرار دهند و بر آن اجماع کنند، تا این دیدگاه نیز توجیه گردد! چرا که هر تلاشی ب_رای ا_ن_ت_قاد کردن بخاری و مسلم عقایدشان را که در اصل ، از این دو کتاب بر گرفته اند، بکلی ویران می سازد .

و از اینجا روشن می شود آن پیکار شدید که

در گذشته بوده و تا امروز ادامه دارد. ع-ل-ی-ه اف-رادی اس-ت ک-ه خ-واسته اند کوچکترین انتقاد نسبت به بخاری یا مسلم داشته باشند! ((۲۰۰)) ی-ک-ی از ب-ارزترین عوامل تردید در مساله اجماع, اجماع آقایان بر اطاعت از حکام و روا نبودن قیام علیه آنان است, هر چند دارای انحراف ها و کژرویهای فراوان باشند که در بسیاری از موارد منجر به ک-ف-ر-ن-ی-ز-م-ی ش-ود بوی سیاست به صورتی جدی از این اجماع استشمام می شود.

و همین باعث می شود که ع-ت-ق-د-ش-وی-م-ت-م-ام-م-وارد دیگر اجماع نیز ساخته و پرداخته سیاست است, و همچنین روایتی که گرداگرد این مساله دور می زند.

و ب-ه-ت-حقیق که رسول خدا (ص) هشدار داد از این که دروغی را به اونسبت دهند یا روایاتی را از زب-ان-ش-ب-س-ازن-د, و دل-ی-ل-این هشدار همین است که حضرت می دانسته است که این امر, واقع خواهد شد.

م-س-ل-م-از-ع-لی (ع) نقل می کند که رسول خدا (ص) فرمود: دروغ بر من ندهید چرا که هر کس دروغ ب-ر-من بگوید, در دوزخ فرو خواهد رفت.

و در روایت دیگری, رسول خدا (ص) فرمود: دروغ گفتن بر من, مانند دروغ گفتن بر کسی دیگر نیست, هر که عمدا بر من دروغ بگوید, جایگاه خود را در دوزخ بیابد. ((۲۰۱)) ای-ن-ح-دی-ث-ک-ه نزد اهل سنت به تواتر رسیده, قطعا آنها را به بازنگری و کم و زیاد کردن روایات ب-س-ی-اری و اداش-ت-ک-ه ب-ه-پ-یامبر نسبت می دهند.

اینان که معتقد به اجماع اهل سنت بر نظریه عدالت تمام اصحاب هستند, پس قطعا

طبق نظرشان نمی شود نسبت دروغ به اصحاب مستقیم پ_یامبر داد, بلکه این مساله فقط منطبق است بر تابعین و فرزندان تابعین .

همین مبنای غلط است که مانع از انتقاد احادیث حتی از طریق سند شد .

و مادام که قاعده جرح و تعدیل , صحابی را در بر نمی گیرد, پس لازم است آنچه را به پیامبر نسبت می دهند _ چه گفتار باشد و چه کردار _ همه را پذیرفت .

از سوی دیگر, این مبنی , تاثیر مثبتی بر روایان حدیث دارد, چرا که تعدیل را مقدم بر جرح می داند, یعنی صحابه عادل هستند هر چند مرتکب هزاران گناه و موجب فسادها و فتنه های زیاد شده باشند و انحراف ها و کزروی های زیادی از آنها پدید آمده باشد! پس با این تصور, حال روایان چگونه خواهد بود؟

بدون شک لزومی ندارد که روایتشان را مورد بررسی قرار داد !! از اینجا معلوم می شود چرا اهل سنت اهمیت به منش سیاسی نمی دهند, مانند همکاری با حاکمان و ک_ش_ت_ار_م_س_ل_م_ان_ان و رف_ت_اره_ای غلط اجتماعی مانند بخل , و اخلاق بد و سرعت خشم , و دای_ره_اه_میت را منحصر در محیط راستی و امانت می دانند و لاغیر .

چراکه اهمیت دادن به منش سیاسی و اجتماعی با بی اعتنایی نسبت به این منش در زندگی اصحاب تناقض دارد.

آری , سیاست , علم حدیث اهل سنت را کاملاً در بر گرفت , تا جائی که امت اسلامی , احادیث رسول گرامی اسلام را از خوارج و تبهکاران و قاتلین فرزندان رسول خدا _ (ص) فرا گرفتند.

بزرگ جلوه دادن شخصیتها

ت_ثوری ب_زرگ_ج_لوه دادن شخصیتها, یکی از مهمترین مسائلی است که در

طرح اهل سنت آمده است، چرا که بر اساس آن، توانستند امت را به سوی خط دیگری که دشمن اهل بیت است، سوق دهند.

اگر ن بود آن مقامی که برای ابوبکر ساختند و او را بر تمام شخصیت‌های امت برتری دادند، و اگر ن ب بود م نزلتی که برای عمر درست کردند که گاهی مقامش را از مقام پیامبر نیز بالاتر دانستند، و اگر ن نبود مقام عایشه و ابوهریره و ابن عمر، و اگر نبود تئوری عدالت و عشره مبشره، اگر اینها ن ب بود، هرگز مقام امام علی اینقدر پائین نمی آمد.

و هرگز درجه ابوذر و سلمان و عمار و حذیفه و دیگر یاران و شیعیان علی، کاسته نمی شد.

آری، ن ص ص ی که درباره حضرت علی وارد شده است، تمام اقوال و روایات دیگری را که درباره ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه و دیگران، نقل شده است، ویران و منهدم می سازد.

از ای ن ج ا ب د ک ه ای ن ق و م، ب ه خاطر پر کردن نقصی که در نصوص بود و شخصیتشان را تایید ن می کرد، به تئوری اجماع و تئوری عدالت، روی آوردند.

زیرا با اجماع، توانستند روایاتی را مطرح کنند که دیگران را در برابر امام علی، مقام والا بخشند.

ه د ف از بزرگ جلوه دادن اینان، وادار کردن امت بود که پیروی از افراد خاصی نماید که خط رایج را دن ب ال می کنند و آنها را مشروع می دانند.

و از سویی دیگر، امت را بقبولانند که اشخاص معینی را رد کنند و به فراموشی سپرد، چرا که با آن خط مخالف بوده و خطری را برایش ایجاد می کند، و این چنین هم شد.

ج س ت ج و گر از بررسی و تحقیق

در سیره و بیوگرافی این شخصیتها بزرگ جلوه داده شده، به آن‌ی درمی‌یابد که اینان با امام علی دشمنی ورزیدند و از او جدا شدند، و راه را برای بنی امیه هموار ساختند و امویان را یاری کردند.

کوچک کردن شخصیت امام علی

ای‌ن‌ان‌ب‌ه‌ب‌زرگ‌ک‌ردن‌ش‌خ‌صیتهای خود، بسنده نکردند، بلکه تمام سعی و تلاششان را به کار گرفتند که امام علی را کوچک و تحقیر کرده و از مقام و منزلتش بکاهند، و از این روی روایاتی را از زب‌ان‌رس‌ول‌اک‌رم (ص) نقل کردند که علی را بی ارزش جلوه داده و امت راقانع می‌کند که به همان منزلتی که خود برایش وضع کردند، اکتفا کند.

ب‌خاری نقل می‌کند که رسول خدا (ص) بر منبر می‌گفت: فرزندان هشام بن مغیره از من اجازه گرفتند که دخترشان را به ازدواج علی بن ابی طالب، در آورند.

من هرگز اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، اجازه نمی‌دهم، مگر این که فرزند ابوطالب دخترم را طلاق دهد و دختر آنها را به ازدواج خویش در آورد!! چرا که فاطمه پاره تن من است، هر که او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر که او را نگران کند، مرا نگران کرده است ((۲۰۲)).

در روایت دیگری: علی دختر ابوجهل را با وجود فاطمه در منزلش، خواستگاری کرد ((۲۰۳)).

و در روایت صحیح مسلم آمده است: فاطمه پاره تن من است، و من هرگز دوست ندارم که او را اذیت کن‌ن‌د.

ب‌ه‌خ‌داق‌س‌م‌هرگز نمی‌شود یک‌مرد، جمع کند بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا!! راوی گوید

: و بدینسان ، علی دست از خواستگاری کشید! ((۲۰۴)) اب_ن_ح_جر در این باره گوید : صحیح ترین چیزی که می شود این داستان را بر آن حمل کرد، این است که رس_ول_خ_دا، حرام کرد بر علی که جمع کند بین دخترش و دختر ابوجهل ، زیرا علت را اذیت کردن خود دانست ، و اذیت رسول خدا به اتفاق همه فقها حرام است ! ((۲۰۵)) اح_م_د (ب_ن_ح_نبیل) روایت می کند: رسول خدا (ص) بر علی و فاطمه وارد شد و آنها را برای نماز بیدار کرد .

سپس به خانه اش بازگشت ، و مقداری از نماز شب را خواند، ولی صدایی از آنها نشنید.

دوباره ب_ازگشت و بیدارشان نمود و گفت : برخیزید، و نماز بگذارید .

علی گوید : من نشستم و چ_ش_م را با دستم مالیدم و گفتم : به خدا قسم ما نمازی نمی خوانیم جز نماز واجب !! روحمان نیز در دست خداست ، اگر خواست بیدار شویم ، بیدار می شویم ! (یعنی : هیچ لزومی ندارد که تو ما را ب_رای نماز بیدار کنی !) رسول خدا ناراحت شد و از آنجا بیرون آمد، در حالی که دستش را روی ران خ_ود م_ی زد (وس_خن علی را تکرار می کرد) نمی خوانیم جز نماز واجب ، نمی خوانیم جز نماز واجب ! انسان چقدر جدل می کند ((۲۰۶)) .

ت_رم_ذی از ع_ل_ی نقل می کند که گفت : زیاد مزی از من خارج می شد! از رسول خدا حکمش را پرسیدم .

گفت : منی غسل دارد و اما مزی فقط وضو دارد. ((۲۰۷)) در روایت دیگر، علی گوید: همواره از من مزی

خارج می شد، و خجالت می کشیدم از رسول خدا _ ب_ه خاطر مقام دخترش سؤال کنم، لذابه مقداد فرمان دادم که او بپرسد .

پس پیامبر گفت : آلتش را بشوید و وضو بگیرید !! ((۲۰۸)) احمد از علی روایت کرده : به نظرم می رسید که باطن پا، بهتر است مسح شود تا ظاهر پا، تا این که دیدم رسول خدا را که ظاهر پا را مسح می کرد ! ((۲۰۹)) ب_خاری نقل می کند که از علی سؤال شد : آیا چیزی از وحی ، جز آنچه در کتاب خدا است ، نزد شما می باشد ؟

گ_ف_ت : به خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، نمی دانم جز فهم و ادراکی ک_ه_خ_داون_د_ب_ه_ش_خ_ص_ی بدهد که قرآن را بداند یا آنچه در این صحیفه نوشته شده است .

راوی می پرسد : در صحیفه چیست ؟

گفت : عقل و آزاد سازی اسیر و این که هیچ مسلمانی به خاطر قتل کافری ، کشته نشود ! ((۲۱۰)) ق_ب_لا_ن_ی_ز_ذ_ک_ر_کردیم حدیث بخاری را از زبان امام علی که گفت : من تنها یک فرد معمولی از مسلمانانم ! بخاری روایت کرده است که رسول خدا بر فراز کوه احد رفت ، و همراه او ابوبکر و عمر و عثمان بود .

پس کوه زیر پای آن سه نفر لرزید .

پیامبر خطاب به احد کرد : ای احد! حرکت نکن چرا که اکنون بر روی تو یک پیامبر و یک صدیق و دو شهید ایستاده اند ! ((۲۱۱)) بخاری از زبان عمر نقل می کند که رسول خدا از دنیا رفت در حالی که از علی راضی بود !!

((۲۱۲)) بَخ_اری از ع_ل_ی ن_ق_ل م_ی ک_ند که پس از به خلافت رسیدن گفت: همانگونه که قبلا قضاوت می کردید، اکنون نیز قضاوت کنید، چرا که من از اختلاف نگرانم، تا این که مردم با هم باشند یا من هم مانند یارانم کشته شوم! ((۲۱۳)) و روایت می کند که علی و عباس وارد بر عمر شدند.

عباس گفت: یا امیرالمؤمنین، بین من و این ش_خ_ص (علی) قضاوت کن.

نزاع آن دو نفر در مورد اموالی بود که از بنی نضیر گرفته شده بود و خدا به رسولش بخشیده بود.

پس علی و عباس شروع کردند به هم ناسزا گفتن و فحش دادن!! ((۲۱۴)) و از محمد بن حنفیه نقل می کند که گفت: از پدرم (علی) پرسیدم: چه کسی برترین مردم است، پس از رسول خدا؟

گفت: ابوبکر. گفتم: سپس؟

گفت: عمر.

و ترسیدم که این بار نام عثمان را ببرد، پس گفتم: تو چه می شوی؟

گفت: من تنها یک نفر از مسلمانانم! ((۲۱۵)) از این روایات و بسیاری دیگر شبیه اینها که اکنون جای ذکرش نیست، به این نتایج دست می یابیم:.

امام علی عمدا پیامبر را اذیت کرد و سخنش را گوش نداد که از او خواسته بود نماز بگذارد.

امام علی با رسول خدا لجاجت کرد و درخواستش را برای نماز خواندن نپذیرفت.

شهوة جنسی بر علی غلبه داشت.

علی احکام وضو را نمی دانست.

علی هیچ چیز از علم پیامبر ارث نبرده بود.

علی خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را اقرار می کرد.

علی شهید نبود.

مشروعیت علی، بر گرفته از مشروعیت عمر است

علی سنت خلفای سه گانه پیش از خود را متعهد بود.

علی به خاطر پول , عمومی رسول خدا را دشنام داد.

علی اعتراف دارد به برتری ابوبکر و عمر و عثمان بر خویش , یعنی اعتراف دارد به صحیح بودن خ_لاف_ت_ش_ان

و ای_ن با روایاتی که خود اهل سنت نقل کرده اند و رخدادهای تاریخ , کاملاً مغایرت و تناقض دارد ((۲۱۶)).

پ_س_ه_ی_چ_ان_گ_ی_زه_ای_دن_بال_نقل_چنین_روایاتی_نیست_جز_شکستن_قداست_امام_علی_در_اذهان_مسلمین_و_متزلزل_ساختن_مقام_والایش_در_قلوب_آنان .

عشره مبشره به بهشت

قسمت اول

ای_ن_ق_وم_روایت_عشره_مبشره_را_نقل_کرده_اند_که_رسول_خدا, _اینها_را_بشارت_به_بهشت_داده_است_و_آن_ان_ع_ب_ارت_ان_د_از_اب_وب_ک_ر_ع_م_ر_ع_ث_م_ان, _علی, _طلحه, _زبیر, _سعدبن_ابی_وقاص, _سعیدبن_زی_د_ع_بدالرحمن_بن_عوف_و_ابوعبیده_جراح .

یکی از یاران امام , از صحابه رسول خدا در میان آنان ن_یست .

و این که علی را در میان اینان ذکر کرده اند, فقط به خاطر تایید کردن دیدگاهشان است و لاغیر و به خاطر این است که خیلی هم قضیه به رسوایی کشیده نشود, چنانکه او را در آخر خلفای راش_دی_ن_نیز, به همین خاطر قراردادند .

اهل سنت اتفاق نظر دارند بر تعظیم و تکریم این ده نفر و مقدم دانستنشان بر دیگران ((۲۱۷)).

روش_ن_اس_ت_ک_ه_آن_نه_نفر, _دشمنان_امام_علی_هستند_و_حتی_یک_روزهم_هیچ_یک_از_آنان, _علی_را_یاری_نکرده_است .

ای_ن_ح_دیت_تردید_برانگیز_را_نه_بخاری_نقل_کرده_و_نه_مسلم, _بلکه_ترمذی_و_ابوداود_و_ابن_ماجه_نقل_ک_رده_ان_د .

و سرانجام حال این حدیث , مانند حال آن

دو حدیث گذشته است : حدیث فرقه ناجیه و حدیث کتاب الله و سنتی .

اَكُنْ وَ اِنِ اَنْتَ مِنْ اَوْلَادِ عَدُوِّكَ عَشْرَةَ مَبْشُرَةً رَا بَه تَفْصِيْلًا يَادْ اَوْرَمِي شَوِيْم تَادَسْت وَ پازدن آقايان در تعيين اصحاب بهشت در ميان عناصری که بزرگشان کرده اند، مشخص گردد.

ابو داود از سعید بن عقیل نقل می کند که گفت : گواهی می دهم که شنیدم رسول خدا را که می گوید : ده نفر در بهشت اند : پیامبر در بهشت است ، ابوبکر در بهشت است ، عمر در بهشت است ، عثمان در بهشت است ، سعد بن مالک در بهشت است ، عبدالرحمن بن عوف در بهشت است .

و اگر بخواهیم دهمین شخص را هم نام می برم .

گفتند : او کیست ؟

گفت : سعید بن زید! ((۲۱۸)) ترمذی از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند : رسول خدا (ص) گفت : ابوبکر در بهشت است .

عمر در بهشت است .

عثمان در بهشت است .

عبدالرحمن بن عوف در بهشت است .

سعد بن زید در بهشت است .

عبدالرحمن بن عوف در بهشت است .

سعید بن زید در بهشت است .

ابوعبیده جراح در بهشت است ((۲۱۹)).

نسخستین مطلبی که انسان را به شک می اندازد، بلکه انسان یقین می کند که این روایات فقط ساخته شده که دشمنان امام علی (ع) را بزرگ کند، حقایق زیر است : این قوم در تعیین ده نفر سردرگم هستند، گاهی سعد بن ابی وقاص را وارد می کنند و گاهی به جایش سعد بن مالک را نام می برند.

روایت اول نام امام علی و نام فرزند جراح را نبرده ، پس بشارت دهندگان به بهشت

فقط هفت نفرند (چرا که پیامبر طبعاً به حساب نمی آید) _ وارد کردن پیامبر در ضمن مبشرین به بهشت , مساله وضع و دروغپردازی را تاکید می کند.

بیوگرافی این ده نفر _ اگر ده نفر باشند _ هرگز چنین فضیلتی را برای آنان , ایجاد نمی کند.

راوی حدیث , یکی از عشره مبشره است , یعنی خودش , خویشتن را به بهشت بشارت می دهد.

بخاری و مسلم در باب فضائل و مناقب , هیچ فضیلتی را برای سعدبن زید و عبدالرحمن بن عوف , ذکر نکرده اند.

ده نفری که اهل سنت اتفاق نظر بر تعظیم و تکریمشان دارند, سعدبن مالک , جزء آنها نیست .

روایت دوم فقط نه نفر را نام برد و سعدبن ابی وقاص را استثنا کرد.

و آن_چه این ساختگی و سردرگمی را بیشتر می کند, این است که بوی سیاست کاملاً از این روایت اس_ت_شمام می شود

که بخاری می گوید : رسول خدا فقط سه نفر را به بهشت بشارت داد : ابوبکر و عمر و عثمان .

ملاحظه کنید.

اب_و_م_وس_ی_اش_ع_ری_گفت : امروز می خواهم دربان رسول خدا باشم .

ناگهان ابوبکر آمد و در را محکم زد.

گفتم : کیست ؟

گفت : ابوبکر.

گفتم : صبر کن .

سپس نزد رسول خدا رفتم و گفتم : یا رسول الله , ابوبکر اجازه می خواهد.

گفت : اجازه اش بده و بشارتش بده به بهشت .

آمدم و به ابوبکر گفتم : داخل شو, این رسول خداست که تو را به بهشت بشارت می دهد.

سپس باز گشتم .

و پس از مدتی دیدم یک نفر در را می زند .

گفتم : کیست ؟

گفت : عمر بن خطاب .

گفتم : صبر کن .

سپس نزد رسول

خدا رفتم و بر او سلام کردم و گفتم: این عمرین خطاب است که اجازه ورود می خواهد.

گفت: اجازه اش ده و بشارتش ده به بهشت.

آمدم و به او گفتم: داخل شو.

رسول خدا تو را به بهشت بشارت می دهد.

باز گشتم و نشستم، و گفتم: اگر خداوند برای فلان، خیر بخواهد، او را اکنون می آورد! ناگهان دیدم یک نفر در را می زند.

گفتم کیست؟

گفت: عثمان بن عفان.

گفتم: صبر کن.

آمدم و جریان را به پیامبر عرض کردم.

پی_ا_م_بر گفت: او را اجازه ورود ده، و به خاطر مصیبتی که گرفتارش خواهد شد او را به بهشت بشارت ده.

ا_م_د_م و ب_ه او گ_فتم: داخل شو.

پیامبر به خاطر مصیبتی که به تومی رسد، تو را به بهشت بشارت می دهد! ((۲۲۰)) ای_ن روایت تاکید دارد که علی جزء بشارت داده شدگان به بهشت نیست، پس قرار دادن او ضمن این ده نفر، قطعاً اشتباه شده است.

اقدام این مردم به اهانت کردن حضرت علی (ع) با چنین وضعی و تا این حد، مقام والایش را پائین آوردن، ب_رای ای_ن_ان خیلی آسان است.

آری، حال که شخص پیامبر (ص) را آنچنان اهانت کردند و به حضرتش جسارت نمودند، خیلی راحت تر است که اهل بیتش رانیز مورد اهانت قرار دهند.

و حال که در ذهن مسلمان، اهانت پیامبر امری معمولی است و هیچ نگران نمی شود از نسبت دادن چ_ن_ان روایتهای اهانت آمیزی به حضرتش، پس به آسانی می تواند روایتهایی را که اهل بیت پیامبر را مورد اهانت

قرار می دهد، بپذیرد و دم فرو بندد .

یعنی تسلیم بی چون و چرا شدن خط دشمنی با اهل بیت .

اَكُنْ وَنَكُه رسول خدا و اهل بیتش چنین مورد تاخت و تاز قرار می گیرند، حال شیعیان نشان _ از اصحاب _ چه خواهد بود؟

آنچه تاکید دارد بر تناقض گویی اینان و این که انگیزه ای جز بزرگ جلوه دادن شخصیت‌هایی که هیچ ارزش ندارند، روایتی است که مسلم نقل می کند.

رسول خدا گفت: هیچ کس به خاطر اعمالش وارد بهشت نمی شود .

گفتند: یا رسول الله، حتی شما؟

گفت: حتی من، جز این که خداوند مرا مورد رحمتش قرار دهد ((۲۲۱)).

در روایت دیگری: رسول خدا گفت: به خدا نزدیک شوید و کار خوب کنید ولی بدانید که اعمال هـ یـ چـ کـ س و او را نجات نمی دهد. گفتند: یا رسول الله، حتی شما؟

گفت: حتی من، جز این که خداوند مرا قرین فضل و رحمتش کند. ((۲۲۲)) و در روایت دیگری: عمل هیچ کدامتان او را به بهشت نمی برد و ازدوزخ نمی رهاوند، حتی من، جز رحمت الهی ((۲۲۳)).

پس آنگاه رسول خدا، شک دارد که داخل بهشت می شود یا نه، چگونه اینها یقین دارند که اهل بهشت اند؟! !

بخاری روایت می کند که وقتی عمر ضربه خورد، پیوسته می گفت: به خدا قسم اگر به اندازه تـ مـ ام کوه های زمین، طلا داشتم، آنها را می دادم شاید از عذاب الهی _ قبل از این که او را ملاقات کنم رهایی یابم ((۲۲۴)).

سؤالی که اینجا مطرح است این است که: چرا عمر

چنین سخنی رامی گوید؟

مگر او از مبشرین به بهشت نیست؟

مسلم روایت کرده که رسول خدا، روزی سخنرانی می کرد، پس گفت: ای مردم! همانا شما تنها و ب_ا پای برهنه، محشور می شوید و به ملاقات خدا می روید

(کما بدان اول خلق نعیده، و عدا علینا، انا کنا فاعلین).

چنانکه در آغاز خلقی را آفریدیم، همچنان او را باز می گردانیم، این وعده ما است و ما حتما چنین خ_واه_ی_م کرد.

هان! که نخستین آفریده ای که لباس پوشانده می شود، ابراهیم است.

هان! مردانی ازام_ت مرا می آورند، پس آنان را به سوی چپ (دوِرخ) می برند، می گویم: بارالها، اصحابم! به من گ_ف_ت_ه می شود: نمی دانی اینان پس از تو، چه بدعتها ایجاد کردند؟!

پس من سخن عبد صالح را ت_ک_ر_ار_م_ی_ک_ن_م.

ب_ه من گفته می شود: آنها همچنان از روزی که از آنان جداشدی، به قهقرا و جاهلیت بازگشتند ((۲۲۵)).

ای_ن_ان_ک_ه_پ_س از رس_ول_خ_دا م_رتد شدند، چگونه می توانند عادل باشند؟

و چگونه وارد بهشت می شوند؟

اب_وبکر از خویشتن نقل می کند: به خدا اگر گامی را داخل بهشت بگذارم و گامی بیرون آن، باز هم از مکر خدا ایمن نخواهم بود!! ((۲۲۶)) پس این هم ابوبکر است که از رفتن به بهشت، تردید دارد.

ب_خ_اری حدیث ابواب بهشت را نقل می کند: دری برای نماز، دری برای جهاد، دری برای صدقه و دری ب_رای روزه.

اب_وب_ک_ر_ب_ه_پ_بامبر گفت: ای رسول خدا، آیا کسی از همه آنها دعوت می شود؟

گفت: آری، و من امیدوارم که تو ای ابوبکر، یکی از آنان باشی

! ((۲۲۷)) ابن حجر از فقها نقل کرده: رجاء از خدا است و از پیامبر نیز واقع می شود.

و بدینسان این حدیث، در فضیلت ابوبکر داخل می شود. ((۲۲۸)) فقهای قوم می خواهند متن حدیث را به نفع خود کج و راست کنند و رجاء را به معنای یقین بدانند، شاید شبهه عدم دخول بهشت را از ابوبکر نفی نمایند.

و اگر راست می گویند که ابوبکر دارای مقام والایی نزد پیامبر است، پس چرا پیامبر نگفت: آری، و تو ای ابوبکر از آنان خواهی بود، تا این شک را از شنوندگان دور سازد! لازم است اکنون گوشه ای از مناقب ده تن را یاد آور شویم تا معلوم شود چگونه به خاطر دشمنی با اهل بیت، بزرگسازای انجام می شود.

سپس این فضائل و مناقب را با فضائل اشخاصی که ضمن آن ده نفر نیامده اند، مقایسه کن تا مطلب روشن تر گردد.

ب_خ_اری از رس_ول_خ_دا_ن_ق_ل_می کند: بهترین مردم از صحابه، نزد من، ابوبکر است.

و اگر غیر از خ_دای_م، م_ی_خ_واستم دوستی برای خود برگزینم، هر آینه ابوبکر را برمی گزیدم ولی به هر حال اخ_وت_وم_ودت_اس_لام_ی، م_خصوص_اوست.

تمام درهای مسجد باید بسته شود جز درب ابوبکر ((۲۲۹)).

این فضیلت که بخاری برای ابوبکر نقل کرده است، مورد نزاع بزرگی میان فقها است، زیرا بسیاری از فقها تردید دارند که ابوبکر خانه ای نزدیک مسجد داشته است، بلکه ثابت شده که خانه ابوبکر در س_ن_ح_ب_وده_ک_ه_اط_راف_م_دی_ن_ه_است.

و لذا بعضی از آنان را ناچار ساخت که روایت را توجیه و تاویل کنند

و ادعا کنند که مقصود از یاب (در) خلافت است و امر به بستنش، کنایه از خواستن است! و غرض از ای ن توجیه، نخست، رفع شک و شبهه از متن حدیث است و دیگر بستن راه بر دشمنان ابوبکر.

ابن حرج رسخن ابن حبان را درباره این حدیث نقل می کند: و این حدیث، دلیل است بر این که خلیفه پس از پیامبر، ابوبکر است، زیرا مطلب را تکمیل کرد آنگاه که گفت: تمام درب های مسجد را ببندید و بدینسان طمع دیگران را در رسیدن به خلافت قطع کرد.

و درباره این مطلب که گفته شده، م نزل ابوبکر در سنج بود که از نقاط دور دست مدینه است، می گویند این اسناد ضعیف است و آن گه ی چه اشکال دارد که یک منزل در سنج داشته باشد و یک منزل هم کنار مسجد! ((۲۳۰)) از ن ظ رس نند، این حدیث مورد اشکال است، زیرا بخاری آن را از دوراه نقل کرده است: ۱ - توسط فلج بن سلیمان از ابوسعید خدری ((۲۳۱)) ۲ - توسط عکرمه از ابن عباس ((۲۳۲)).

و این هر دو نفر (فلیج و عکرمه) از خوارج اند که مسلمانان را کافر می دانند و با تمام صحابه دشمنی می ورزند.

و همانا فقهای اهل سنت و رجال حدیث، آنان را نکوهش کرده اند ((۲۳۳)).

و آن چه شک را در این حدیث زیاده تر می کند، این است که روایات صحیحی به گواهی اهل سنت وجود دارد که ت اکید دارند بر این که حضرت رسول (ص) دستور داد تمام درب ها را ببندند مگر درب علی (ع)

قسمت دوم

ب_ه_ر_ح_ال از ای_ن روایات , ثابت می شود که غرض از ساختن چنین فضیلتی برای ابوبکر, فضائل حضرت علی را نادیده گرفتن و فضائل دروغین برای دیگران ساختن است .

ب_خ_اری نقل می کند که عمرو بن عاص از پیامبر (ص) سؤال کرد : چه کسی نزد تو محبوبتر است ؟

گفت : عایشه ! پرسید : از مردان ؟

گفت : پدرش ! گفت : سپس چه کسی ؟

گفت : عمر ! سپس مردانی را نام برد. ((۲۳۵)) ب_رای ردک_ردن این روایت همین کافی است که روایت کننده اش عمرو بن عاص است , همو که یار همیشگی معاویه بود و برنامه پیکار با امام علی را پی ریزی و اداره کرد و همو بود که نقشه بالا بردن قرآن ها بر سرنیزه ها را در جنگ صفین , طراحی نمود. ((۲۳۶)) و اص_لا_م_ع_ق_ول_اس_ت_ک_ه_کسی از پیامبر پرسد از محبوبترین انسانها نزد وی , و او پاسخ بدهد : ه_م_س_رم ! این پاسخ , پیامبر را بین دو امر قرار می دهد : یا این که سؤال را درک نکرده و یا این که آنقدر عاشق عایشه بوده است که هرگز از خیالش بیرون نمی رفته است !! و ب_ی_گ_م_ان_ای_ن_م_ع_ن_ای_دوم , م_ق_صود_اهل_سنت_است , چرا که سرانجام این عشق و علاقه , برگشتش به پدر عایشه است و این غرض آنان است .

وانگهی چه حکمتی در این است که اینها تلاش می کنند برتری ابوبکر را از زبان پیامبر آن هم به این روش بیان کنند, جز این که همواره می خواهند امام علی را تحقیر و کوچک نمایند ؟

بِی گمان کسی که روایات فضائل ابوبکر و عمر و عثمان را بررسی می کند، بر او دشوار است که آن ها را بپذیرد و روانش آرام بگیرد، ولی اینان وقتی مسلمانان را منع کردند، بلکه تحریم کردند بر آنها که در روایت، خصوصا آنچه را بخاری و مسلم روایت می کنند، بحث و بررسی کند، راه را جلوی عقولشان نیز بستند.

بخاری از ابوهریره نقل می کند که گفت: شنیدم رسول خدا را که می گفت: چوپانان در میان گوسفندان بود که گرگی بر آنها حمله ور شد و گوسفندی را گرفت.

چوپان از گرگ همی التماس می کرد، ناگهان گرگ رو به او کرده گفت: گوسفندان را روزی هفت کلاه درن ده ای بر آنها حمله کند، و امروز آنان را چوپانی جز من نیست! و همچنین یک نفر گاو را با خود می برد و بر آن، باری گذاشته بود، گاو رو به او کرده گفت: من برای باربری آفریده نشده ام، بلکه برای شخم کردن! مردم گفتند: سبحان الله! پیامبر گفت: من به این دو داستان ایمان دارم و همچنین ابوبکر و عمر!! ((۲۳۷)) جدا عقل دچار حیرت می شود، این روایت چه انگیزه ای را دنبال می کند؟

و چه فضیلتی برای ابوبکر در این داستان نهفته است؟

آیا ایمانش به سخن گفتن گرگ و گاو؟

پس چرا پیامبر این ایمان را منحصر دایره خودش و ابوبکر و عمر می کند؟

آیا به این معنی است که سایر مسلمین، به آن سخن پیامبر کفرورزیدند؟

گویا اهل سنت می خواهند با ساختن این روایت، فضیلتی را برای ابوبکر دست و پا کنند

و چنین نیت یجه بگیرند که تمام مستمعین حکم به تکذیب این روایت پیامبر کرده و آن را رد می کنند جز ابوبکر و عمر تا بگویند قطعا در بین تکذیب کنندگان این حکایت ، علی نیز وجود دارد !! عجیب اینجا است که در روایت مسلم آمده است که هنگام روایت این داستان ، ابوبکر و عمر اصلا در آنجا نبودند ! ((۲۳۸)) بخاری نقل می کند که نزاعی بین ابوبکر و عمر اتفاق افتاد، پس ابوبکر وارد شد در حالی که گوشه لَبَّاسِ شَرَابِ الْإِبْرَةِ بَدَدَتْ أَنْ جَاكَ هِزَانَ ویش پیدا شده بود .

پیامبر گفت : این دوست شما (ابوبکر) شهادت به خراج داده است .

بالاخره ابوبکر سلام کرد و گفت : یا رسول الله ! بین من و فرزند خَطَّابِ چِی زِی بَدَدِ مَن به سرعت به او حمله ور شدم ولی ناگهان پشیمان گشتم ، پس از او خِوَأَسِّمِ که مرا ببخشد و او نپذیرفت .
حال بسوی تو روی آورده ام .

پیامبر سه بار گفت : خدا تو را بَخَشَّی دای ابوبکر .

سپس عمر پشیمان شد، پس به منزل ابوبکر آمد و پرسید: آیا ابوبکر در منزل است ؟

گفتند: نه ! پس به سوی پیامبر آمد .

صورت پیامبر (از شدت خشم) در هم شد تا جایی که ابوبکر سخت نگران گشت ! پس عمر دو زانو در برابر پیامبر نشست و دو بار گفت : یا رسول الله ! مَن ظَلَمَ كَرِدَ ام .

پیامبر رگ فِتْخِ دَاوَنِ مَرَا به سوی شما مبعوث کرد و شما گفتید: دروغ می گوئی ! ولی ابوبکر گفت : راست می گوئی .

و او با مال و جانش مرا یاری کرد!! پس آیا دوستم را برایم

نمی گذارید؟

دست از دوستم بر نمی دارید؟

راوی گوید: پس از آن دیگر کسی ابوبکر را اذیت نکرد! چ_ن_ی_ن_روای_تی ابوبکر و عمر را نکوهش می کند نه مدح , زیرا معلوم می شود اختلاف این دو تنها اخ_ت_لاف_ل_ف_ظی نبوده , بلکه درگیری بوده است! البته راویان اصل ماجرا را نمی گویند و حتی وق_ت_ی_ت_فسیرمی کنند هم , حقیقت را توضیح نمی دهند اما ظاهر روایت نشان می دهد که ابوبکر, عمر را توهین کرده و عمر ابوبکر را, و این خودنقص هر دو طرف را نشان می دهد.

و ب_از_م آنچه از روایت بر می آید, این است که پیامبر طرفداری از ابوبکر می کرده و بر عمر فشار می آورده است , و این طرفداری هیچ معنایی ندارد جز این که آقایان می خواهند, با آن , آبروی ابوبکر را به حساب عمر بخرند یعنی مقام ابوبکر را با بی اعتنایی کردن به عمر, بالا ببرند!!

عمر

قسمت اول

ب_خ_اری_س_خن ابن عباس را نقل می کند که گفت: هنگامی که عمر بن خطاب ضربه خورد و بر_ت_خ_ت_خوابش , او را گذاشته بودند, من در میان مردم ایستاده بودم که دیدم یک نفر پشت سر من دس_ت_ش را ب_ردش_م گذاشته و می گوید: خدا رحمت کند, من امیدوارم خدا تو را همراه با دو دوس_ت_ت قرار دهد, چرا که بسیار از رسول خدای شنیدم که می گفت: من و ابوبکر و عمر با هم ب_ودیم .

یا من و ابوبکر و عمر این کار را کردیم , یا من و ابوبکر و عمر رفتیم .

پس امید دارم خدا تو را با آن دو قرار دهد.

ابن عباس گوید: نگاه کردم دیدم

او علی بن ابی طالب است ((۲۳۹)).

ای-ن روایت نیز مانند روایت قبلی است که از امام اعتراف می گیرند به مشروع دانستن خلافت آن خ-ل-ف-ا، و ان-گ-ی-زه ای جز این ندارد که توسط علی به خلافت ابوبکر و عمر مشروعیت بخشند و از زبان علی، فضیلت آنان را اثبات کنند.

واضح است که آقایان برای این که راه هر گونه شبهه و تردیدی را ببندند، چنین روایت‌هایی را به ش-ی-عیان علی نسبت می دهند.

مثلاً دیده شده است که مانند این احادیث را به ابن عباس، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله، عمار بن یاسر، محمد بن حنفیه و دیگر شیعیان علی نسبت داده اند.

ف-ضایل عمر نیز مانند فضایل ابوبکر است، چرا که بیشتر روایات فضایل، این دو در آنها مشترک اند، زیرا می خواهند نشان بدهند که هر دو یک مقام و منزلت دارند.

ولی اگر این نتیجه گیری درست است، پس چرا ابوبکر همواره بر عمر مقدم است؟

تلاش برای ارتباط دادن میان ابوبکر و عمر نیز از بازی های سیاست است.

پ-ژوه-ش-گ-ری-ک-ه ح-و-اد-ث-پ-س از وفات پیامبر را بررسی می کند، درمی یابد که این دو نفر هیچ ام-ت-ی-ازی-ب-ر-س-ای-ر-اص-ح-اب نداشتند و گرنه بین آنها در سقیفه بنی ساعده نزاعی رخ نمی داد.

((۲۴۰)) اب-و-ب-ک-ر روزی که به خلافت رسید، روبروی مردم ایستاد و اعلام کرد: من بر شما ولایت پیدا کردم ولی بهتر از شما نیستم ((۲۴۱)).

در-ه-ر-ص-ور-ت رفتارهای عمر و موضعگیری هایش چه در زمان حیات حضرت رسول (ص) چه پس از وف-ات-ش-ج-ب-ه-ه-ای-ع-ل-یه ابوبکر گشوده بود، تا جایی که برخی از اصحاب، ابوبکر را سرزنش ک-ر-دن-د-ک-ه

چرا، خلافت پس از خویش را به او واگذار کرده و به او به صورت اعتراض گفتند: تو شخصی را بر ما حاکم می کنی که تندخو بد اخلاق و قسی القلب است ((۲۴۲)).

آنچه انسان را آرامش می بخشد، این است که این دو، مشروعیت خویش را یکی از دیگری گرفته اند و اگـر بـا هـم بـرنـامـه ریـزی نکرده بودند، هرگز نمی توانستند بر مسلمانان سیطره پیدا کنند.

گـوایـنـکـه شـخـصـی ت ابوبکر و عمر بیشتر از دیگران آمادگی دارد که بنی امیه را مشروعیت بخشند. ((۲۴۳)) برای این که مطلب روشن تر شود، برخی از روایات ویژه عمر را مورد بررسی قرار می دهیم: بـخـاری از جـابـر بن عبدلله نقل می کند که پیامبر گفت: در خواب دیدم که وارد بهشت شده ام، ناگهان رمیضا همسر ابوطلحه را مشاهده کردم.

سروصدائی شنیدم، گفتم: کیست؟

گفت: این بـلال است.

ناگهان کاخی را دیدم که زن زیبایی در حیاطش به چشم می خورد، گفتم: این زن از آن کـیست؟

گفته شد: عمر! پس خواستم وارد کاخ شوم و به آن بنگرم ولی ناگهان غیرت را ای عمر به یاد آوردم، و داخل نشدم!!! عمر گفت: پدر و مادرم به قربانت، من نسبت به تو دیگر غیرتی نشان نمی دهم! ((۲۴۴)) حقیقتی که برای هر خردمندی، هنگام خواندن این داستان، کشف می شود این است که مقام عمر خـیـلی بـالایـتـرا از مـقام پیامبر است، چراکه دارای کاخی در بهشت است که وقتی پیامبر، آن را می بیند، شگفتزده می شود و می خواهد وارد آن شود ولی از غیرت عمر، می

ترسد و عقب نشینی می کند.

آیا روا است چنین سخنی را درباره پیامبر نقل کنند؟

وانگهی آیا در آخرت غیرت هم وجود دارد؟

از این حدیث بگذریم، و به حدیث دیگری سربرزنیم که باز هم بخاری آن را نقل می کند: رسول خدا گفـت: در خواب دیدم که مشغول آشامیدن شیر هستم تا جائی که شیر از میان ناخن هایم جاری شد.

سـپـس آن را بـه عـمـر دادم که بیاشامد.

اصحاب گفتند: تفسیر و تاویل این خواب چیست؟

گفت: علم! ((۲۴۵)) اگر ایـن روایـت درسـت باشد، معنایش این است که عمر از تمام اصحاب، من جمله ابوبکر، اعلم است.

ولی هرگز زاهـل سـنـت این رانمی پذیرند.

البته قبول دارند که بر دیگران برتری دارد و فقیه تراست ولی بر ابوبکر قبول ندارند! امـا حقیقت چیست؟

حقیقت این است که عمر در مواردی اجتهاد کرده و مردم را گرفتار مشکل نـمـوده اسـت.

وانـگـه هـی آنـقـدر اشـتـباه دارد که هرگز دلیل بر خورداری عمر از علم و دانش فراوان نیست ((۲۴۶)).

اگر برآستی عمر فقیه بود، پس از وفات رسول خدا (ص) در کوچه های مدینه راه نمی افتاد و فریاد نمی زد که پیامبر هرگز نمرده است و بر می گردد و دست و پاهای مردانی را قطع می کند! تا این که ابوبکر آمد و حقیقت امر را به او گفت، و آنگاه آرامش پیدا کرد!! ((۲۴۷)) و اگر عمر فقیه بود، هرگز به علی نمی گفت: اگر علی نباشد، عمر هلاک می شود ((۲۴۸)).

و اگر عمر فقیه بود بر منبر نمی رفت و سخنی نمی گفت که یک زن او

را تخطئه کند و او ناچار فریاد بزند: عمر اشتباه کرد و یک زن راه صحیح را پیمود. ((۲۴۹)) و اگَر فقیه بود، از فقه دیگران مستغنی می شد و ناچار نمی شد که بزرگان اصحاب را در مدینه تحت نظر قرار دهد تا از آنها استمدادجسته و فتوا بخواهد. ((۲۵۰)) بَخاری از قیس نقل می کند که عبدالله گفت: از روزی که عمر اسلام آورده، وضع ما خوب شده است.

((۲۵۱)) بَدون شاک، مانند چنین روایتی که عزت اسلام را به عمر ربطی دهد، ضربه دردناکی را به امام علی وارد می سازد و نقش او را در تاریخ اسلام محو می کند.

خدای را شکر که چنین سخنی را از زبان یک صحابی نقل کرده اند نه از زبان پیامبر! در هر صورت، پژوهشگری که سیره رسول اکرم (ص) را مورد بررسی قرار می دهد، نقش مهمی را بَرای عَمَر نمی یابد که با عزت اسلام ارتباط داشته باشد.

او کسی بود که در غزوه احد، فرار کرد.

وَهنگام مبارز طلبی عمرو بن عبدود در غزوه خندق، جرات نکرد با او روبرو شود ولی امام علی با او مِبارزه کرد و او را به قتل رساند و باب خیبر بر دست عمر گشوده نشد، بلکه امام علی آنرا فتح کرد.

بخاری نقل می کند که عمر بر پیامبر وارد شد، دید حضرت مشغول صحبت کردن با زنانی از قریش است.

تَعَمَر دَاخِل شَد، زَن هَا فَوْرَاب رَخَّاس تَد وَ حَجَاب خُود رَا پُوشیدند.

عمر گفت: ای دشمنان خویش، آیا از من می ترسید ولی از رسول خدا نمی هراسید؟

گفتند: آری! تو از

پیامبر خـشـنـتـر و بـد اخلاق تری ! پیامبر گفت : هان ای فرزند خطاب , به خدا قسم هرگز شیطان تو را نیافت که در راهی گام برداری ,

جز این که او در راه دیگر رفت !!! ((۲۵۲)) ایـن حـدیـث , عمر را نمی ستاید بلکه مذمت می کند, چنانکه از قول زنان می گوید: تو ای عمر بد اخـلاق تـر و خـشـنـتـری , و اگـر عـمر آنچنان بود که روایات در باره اش اقرار دارد, زنان چنان جراتی نداشتند که با او با آن تندی سخن بگویند.

عقل متحیر می شود که چگونه میان سخن زنان و سخن پیامبر به اوسازش بدهد که گفت : هرگز شیطان تو را در رهی نیافت جز این که از راهی دیگر رفت .

چه رابطه ای میان این رویداد و شیطان وجود دارد؟

نکنند پیامبر می خواهد بگوید که زنان , شیاطین اند چون از عمر ترسیدند و لذا پیامبر نیز عمر و شیطان را به یاد می آورد؟!

گـویـا راوی نتوانسته خوب روایتش را بترشد .

اگر این دو حادثه را از هم جدا می کرد و برای هر یـک , روایـت یـمـستقل وضع می نمود بهتر بود .

به هر حال در صحیح مسلم روایتی هست که این روایـت را تکذیب می کند و تناقض گویی آقایان را در نسبت دادن احادیث دروغ به پیامبر (ص) بر ملا می نماید.

مـسـلـم از عـایشه نقل می کند که گفت : شبی پیامبر از خانه بیرون رفت , غیرت زنانگی من گل کـرد .

وقـتی بازگشت , وضعیت مرا دید گفت : چه شده است تو را ای عایشه , آیا غیرت نسبت به مـن جـوش آمد؟

گفتم :

آری ، مانند من باید نسبت به مانند تویی غیرت ورزد! گفت : آیا شیطان ن_زدت_و آمده ؟

گفتم : یا رسول الله ، مگر من هم شیطان دارم ؟

گفت : آری .

گفتم : و با هر انسانی هست ؟

گفت : آری .

گفتم : تو هم یا رسول الله شیطان داری ؟

گفت : آری ولی پروردگارم به من کمک کرده ، پس او مسلمان شد!! و در روایتی دیگر: مرا دستور نمی دهد جز به خوبی !!
(۲۵۳)) پس اگر هر انسانی شیطان دارد، حتی ام المؤمنین عایشه ، چرا عمر از آن مستثنی می شود؟

و اگر پیامبر شیطانی دارد که خدا کمکش کرده ، چه کسی عمر را کمک کرده که شیطانش از او بگریزد هر گاه او را می بیند؟!

ب_خاری از ابوهریره نقل می کند که پیامبر گفت : پیش از شما، اشخاصی در بنی اسرائیل بودند که وحی بر آنان نازل می شد با این که پیامبر نبودند، و اگر در امت من احدی باشد، همانا او عمر است و بس ! ((۲۵۴)) کسی که سیره فقهی عمر را دنبال می کند، می بیند که چقدر دروغ در این روایت نهفته است .

عمر ه_رگز از سخنوران یا فیلسوفان یا حکیمان نبود، و اگر چنین بود، او سزاوارتر می شد که خلافت را پ_س از رسول خدا در برگیرد نه این که راه را برای ابوبکر بگشاید و اعلام جنگ علیه دشمنانش از انصار و دیگران بنماید.

احمد و ترمذی و ابن حبان نقل می کنند که پیامبر گفت : اگر پس از من پیامبری بود، همانا عمر بود و بس ! اب_ن حجر گوید : علت این که پیامبر، عمر را به این

ویژگی، مفتخر ساخته، این است که در زمان پی_ا_م_ب_ر_ب_ی_ش_ت_ر از دیگران سخنش باقرآن سازش داشت
اولی چه شد که ابوبکر بر عمر تقدم جست؟

((۲۵۵)) و اص_لا_آی_ا_م_مکن است که پیامبر فرض کند که پس از خودش نیز پیامبری ممکن است باشد، در حالی که می
داند خود، خاتم الانبیاست؟

م_س_ل_م از زب_ان_ع_مر نقل می کند که گفت: در سه مورد با پروردگارم توافق داشتیم: در مقام ابراهیم، در حجاب
و در موضوع اسیران بدر. ((۲۵۶)) اب_ن_ح_ج_ر_گ_وید: با خدا توافق داشتیم یعنی قرآن نازل شد، طبق نظر من! ولی به
خاطر ادب، موافقت را به خودش اسناد داد. ((۲۵۷)) این سخن معنایی ندارد جز این که بگوئیم: قرآن با نظر عمر نازل می
شد!! ی_عی عمر بر پیامبر نیز تفوق و برتری داشته است.

از سویی انسان را به شك و امی دارد که این چه قرآنی است که طبق رای عمر نازل می شده است! (و از اعتبار آن بسیار
کاسته می شود) ه_ر_گ_ز_ن_ص_و_ص_ن_ب_وی این امر را نمی پذیرد، زیرا قرآن نازل نمی شد جز به فرمان الهی بر رسول خدا ک_ه
ر_س_و_ل_خ_د_ا_ن_ی_ز_ب_ه_م_ر_د_م_ا_ب_ل_ا_غ_م_ی کرد.

و حتی خود پیامبر نیز علم نداشت به چیزی که می خواهد نازل شود، و اگر واقعا توافقی وجود داشته باشد، پس پیامبر به آن
سزاوارتر است تا عمر.

م_س_ل_م گ_وی_د: وقتی عبدالله بن ابی سلول از دنیا رفت، فرزندش عبدالله نزد پیامبر آمد و از او درخ_واست کرد
که پیراهنش را به وی بدهد تا پدرش را در او کفن نماید

پیامبر هم پیراهنش را به وی داد. سپس از پیامبر خواست که بر او نماز بخواند، پس پیامبر برخاست که نماز بخواند، ناگهان عمر لرزید و گفت: ای پیامبر را کشید و با خشم گفت: یا رسول الله! بر او نماز می گذاری در حالی که پروردگارت تو را منع کرده که بر او نماز بخوانی؟!!

پیامبر گفت: ولی خدایم مخیرم کرده و گفته است: بَرای آن هـ ا س ت غـ فار بکنی یا استغفار نکنی، اگر هفتاد بار هم استغفار کنی (خدا آنها را نمی آمرزد) و من بر هفتاد بار می افزایم.

عمر گفت: او منافق است.

پس رسول خدا بر او نماز خواند.

ناگهان این آیه نازل شد: و لَاتـ صـ لـ عـ لـی احد منهم مات ابدا ولا تقم علی قبره _ هرگز بر یکی از آنان که مرده است نماز مخوان و کنار قبرش مرو. ((۲۵۸)) ای ن ح د ی _ اشاره به مسائل بسیار خطرناکی دارد که هرگز به نفع عمر نیست بلکه او را در یک موقعیت سختی از نظر شرعی قرار می دهد.

قسمت دوم

اهل سنت خواستند برای عمر، منقبتی ذکر کنند، ولی پیامبر را مورد نکوهش و طعن قرار دادند.

می خواستند سخن او را با قرآن سازش دهند، ولی پیامبر را نادان _ پناه بر خدا _ به حساب آورند! وانگهی از این حدیث معلوم می شود که: پیامبر خبر از نهی الهی نداشت، و عمر آن را متذکر شد! پیامبر اصرار ورزید بر مخالفت قرآن و خدا! عمر لباس پیامبر را کشید تا او را از ارتکاب این مخالفت با پروردگار بر حذر دارد! پیامبر قرآن را مورد مسخره قرار داد و کلاه شرعی برای

خود درست کرد.

که گفت : بیش از هفتاد مرتبه استغفار می کنم !! قرآن مطابق نظر عمر نازل شد ! و آنچه شک انسان را بیشتر می کند، این است که آیه نهی از خواندن نماز بر منافقین ، درست وقتی نازل گشت که عمر با پیامبر درگیر شد و به پیامبر گفت : تو چطور بر او نماز می گذاری در حالی که خدایت تو را نهی کرده ، و این سخن عمر قبل از نزول آیه نهی بود. پس لابد عمر، علم غیب می دانست ؟

یا این که پیوسته در ارتباط با وحی بود ؟

آری ! مـانـنـد چنین موضعگیری از عمر _ اگر فرض کنیم که این روایت ، درست است _ عمر را در گـروه مـنـافـقـیـن قرار می دهد، زیرا چگونه ممکن است یک نفر صحابی با این روش خشن ، به پیامبر اعتراض کند و او را با آن سخن تند، مورد خطاب قرار دهد با این که وحی ، مخصوص پیامبر است و او به امر و نهی خدا، قطعاً آگاه تر است از دیگران .

وانگهی مگر پیامبر امر و نهی را نمی دانست که عمر پیراهنش را به آن شکل بکشد ؟ !

آیا این رفتار، رسالت پیامبر رازیر سؤال نمی برد و هیبتش را در نظر مسلمانان ، پائین نمی آورد و او را کوچک نمی سازد ؟

و چگونه است که خداوند این رفتار _ مـر را بـا رسـول خدا (ص) می پذیرد و قرآن را طبق نظر عمر نازل می سازد ؟

آیا این بدان معنی نیست که اعتماد الهی بر پیامبرش کم شده است ؟ !

مـسـلـم از عـایـشـه نقل می کند که گفت : همسران پیامبر، شبها برای قضای حاجت

به مناصح می رفتند که صحرای وسیعی بود .

عمر روزی به رسول الله گفت : دستور بده که زنهايت حجاب بپوشند! ولی پیامبر گوش نمی داد !!! شـبـی از شبها سوده دختر زمعه , همسر پیامبر که زن بلند قامتی بود, برای قضای حاجت از منزل خارج شد, ناگهان عمر صدایش زد و گفت : هان! سوده تو را شناختم .

و با این سخن می خواست اصرار بر حجاب نماید !!! عایشه گفت : و بدینسان آیه حجاب نازل شد!! ((۲۵۹)) در روایت دی_گر, عمر به سوده گفت : به خدا نمی توانی خود را از مایپنهان کنی , پس بین چگونه بیرون می روی !

سوده برگشت و سخن عمر را به پیامبر بازگو کرد ((۲۶۰)).

قسطلانی درباره این حدیث گوید : در این , ستایش عظیمی نسبت به عمر دیده می شود .

و فضلا و بزرگ ان راه شـدارمـی دهـد کـه مـواظـب مـنـافـع و مـصالح خود باشند و آنان را نصیحت و موعظه می نماید !! ((۲۶۱)) ابـن حـجر گوید : خلاصه مطلب این است که عمر ناراحت و نگران بود که بیگانگان , چشمشان به زنان پیامبر بیافتد, تا آنجا که برای پیامبر تصریح کرد و گفت : زنان را بپوشان .

و آنقدر تاکید کرد تا سرانجام آیه حجاب نازل شد!!! ((۲۶۲)) ایـن حـدیث نیز عمر را در موقعیت دشواری قرار می دهد, چرا که اینان به خاطر تراشیدن منقبتی بـرای عـمر و اثـبات ایـن کـه قـرآن بارای او توافق و سازش داشت , پیامبر و همسرانش را مورد اهانت آشکار قرار می دهند .

و با تامل در حدیث , به چنین نتایجی دست می یابیم : عمر, رسول خدا

را امر کرده است که زناش را بیوشاند! پیامبر موضوع حجاب را نادیده می گرفته! عمر زنان پیامبر را اذیت و آزار می داده! عمر شبها، رفت و آمد زنان پیامبر را زیر نظر داشته! وحی مطابق نظر عمر نازل می شده! سؤالی که اکنون مطرح است: آیا آنقدر عمر اهمیت به نزول احکام از آسمان می داده که او را وادار ب_ه_ت_ج_س_س_ش_ب_انه در کارهای زنان پیامبر می نموده و آنها را مورد اذیت و آزار قرار می داده تا خ_ج_الت بکشند و شب از خانه بیرون نیایند، و در مورد حجاب آنقدر به پیامبر اصرار می ورزیده تا این که خداوند به خاطر او، آیه حجاب نازل می کند! این مطلب بزرگترین اهانت به مقام والای رسول گرامی اسلام (ص) است، زیرا او را بدون غیرت، ت_صور کرده و غیرت عمر را نسبت به همسران پیامبر بیشتر از غیرت پیامبر دانسته، تا آنجا که _به قول ابن حجر_ عمر از خارج شدن زنان پیامبر بدون حجاب، آنقدر ناراحت و متاثر می شده در حالی که پیامبر، هیچ اهمیتی به این معنی نمی داده است.

گویا افرادی که این روایت را وضع کردند، آن را خوب تراشیدند چرا که سوده را تعریف کردند که زن ب_ل_ن_د قامت یا چاقی بوده است، و اگر چنین نمی گفتند، شاید مردم به تردید می افتادند که چگونه عمر در دل شب توانست زن پیامبر را درست تشخیص دهد؟!!

ب_ه_مین مقدار از روایات که در تعریف عمر آمده است بسنده می کنیم و

در فصل بعد به بررسی موقعیت عثمان می پردازیم .

عثمان

بعد از بررسی شخصیت ساختگی عمر به کنکاش پیرامون موقعیت عثمان می پردازیم : مسلم روایت می کند: رسول خدا در منزل عایشه , دراز کشیده بود, در حالی که لباس را بالا زده و رانهایش پیدا بود .

ابوبکر اجازه خواست , حضرت به او اجازه داد و ابوبکر در همان حال بر پیامبر وارد شد .

سپس عمر اجازه خواست و با همان حال بر پیامبر وارد شد .

سپس عثمان اجازه ورود خواست , ف_ورا_پ_ی_ا_م_ب_ر_ن_شست ولباشش را درست پوشید .

عایشه از علت این کار پرسید .

پیامبر گفت : آیا خجالت نکشم از مردی که فرشتگان از او خجالت می کشند؟

((۲۶۳)) ب_ا_ر_د_ی_گ_ر_اینان را می بینم که بخاطر بزرگ کردن شخصیت یک نفر, رسول خدا را توهین کرده و ت_ح_ق_یر می کنند .

این قوم , رسول خدا را مرد بی حیائی معرفی می کنند که رانش را برهنه کرده و دراز می کشد, ولی وقتی عثمان می آید, از او خجالت می کشد! آیا این بدان معنی نیست که پیامبر ه_ی_چ_اه_میتی به ابوبکر و عمر نمی دهد که در کنارش نشسته اند ولی فقط عثمان را محترم می شمارد؟

آیا این روایت نشان نمی دهد که مقام و منزلت عثمان , بالاتر و برتر از مقام شیخین (ابوبکر و عمر) است ؟

ب_خ_اری روای_ت کرده که مردی از اهل مصر, نزد ابن عمر آمد و از او در باره عثمان پرسید .

سپس گفت : آیا می دانی که عثمان در روز احد, فرار کرد؟

ابن عمر گفت : آری ! مرد گفت : آیا می دانی که عثمان در غزوه بدر حاضر نشد؟

گ_ف_ت : آری ! مرد

گفت: آیا نمی دانی که عثمان از بیعت رضوان سرباز زد و حاضر نشد؟

گفت: آری! مَرِد ب_ا ت_عجب گفت: اللّٰه اکبر. سپس ابن عمر گفت: بیا تا مسائل را برایت توضیح دهم: اما فرارش از غ_زوه احد، پ_س من گواهی می دهد که خداوند او را بخشید!!! و اما عدم حضورش در ج_ن_گ ب_در، پ_س ب_دان که او همسر دختر رسول خدا بود و همسرش در آن وقت بیمار بود.

و لذا پ_ی_ا م_ب_ر ب_ه او گ_فت: همانا برای تو است پاداش کسی که در جنگ بدر شرکت کرده است! و اما غ_بیتش از بیعت رضوان، پس اگر کسی در مکه از عثمان عزیزتر بود، به تحقیق که پیامبر او را به جای عثمان می فرستاد.

پس رسول خدا عثمان را به مکه فرستاد و در همان وقت، بیعت رضوان رخ داد.

آن_گ_اه حضرت دست راست خود را بلند کرد و گفت: این دست عثمان است و سپس آن را به دس_ت دیگر خود زد و گفت: این هم به جای عثمان! پس از آن ابن عمر گفت: حالا برو که راحت شدی! ((۲۶۴)) اینچنین روایتی ما را جلوی حقیقت هایی قرار می دهد: دفاع کننده از عثمان، ابن عمر است.

آن سه سؤال نشان می دهد که دیدگاه های مخالف با عثمان وجود داشت.

ابن عمر اقرار کرد به فرار عثمان در جنگ احد.

راوی حدیث در ترتیب رویدادها اشتباه کرده لازم بود اول پرسد از جنگ بدر، سپس از جنگ احد، زیرا حادثه احد پس از حادثه بدر اتفاق افتاده است.

و چنین مطلب روشنی نمی بایست از بخاری

و فقهای قوم، مخفی بماند، چرا که روایت را زیر سؤال می برد! آن چه از نظر تاریخی، به ثبوت رسیده این است که پیامبر (ص) جزفاطمه دختری نداشته و همانا رقیه و ام کلثوم و زینب، ربیبه های حضرت بوده اند.

ازدواج ع_ثمان با رقیه و ام کلثوم، مورد اختلاف است و صحیح ترین است که چنین ازدواجی رخ نداده.

ثابت نشده است که پیامبر در ایام بیعت رضوان، عثمان را به مکه فرستاده باشد.

ابن ح_ج_روای_تی را از بزار نقل می کند که عثمان، عبدالرحمن بن عوف را سرزنش کرد و به او گ_ف_ت: ت_و صدایت را بر من بلند می کنی؟

پس عبدالرحمن آن سه مطلب را تکرار کرد: غیبتش ازب_در و فرارش از احد و تخلفش از بیعت رضوان.

ولی عثمان همانگونه که ابن عمر پاسخ داد، او را پاسخ داد. ((۲۶۵)) روای_ت_ب_زار_ت_ه_مت های مربوط به عثمان را تاکید می کند زیرا کسی که او را متهم کرده، یکی از ی_اران نزدیکش است و همان کسی است که او را برای رسیدن به حکومت، یاری داده است، پس او کسی است که تاریخ گذشته عثمان را خوب به یاد دارد! به هر حال آنچه در کتب حدیث بویژه بخاری و مسلم دیده می شود، تکرار احادیثی است که خلفای س_ه_گ_ان_ه را به هم مربوط می سازد، هر چند سخن از فضایل و مناقب هر یک، جداگانه، به میان می آید.

مثلاً: حدیث احد استوار باش که یک پیامبر و یک صدیق و دوشهید بر تو قرار دارند یا

حدیث او را اجـزه ده و بـشـارت بـه بـه شـتـش بـده یـحـدیـث در زمـان پـیـامبر کسی را برتر از ابوبکر نمی دانستیم سپس عمر و بعد از او عثمان ، و سایر اصحاب پیامبر را رها می کردیم و حـدیث محمد بن حنفیه و حدیث امیدوارم خدا تو را با دودوستت قرار دهد این احادیث که هر سـه خلیفه را ستایش می کنند نشان دهنده این مطلب است که متعمدانه تلاشهایی شده است تا هر سـه را بـایـکـدیـگر ربط دهد، بگونه ای که نشود، بین آنها فاصله انداخت .

پس اگر نسبت به یکی ، تـردیـدی پـیـدا شد، آن دیگری او را پشتیبانی می کند تا شک بر طرف گردد .

و چون غالباً شک و شـبـه هـمـردم نـسبت به عثمان بیشتر است چرا که پیشینه و بیوگرافیش آنچنان نیست که او را دارای مـقام و منزلتی کند که برایش ساخته اند، و لذا پیوند دادن او و دو خلیفه دیگر، موضعش را محکم می سازد و عیوبش را پنهان می نماید ! و از ایـن که هر گونه تلاشی برای زیر سؤال بردن عثمان ، نتیجه اش زیر سؤال بردن ابوبکر و عمر است ، لـذا آقایان هشدارهای سخت داده اند که کسی حق نداشته باشد، درباره عثمان حرفی بزند و انتقادی کند، زیرا این هشدارها عین هشدارهایی است که مردم را از سخن گفتن درباره ابوبکر و عمر بر حذر می دارد.

از اینجا بود که خلفای سه گانه را در یک هاله مقدسی قرار دادند و نصوص فراوانی را تراشیدند که از هر گونه انتقاد یا حتی اندیشه انتقادی درباره اینان ، سخت جلوگیری و محکوم نماید.

و اما درباره امام علی ، هر

چند او را خلیفه چهارم قرار دادند، ولی هرگز احترامش نکردند و چنانکه آن سه نفر را تعظیم و تقدیر نمودند، برای او هیچگونه حرمتی قائل نشدند، و همین بس که او را در درجه چهارم قرار داده، گو این که روایات زیادی را نقل کردند که از عظمت او بکاهد و در علمیت و مقامش، تشکیک کنند. و هنگام بحث از مناقب امام در روایات اهل سنت، خواهیم دانست چرا او را کمترین درجه و منزلت داده اند و آخرین خلیفه _ از نظر مقام _ به حساب آورده اند.

این امر نشان دهنده این است که مساله خلفا به این وضعیت نیز ازبازی های سیاست است زیرا وقتی این مساله را می خواهند با ستون احادیث سازش دهند اینان را دچار سر در گمی کرده است .

مسلم روایت کرده : از عایشه سؤال شد : اگر پیامبر می خواست ، خلیفه ای تعیین کند، چه کسی را خلیفه خود قرار می داد ؟

عایشه گفت : ابوبکر .

گفته شد : پس از ابوبکر ؟

گفت : عمر .

گفته شد : چه کسی بعد از عمر ؟

گفت : ابو عبیده جراح .

آنچه از این روایت بر می آید، این است که عایشه در میان آن سه نفر خلیفه که همه اهل سنت بر آنها اجماع دارند، عثمان را که نارزدو بجایش ابو عبیده را نصب کرد، و بدینسان تمام روایاتی که عثمان را پس از عمر قرار می دهد، نقض کرد .

حال چه کسی را تصدیق کنیم : عایشه یا سایر قوم را ؟ !

حاکم در مستدرکش از ابوهریره نقل میکند که گفت : رقیه دختر رسول الله ، همسر عثمان

وارد شد و در دستش شانه ای بود .

گفت: رسول خدا نزد من بود و داشتم سرش را شانه می کردم , پس ب_ه من گفت : اباعبدالله عثمان را چگونه می یابی ؟

سپس گفت : او را احترام کن زیرا او شبیه ترین اصحاب از نظر اخلاق به من است !! ((۲۶۶)) حاکم در آخر روایت می گوید: سند حدیث صحیح است ولی متن , بی پایه است زیرا رقیه سال سوم ه_ج_ری _ هنگام فتح بدر _ از دنیا رفته و ابوهریره سال هفتم هجری یعنی بعد از فتح خیبر, اسلام آورده است ! ((۲۶۷)) ذه_ب_ی گوید : متن این حدیث , قابل قبول نیست زیرا رقیه در سال بدر وفات کرده و ابوهریره در سال خیبر, اسلام آورده است ((۲۶۸)).

م_ان_د_ای_ن روایات , که شبیه آن در کتابهای قوم زیاد دیده می شود, دلیل تلاشهای فراوان برای بزرگ ساختن شخصیتی بی ارزش می باشد .

و این سرگردانی آقایان به سرگردانی در مورد انکار س_ند یا انکار متن باز می گردد .

مثلا این بار, سند را _ طبق معمول _ انکار نکرده بلکه متن را مورد ان_ک_ار_خ_ود_ق_رار دادند, و این اوج تناقض گویی است .

و ای کاش با روایات دیگر نیز همین گونه رفت_ار می کردند, تا ما را از شر روایتهای ساختگی زیادی که فقط برای بزرگ جلوه دادن بعضی از اشخاص , وضع کرده اند, رها سازند .

ولی سیاست نمی گذارد! ام_ا راجع به سایر ده نفری که به بهشت بشارتشان داده اند, روایاتی نقل کرده اند که بر سرگردانی اف_زوده و درج_ه_ش_ک و ت_ردی_د را ن_سبت به اصل مساله بالا

برده است .

بخاری و مسلم در کتاب ف_ضائل الصحابه در باره زبیر بن عوام , یکی از آن ده نفره از مروان بن حکم نقل می کنند که گفت : نزد عثمان بودم که شخصی آمد و به او گفت : جانشین برای خودت قرار ده .

گفت : آیا شخصی را معین کرده اند؟

گفت : آری زبیر را گفت : به خدا قسم , او بهترین شما است (سه بار)! این روایت دلیل هیچ منقبتی نیست جز این که عثمان به نفع وی گواهی داده است .

و این شهادت هیچ ارزشی برای زبیر ندارد چراکه از کسی صادر شده است که خود نیاز به شخصی دیگر دارد که او را ارج نهد! ه_م_ی_ن_بس که راوی این روایت مروان بن حکم است , همو که رسول خدا (ص) او را لعن کرد در حالی که هنوز در صلب پدرش بود.

ب_خ_اری روایت کرده که پیامبر گفت : هر پیامبری , خواری دارد و خواری من زبیر بن عوام است .

و همچنین نقل کرده که پیامبر به زبیر گفت : پدرم و مادرم فدایت باد !!! ط_یعی است که غرض از خواری قرار دادن زبیر و مخالفت با امام علی است که دارای آن مقام والا ن_زد ح_ض_رت رس_ول (ص) اس_ت .

وان_گ_ه_ی تعمیم دادن این فضائل (بر بسیاری از اصحاب) می تواند تردید را از تخصیص فضائل به گروه خاصی , نفی کند.

مسلم نقل می کند که پیامبر گفت : هر امتی , امینی دارد و امین این امت ابو عبیده جراح است ! م_س_ل_م از سعد بن ابی وقاص نقل می کند که گفت : عایشه گوید : شبی پیامبر خوابش

نمی برد، پس گفتم: ای کاش یک مرد صالح از اصحاب امشب می آمد و مرا حراست و نگهداری می کرد!!
ع- ای شه گوید: چیزی نگذشت که صدای اسلحه شنیده شد.

پس پیامبر گفت: این کیست؟

جواب داد: من سعد بن ابی وقاص هستم، یارسول الله، آمده ام که تو را حراست کنم!! عایشه گوید: آنگاه رسول خدا آرام شد و به خواب عمیق فرو رفت!

این روایت، چند سؤال برمی انگیزاند:

۱- آیا پیامبر از چیزی وحشت و ترس داشت؟

آن چه چیزی است؟

۲- بقیه اصحاب کجا بودند؟

و چرا پیامبر را بدون حراست گذاشتند؟

۳- ب- ودن عایشه در کنار او، آیا به این معنی است که او در منزلش بود یا این که در یکی از غزوات؟

اگر در منزلش بود، چرا می ترسید؟

و اگر در یکی از غزوات بود، سایر اصحاب کجا بودند و چه کار می کردند؟!

۴- چه شد که سعد، حراست ایشان را به عهده گرفت؟

آیا این بدین معنی نیست که امام علی، از حراست وی سرباز زد؟!

بخاری نقل می کند که اشخاصی از سعد سعایت کردند نزد عمر و گفتند که: سعد نماز خواندن هم بلد نیست.

و اما درباره طلحه، بخاری روایت می کند که عمر گفت: پیامبر از دنیا رفت در حالی که از طلحه راضی بود.

و از اب- و ح- ازم- ن- ق- ل می کند که گفت: دست طلحه را دیدم که از پیامبر دفاع کرد در حالی که - توسط دشمنان - از کار افتاده بود.

و ام- اس- ایر عشره مبشره، سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف،

پس بخاری و مسلم ، هیچ چیز در س_ت_ای_شان نقل نکرده اند، بنابر این ، اگر هیچ فضیلتی ندارند، چطور شد که جزء آن ده نفر قرار گرفتند؟

حال سری بزیم به اصحابی که پیروان امام بودند مانند بلال ، سلمان ، عمار ، حذیفه ، مقداد و ابوذر، می بینیم که این قوم ، آنچنان از اینها بی اعتنا گذر کردند که گویی هیچ نقشی در اسلام نداشته و هیچ منزلتی ندارند.

بخاری را می بینیم که یک باب برای معاویه می گشاید و آن را باب ذکر معاویه نام می نهد ولی از م_ن_اق_ب_اب_وذر_غ_فاری لب فرو می بندد. و عمار و حذیفه ، هر دو را در یک باب جمع کرده و تنها یک روایت درباره آنها نقل می کند! بخاری درباره عمار و حذیفه از علقمه نقل می کند که گفت : به شام آمدم .

دو رکعت نماز خواندم .

سپس گفتم : خدایا، انیس خوبی برای من بفرست .

آنگاه به سوی گروهی آمدم و در کنارشان نشستم .

ناگهان پیرمردی آمد و کنارم نشست .

گفتم : ای_ن_ک_ی_س_ت_؟

گفتند : ابوالدرداء .

گفتم : من گفته بودم ، از اهل کوفه .

گفت : آیا، ابن ام عبد، ص_اح_ب_ن_ع_لین وبالشت پاک ، نزد شما نیست ؟

آن کسی که خدا او را از شیطان دور کرده است _چ_ن_انکه پیامبر گوید _ یعنی عمار، نزد شما نیست ؟

رازدار پیامبر که کسی جز او، نام منافقین را نمی دانست ، یعنی حذیفه ، نزد شما نیست ؟ ((۲۶۹))

بخاری از عمر درباره بلال نقل می کند که گفت : ابوبکر سرور ما است که سرور ما (یعنی بلال) را آزاد کرد ((۲۷۰)).

و همچنین روایت کرده که

بلال به ابوبکر گفت: اگر مرا برای خودت خریده‌ای، پس مرا نزد خود نگهدار و اگر برای خدا خریده‌ای، بگذار برای خدا کار کنم ((۲۷۱)).

و از پیامبر نقل می‌کند که درباره بلال فرمود: صدای نعلینت را در بهشت شنیدم ((۲۷۲)).

و ام‌المسلم درباره بلال، همان روایت قبلی را نقل کرده و درباره ابوذر راجع به اسلامش و دیدار با پیامبر (ص) در مکه یک روایت نقل کرده و چیزی درباره فضائل حدیفه یا عمار یا دیگر اصحاب نقل ننموده ولی یک باب مستقل در فضایل ابوهریره و ابن عمر و ابوسفیان دارد! ((۲۷۳)) مسلم درباره بلال و سلمان و صهیب نیز، همان روایتی را نقل می‌کند که قبلاً ذکر شد.

هنگامی که ابوبکر با آنان درگیر شد که چرا به ابوسفیان اهانت می‌کنند، و پیامبر (ص) به او فرمود: اگر تو اینان را خشمگین نموده بودی، همانا خدایت را خشمگین می‌ساختی.

به هر حال، از این روایات، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم: حدیفه و عمار دارای مقام ویژه‌ای هستند، چرا که اولی رازدار پیامبر و دومی نگهدار از شر شیطان است.

با این حال، این قوم آن دو را در جایگاه ویژه خود قرار ندادند.

چرا؟

ای_ن_ان_ب_ه_م_ا_ن_گ_ف_تند چرا حدیفه، رازدار پیامبر شد و نام منافقین رافط او می‌دانست نه دیگر اصحاب.

روایت_ب_خ_اری درباره بلال، از زبان عمر، هیچ مقامی برای بلال دربر نداشت، بلکه بیشتر به نفع ابوبکر بود نه بلال.

گ_ف_تگوی بلال با ابوبکر اشاره به درگیری‌ای دارد

که میان آن دو، پس از وفات پیامبر (ص) رخ داد. ((۲۷۴)) سخن پیامبر درباره بلال تاکید بر این دارد که بلال بشارت به بهشت داده شده است، پس چرا او را جزء عشره مبشره قرار ندادند؟

روایت مَسَلَم دربارۀ بلال و سلمان و صهیب، تاکید دارد بر این که مقام این سه نفر بالاتر از مقام ابوبکر است.

طرح و ایده تشیع

عوامل جذب

عوامل زیادی باعث شد که من به خط اهل بیت و طرح تشیع جذب شوم.

از این عوامل، برخی مربوط است به طرح اهل سنت و برخی به موقعیت اسلامی و برخی مسائل شخصی است و برخی نیز مربوط به طرح تشیع است.

اما آنچه مربوط به ایده و طرح اهل سنت است، پس همانطور که تذکر و توضیح دادیم، این طرح، دست آورد سیاسی است، می‌باشد که فقه رجال را بر فقه متون مقدم داشته است.

و این اشکال واقع است که اهل سنت نمی‌خواهند آن را برطرف سازند.

و اما آنچه مربوط به موقعیت اسلامی است، این‌ها هم‌خلاف می‌شود در تجربه طولانی که با گروه‌های مختلف اسلامی داشتم و از نزدیک شاهد عمق مشکلات فکری و انقلابی آنان بودم و علتش همان تبعیت از ایده اهل سنت بود و اما شخص خودم، پس در دورانی که سنی بودم، شعار عقل را برافراشتم ولی در میان اهل سنت، جایگاهی برای آن نیافتم، و بدینسان تهمت‌ها و شایعه‌ها و اهانت‌ها دنبال بود، و بعداً فهمیدم که استفاده از عقل نزد اینان، به معنای زندقه، الحاد و گمراهی است،

ولی به تحقیق دریافتم که کنار گک_ذاری ع_ق_ل, معنایش ذوب شدن در گذشته است که سرانجام, انسان از شخصیت خویش باید دست بردارد واقعیت ها را نادیده بگیرد.

ب_ه یاد می آورم وقتی که زندانی بودم در اوائل سالهای هشتاد, برخی از رهبران گروه جهاد به من پ_یشنهاد کردند که با آنها همکاری فکری داشته باشیم و زیر نظر آنان در زندان فعالیت کنم, ولی من این پیشنهاد را به این علت رد کردم: من هیچ کاری را بدون دقت و بدون تفکر و تعقل انجام نمی دهم و این به نفع شما نیست.

من اگر با شما موافقت کنم, بین دو امر, مخیر خواهم بود: یا این که با ایده ای که خود دارم, با ایده ش_م_ا_م_خ_ال_ف_ت_ک_نم و یا این که تسلیم ایده شما گردم و به زبان شما سخن بگویم که در این حالت, چیزی اضافه نشده است.

و همانا مسلح شدن به سلاح عقل, انسان را قدرت اختیار می بخشد.

و بدینسان, با این سلاح, به سوی خطاهل بیت کشیده شدم و آن را برگزیدم.

و بی گمان این امر, محقق نمی شد اگر مسلح به سلاح خرد نمی شدم که آن مرا بر شکستن و درهم فرو ریختن قیودی که ایده تسنن مرا در بند و گرفتار نموده بود, یاری نمود. ((۲۷۵)) و ا_م_ا_آن_چ_ه مرا به سوی خط اهل بیت کشاند و مجذوب تشیع نمود, طرح تشیع است که آن را در مطالب زیر خلاصه می کنم:

قرآن و عقل

خداوند قرآن را نازل کرد که میان مردم داوری کند و دستورزندگیشان باشد.

ولی مردم در

طول دوران هـا و سـالـهـای زیـاد، وارث بـسـیاری از روایت ها و اجتهادها شدند که بر زندگیشان غلبه کرد، پس آن را برگرفتند و دینشان را از آن اخذ کردند و سرانجام قرآن را رها نمودند .

و آنچه این حـالـت را رشـد داد و ایـن وضـعـیـت را تقویت کرد، حکام بودند که آن را وسیله تخدیر و تسکین مـسـلـمـانـان قـرار داده و وادار به اطاعت خویش ساختند .

چه این که آن همه روایتی که اطاعت حاکمان را واجب کرده ، با قرآن تناقض و مخالفت دارد، از این روی بود که قرآن را از متن زندگی مسلمانان دور ساختند .

و هر که خواست خود را از این وضعیت ، رها کند و عقلش را داور قرار دهد، پس به الحاد و زندقه متهم می شد تا به آسانی از او رها شوند و دعوتش را در نطفه خفه کنند.

و چه بـسـامـسـلمانانی که در این راه ، توسط حاکمان و فقیهان (و عاظالسلاطین) شهید شدند.

((۲۷۶)) بی گمان اگر قرآن و عقل ، نقش خود را در مسیر اسلام از دست نمی دادند، امت به این وضـعـیـت کـه امروز رسیده است نمی رسید ، چه وضعیتی که همواره باید خضوع کند و متفرق و پراکنده باشد و مردان را بپرستد ! در غیاب قرآن بود که بسیاری از روایتهای گمراه کننده ساخته شد.

و در غیاب عقل بود که این روایت ها جای قرآن را گرفت .

در غیاب قرآن بود که اسلامی نوین ساخته شد.

و در غیاب عقل بود که فقیهان ، آن را توجیه کردند.

در غیاب قرآن بود که میراث ، دین شد.

و در غیاب عقل بود که

فقها این میراث را تایید کردند.

و در غیاب قرآن و عقل بود که ما اسیر دست حاکمان و فقهای گذشته شدیم .

واما ایشای ع که قرآن و عقل را در دایره ایده خود تشبیه نمود، آن را قدرت و توانی بخشید که همواره محبت و ایستادگی و با وضعیت روز و واقعیت زمان سازگار گردد .

ولی ایده تسنن همچنان خشک و سربسته باقی ماند زیرا در برابر قرآن و عقل ، سرفرود نیاورد، و بدینسان به طور غیری رسمیت قیم ، تقدسی برای تمام محتوای طرحشان پدید آوردند، که پیشاپیش آنها کتب احادیث و بویژه بخاری و مسلم بود که از قداست خاصی نسبت به سایر کتابها برخوردار شدند.

در میان اهل سنت ، سلاح تکفیر علیه هر تلاشی که روایات بخاری و مسلم را زیر سؤال می برد، برداشته می شود .

مثلا برخی از عقلای اهل سنت خواستند احادیث مربوط به سحر شدن پیامبر (ص) را که در بخاری آمده است ، ان تقاد کنند ولی ناگهان با تهدید مواجه شده و نزدیک بود برچسب گمراهی والحاد به آنان زده شود، که ناچار عقب نشینی کردند .

و کار به جایی رسید که دانشگاه الازهر یکی از استادان خود را اخراج کرد زیرا بعضی از این احادیث را مورد بررسی قرار داده و انکار کرده بود ! هم آن گون که گفته شد اهل سنت ، داوری قرآن در احادیث را رد می کنند، و بدینسان قانون خطل را ابداع و اختراع می کنند که روایت را همسان با قرآن قرار دهد، زیرا روایت را مورد اعتماد قرار می دهند هر چند با قرآن سازگار نباشد، کافی است که طبق قواعد خودشان ، صحیح باشد .

تو گوئی که این قواعد را

نیز به منزله احادیث بالا برده اند .

و به تحقیق اگر عقل نزد آنان نقش و احترامی داشت ، اینچنین ، قواعد و نظریاتی را به دیوار می گوید.

از اینجا بود که طرح و ایده تشیع به این قاعده مزین گشت : ق_ع_ده_اح_ت_رام و داور قرار دادن قرآن و عقل و آن را در جایگاه شرعیش که نصوص قرآنی ، مقرر ک_رده ، ق_رار_دادن و ت_ثبیت نمودن .

مرا خرسند کرد که این قانون در تمام کتابهای حدیث و آنچه از روای_ات و اقوالی که از پیامبر و ائمه اهل البیت یا فقهای شیعه رسیده است ، سرایت کرده و تسلط دارد. ((۲۷۷))

امام علی

ه_نگام مطالعه کتابهای اهل سنت ، سخن ابن حنبل توجهم را جلب کرد که می گوید : علی دارای دش_م_ن_ان_زی_اد_اس_ت ، پ_س_دش_منانش در جستجوی عیبی برای او بودند، چیزی نیافتند، ناچار ش_خ_ص_ی را پیدا کردند که با علی دشمن است ، پس به خاطر عداوت و کینه باعلی او را ستایش و مدح کردند .

این سخن حرکت تاریخ را خلاصه کرده است ، حرکتی که مربوط است به نزاع اهل بیت ب_ا_دشمنانشان .

و اگر ابن حنبل ، مقصودش از دشمن علی ، معاویه است پس وی از آن سوی تاریخ ت_س_ن_ن_را م_حکوم کرده هر چند غرضش این نبوده است .

چرا که تاریخ اهل سنت ، بر اساس تایید ح_ک_ام_ب_ن_ی_امیه و بنی عباس که خط اهل بیت را نابود و ائمه شان را به شهادت رساندند، استوار گشته است .

و همچنین بر اساس تایید میراثی بر پاشده است که به خاطر سازش بین آنان و این حاکمان زائیده ش_ده_اس_ت

همان میراثی که فعالیتش مبتنی بر تحقیر امام علی و اهانت به اهل بیت است .

ارتباط اهل سنت باخط حاکمان , آنان را مجبور ساخت که روش دشمنی با امام علی و اهل بیت را, روش و وجهه خود قرار دهند و این طبیعی بود, چرا که این حکام , خود دشمنان علی و اهل بیت اند.

آنان بودند که ابوبکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی دانستند.

آنان بودند که مقام ابوسفیان و فرزندش معاویه را بالا بردند و او را همسان با علی قرار دادند.

آنان بودند که نصوص وارده درباره امام علی و اهل بیت را, برخلاف معنای واقعیش , توجیه و تاویل نمودند.

و ای_ن_چنین دیدگاه هائی , دلیل طرفداری کامل آنان و تایید بی چون وچرای دشمنان امام و اهل بیت می باشد.

من این دیدگاه ها را از آقایان می یافتم و از خود می پرسیدم : راز این موضعگیری ها چیست ؟

و چه ان_گ_ی_زه ای_پ_ش_ت_س_ر_آن است و چه شده است که حضرت علی , اینچنین مورد ستم دشمنانش قرار گرفته است ؟

سخن ابن حنبل , پاسخی به یک گوشه از این سؤال بود, ولی پاسخ کامل آن که او نتوانست آن را بر زب_ان_ب_ی_اورد, ای_ن_است که این قوم , پس از وفات رسول خدا (ص) علیه امام توطئه کردند, و این_ت_و_ط_ئه , آن_ان را واداشت که نصوص وارده درباره آن حضرت و اهل بیت را, توجیه نموده و یا نابود سازند, بلکه روایاتی بر خلاف آن , بسازند.

ب_ا_ی_ن_ح_ال , و ع_ل_ی_رغم چنین دیدگاهی , گاهی سخن می گویند که تردید انگیز است , مثلاً ملاحظه کردم که اینان

واژه امام را فقط برعلی بجز دیگر اصحاب , اطلاق می کنند .

وانگهی ادعا می کنند که امام علی , افرادی را که معتقد به الوهیتش بودند, در آتش سوزاند. من هر گاه به این دو مطلب برخورد می کردم , از خود می پرسیدم : چرا اینان واژه امام را ویژه حضرت قرار داده اند ؟

و چگونه الوهیت او را بجز دیگر صحابه , یاد آور شده اند ؟

پاسخ این دو سؤال , وقت بسیاری از من گرفت که به تحقیق و بررسی پرداختم تا این که به نصوصی دست یافتم که امام را بالاتر از دیگر افراد, قرار می داد .

و این ویژگی از زبان قرآن و رسول اکرم (ص) بی انشده است .

این ویژگی , طهارت از رجسی است که او را لایق جانشینی حضرت رسول قرار می دهد و مسئولیت امامت را پس از پیامبر به او می سپارد .

و این چیزی است که این قوم از علی دریافتند ولی سیاست آن را پشت پرده قرار داد و تنها چیزی که از آن باقی ماند, همین یک واژه امام بود که بر علی , اطلاق می شد .

و این بود که برخی قائل به الوهیت او شدند زیرا معجزات زی ادی را از آن حضرت دیدند , و این در صورتی است که ماقائل به صحت چنین روایتی باشیم ((۲۷۸)).

اینان به ما نگفتند که چرا برخی علی را پروردگار خود خواندند؟

گویا آنان هر چند این روایت را ذکر می کنند ولی غرضی جز این ندارند که از این راه , شیعیان امام علی را مورد طعن و انتقاد قرار دهند و هر تصویری که در ذهن مسلمانان درباره ویژگی امام علی

پیدا شود, آن را از بین ببرند.

گویا با نقل این روایت می خواهند ثابت کنند که امام نیز آن خطرایح را تایید می کرده و هر کس از آن خ_ط_ف_رات_ر_م_ی_ر_ف_ت_ه و او را از دی_گ_ران_م_ت_م_ای_ز_م_ی_س_اخته , حضرت با دست خود او را م_ی_سوزانده است .

پس دعوی الوهیت امام , خود آن را در نطفه خفه کرده و پس از آن هیچ ادعائی پ_د_ی_د_ن_ی_امده که امام را از دیگران , مشخص نماید. و اما شیعیان گروهی هستند که هیچ اصلتی ندارند و دشمنان اسلام , این گروه را پدید آورده اند !! ((۲۷۹)) از آن ک_ه_ب_گ_ذ_ریم هر وقت اهل سنت نام امام را می برند, پس از آن می گویند کرم الله وجهه .

و وقت_ی از م_ع_ن_ای این سخن سؤال کردم گفتند : معنایش این است که : علی هرگز برای بتی , س_ج_ده نکرده , هر چند تمام اصحاب برای بت سجده کرده اند .

در دل خود گفتم : این ویژگی که از ل_س_ان اینان بیان شده , قطعاً تاکید بر مقام و منزلت والا و موقعیت شرعی حضرت دارد چنانکه روایت ادعای الوهیت و توصیف وی به امام نیز چنین مطلبی را به اثبات می رساند.

لذا سخت مرا منزجر کرد که اهل سنت علی را آنچنان بی ارزش و انسان معمولی , معرفی می کنند.

مرا سخت متاثر و نگران کرد که عثمان را علی رغم کارهای زشت و قبیحش بر او مقدم می دارند.

مرا بسیار متنفر کرد که او را با معاویه آزاد شده و حقیر, همسان می دانند.

م_را بسیار منزجر و خشمگین ساخت که گناه های کوچک و بزرگ را گاهی به

آن حضرت، نسبت می دهند.

و همه اینها مرا واداشت که از فقه آنان و ایده شان، متنفر شوم و در جستجوی حقیقت باشم، تا این که بر طرح تشیع دست یافتم و در آن چیزی یافتم که روانم را آرامش بخشید.

در این طرح نوین، ویژگی و مقام والای علی را یافتم.

در این طرح، علم و دانش علی را — که اهل سنت پنهانش کرده بودند — یافتم.

در این طرح، علی را آن امام معصوم یافتم که صفت عصمت، منعکس کننده ویژگی او است و بر این اساس، تمام اموری که در فقه اهل سنت — درباره امام — برایم ایجاد اشکال کرده بود، حل شد.

فهمیدم که چرا درباره اش می گویند: امام؟

و چرا می گویند: کرم الله وجهه؟

و چرا برخی او را خدای خود می دانند؟

مقام والای امام، همچو خورشیدی تابناک می درخشد، هر چند این قوم بخواهند با توجیه های خود آن را از دیدگان مسلمین پنهان کنند.

و من یکی از آنها بودم که آفتاب حقیقت بر وجودم تابید و راه را بـه سـوی صراط مستقیم، صراط اهل بیت عصمت و طهارت، روشن کرد و تمام قید و بندها و خـس و خـاشـاک هـائی کـه آن قوم برای دربند نمودن خرد و پنهان کردن حقایق، برایم فراهم کرده بودند، در هم کوبید.

اجتهاد

مطلب دیگری که در طرح تشیع، توجهم را جلب کرد، باز بودن باب اجتهاد بود که نزد طرف دیگر، قرن ها است بسته است.

بـنـیـاد دینـی مـعاصر نزد تشیع دارای عده ای مجتهد والا مقام است که در

بسیاری از مسائل و احکامی که طرف سنی، در آن سردرگم است، اجتهاد و پیشرفت علمی کرده است و در راس آنها مسائل مربوط به ربا و بانک ها است.

اجتهاد نزد شیعیان، محکوم به نص است، نه با آن برخورد دارد و نه از آن فراتر می رود، یعنی مانند اهل سنت نیست که مبتنی است بر روش در نص اجتهاد نیست.

هر چند خود آن را نقض کرده، چرا که اجتهادات عمر بن خطاب در نصوص را مورد تایید قرار داده است، و آن را نوعی ویژگی برای شخص عمر می داند چرا که او جزء راشدین است و پیامبر او را ستوده است! ((۲۸۰)) ادله استنباط نزد شیعه عبارت است از: کتاب و سنت (صحیح) و عقل.

و بـدیـنـسان، مصادر دیگری را که اهل سنت، بر مصادر تشریح اضافه کرده اند مانند اجماع، قیاس، استحسان و... .

نمی پذیرد، این مصادری که راه را برای بدعت و ساختن احکامی که همچنان صورت اسلام را بدجلوه می دهد، گشود.

در طرح شیعی، بر مردم عوام واجب است که طبق قاعده تقلید اعلم از مجتهدین تقلید کنند و لذا هیچ انسان شیعی را نمی یابی جز این که از یکی از مراجع مجتهد زمان تقلید می کند. ((۲۸۱)) مـعـنـای تـقلید این است که در مسائل فقهی از مجتهد تقلید کند نه این که پیروی مطلق داشته باشد.

و همچنین واجب است بر مقلد، خمس و زکات اموالش را به مرجع تقلیدش بپردازد.

مسائل فقهی نزد شیعیان، مختص مجتهدین و فقها است و روانیست بر مردم

عوام که در آن اظهار نـظـر کـنـنـد، و ایـن مـسـالـه نـوعـی انـضـبـاط و نـظـم در میان شیعیان پدید آورده است که جـلـوگیری می کند از پیدایش بدعت ها و کثرویی ها نزد اهل تشیع، در حالی که اهل سنت همواره گـرـفـتـار تعدد گروه ها و افزایش ایسم ها و مکتب ها و بالا گرفتن نزاعهای مذهبی، هستند زیرا دارای ضوابطی برای پیروی و فراگیری نیستند، وانگهی مسلمانان چندان اعتمادی به فقهای اهل سنت ندارند در حالی که مجتهد نزد اهل تشیع، همواره مورد اعتماد است.

جالب است که تقلید بستگی به زنده بودن مجتهد دارد، پس اگر مجتهد مرجع تقلید از دنیا برود، بر مقلد است که از مجتهد اعلم زنده تقلید نماید.

ایـن بـدان معنی است که مقلد با قضایای زندگی، ارتباط مستقیم دارد و نظرش پیوسته به سوی امـروز و فـردایـش دوخته است.

بنابر این، تقلید میت یعنی کهنه پرستی و باقی ماندن بر یک خ ط ثابت که بی گمان نتیجه اش، تعصب و درجاذدن است که این را نزد اهل سنت به تحقیق می یابیم چـرا که هنوز باقی بر فتاوی اهل قبور است.

یکی از مهمترین دست آوردهای باز بودن باب اجتهاد نـزد شـیـعیان، پیشرفت در روبرو شدن با واقعیت ها و ارتباط با آن است، و لذا شیعیان را نیافتم که در گـیـرمـسـائل جزئی و سطحی باشد، همان مسائلی که تمام وقت اهل سنت را پر کرده است، مـانـند مساله ریش و لباس عربی و نقاب زنانه و تحریم هنر و فرهنگ و دوری از سیاست و جدال با مسیحیان و دیگر قضایایی که علتش دور بودن از

واقعیت های زندگی است .

بنیاد مذهبی

آنچه بنیاد مذهبی را نزد شیعیان ، مشخص می سازد استقلال و دوربودنش از سیطره حکومت ها است .

از این روی همواره دارای دیدگاه ها و مواضع سیاسی شجاعانه ای بوده که در جامعه ، ایجاد تحول و تحرک و تغییر می کرده است .

و این است قلال ، به ارتباط بنیاد مذهبی با توده های مردم باز می گردد که اطاعتش می نمایند و اموالشان را به او می سپارند و در برابر احکام و قوانینش ، خضوع می کنند .

به عنوان مثال ، هیچ مجتهدی را نمی یابی که در منزلش یا دفتر کارش نشسته باشد و روبرویش عکس حاکم از حکام نصب شده باشد ، که حتی طلبه های حوزه های علمیه نیز چنین کاری رانمی کنند .

از روی داده ائی که ارتباط مستقیم توده ها را با بنیاد مذهبی تشیع روشن می سازد ، انقلاب تنباکو است که هیکی از مراجع به خاطر قطع منافع شرکتهای بیگانه ، فتوای تحریم تنباکو را صادر کرد و توده های مردم ، بدون چون و چرا اطاعت کردند و بدینسان با یک فتوای کوچک ، بزرگترین منافع اقتصادی شرکتهای بیگانه در ایران ، قطع و نابود شد . ((۲۸۲)) و همچنین می توان از انقلاب قانون اساسی (مشروطه) نام برد که برخی از فقها در سال ۱۹۰۶ میلادی آن را بر پا نمودند و در نتیجه قانون اساسی ایران صادر شد که دولت را مجبور به تبعیت از احکام شریعت مقدس می نمود و مجتهدین را حق تسلط بر قوانین می بخشید ((۲۸۳)) .

و بی گمان انقلاب اسلامی ایران نیز به خاطر همین ویژگی ، پیروز شد .

و اگر ارتباط مستقیم مجتهدین با توده ها

نبود هرگز چنین انقلابی که آنها رهبریش می کردند پیروز نمی شد.

بِه هر حال , بازگشت این رابطه معنوی با مردم , به مساله امامت منتهی می شود, چرا که شیعیان , مرجع تقلید را نائب امام غائب مفترض الطاعه به شمار می آورند و لذا اطاعتش را بر خود واجب و لازم می دانند .

در حالی که بنیاد مذهبی نزد اهل سنت , درست به عکس این است , چرا که آن ب_نیادی است وابسته به حکام و تحت نفوذ و سیطره آنان اداره می شود, و فقهای اهل سنت , حقوق خود را از حاکمان وقت دریافت می کنند .

از این روی , ارتباطشان همواره با حاکم است نه مردم .

و فتوایی که صادر می کنند نیز, منافع حاکم را مد نظر قرار می دهد نه ملت .

و به همین خاطر بود که گ_روه_ای_اسلام_ی_گوناگون , این بنیاد دینی را محکوم کردند چرا که آن را بنیادی حکومتی دانسته که در خدمت حاکم است نه اسلام .

بنابر این , بنیاد مذهبی اهل سنت گرفتار مشکلی بزرگ است که حیثیتش را تهدید و آینده اش را ب_خ_ط_رم_ی_ان_دازد .

از ی_ک_س_وی_اع_ت_ماد_ملت_های_مسلمان_را_از_دست_داده_و_از_سوی_دیگر_قدرت_هیچ_نوع_اداره_ای_ندارد_چرا_که_هم_اسیر_حاکم_است_و_هم_اسیر_فقه_گذشتگان .

دو اشکال در طرح تشیع

عصمت و غیبت

ه_ن_گامی_که_در_مسیر_پژوهش_در_محیط_تشیع_بودم , با دو مساله برخورد کردم که تا مدت زمانی عظم را سرگردان کرده بود: عصمت و غیبت .

در طرح تشیع پاسخ بر اشکالهای زیادی را یافتم که در ذهنم خطور می کرد, جز این دو

مساله که پ_اسخشان را در چند کتابی که نزد من بود، نیافتم و اگر مطلبی بود چندان کفایت نمی کرد که مرا از سر_رگ_ردان_ی و تحیر بیرون آورد .

وانگهی حمله ها و کینه ها و طعنه های مخالفین تشیع ، بیشتر روی ای_ن دو مطلب تکیه می کرد .

و همچنین چپی ها و لیبرالها و روشنفکرها نیز این دو مساله را، نقطه ضعفی در ایده تشیع میدانستند.

بهر حال راجع به این دو مطلب ، با سؤالهای زیادی روبرو می شدم که لازم بود، تحقیق بیشتری در این زمینه بنمایم تا به راه حل دست یابم .

در طول دوران تحقیق ، گاهی به نتیجه هایی میرسیدم ولی چندان قانع کننده نبود.

جایگاه اشکال

پس از مدت زیادی از تأمل و تحقیق ، سرانجام به این نتیجه رسیدم که دیدگاهم نسبت به این دو م_ساله ، اشتباه بوده است ، چرا که من این دو مساله را دو مطلب مستقل می پنداشتم و آنرا از طرح اهل بیت ، جدا فرض می کردم و لذا با دیگر مخالفینی که این دو مساله را زیر سؤال می بردند و آن دو را جدای از طرح اهل بیت ، بحث می کردند، هم فکر شده بودم .

ب_ی_گ_مان عصمت و غیبت ، دو مطلب اند که ارتباط مستقیم و ناگسستنی با قضیه امامت دارد و اص_ولا ب_ران_گیخته شده از امامت اند.و اگر مساله امامت بدرستی روشن نشود بدون شک این دو مساله نیز روشن نخواهد شد.

امامت اصل است ، و عصمت و غیبت دو فرع از فروع آن اند.

دانستن امامت ، انسان را به دانستن عصمت و غیبت سوق می دهد.

جهل به مساله امامت ، انسان را

به رد کردن این دو مساله می کشاند.

از این رو، بار دیگر به بحث و کنکاش در مساله امامت پرداختم، و به نتیجه مهمی دست یافتم و آن ای-ن ک-ه ق-رار دادن ام-ام-ت، به عنوان اصلی از اصول دین، از نظر شرعی و عقلی، مطلب درستی است زیرا امامت ستون اصلی اسلام است که اسلام بدون امامت، سیمایش پنهان و هویتش ناشناخته است و ب-دی-ن-سان به آسانی تحریف می شود و متونش تغییر می یابد.

و به هیچ وجه ممکن نیست، مساله امامت خوب درک شود جز این که آن را اصلی از اصول اسلام بدانیم.

پس نگرستن به آن، به ع-نوان یک مطلب حاشیه ای، بی ارزش خواهد بود که این قوم چنین کردند و به آن اهمیت ندادند، پس لازم است نظری بیافکنیم بر دیدگاه فقهای اهل سنت نسبت به این مساله مهم.

ش-ه-رس-تانی گوید: در اسلام هیچ قانون دینی مورد تاخت و تاز قرارنگرفت چنان که امامت قرار گرفت ((۲۸۴)).

ای-ن رک گ-وی-ی از ش-هرستانی ثابت می کند که قضیه امامت، یک قضیه مهم و خطرناک است و دارای م-ق-ام-ی اس-ت والا-وت اکید می نماید براین که نباید آن را بی اهمیت دانست یا از مضمون واقع-ی-ش ج-دای-ش کرد.

ولی این قوم بین امامت و خلافت، فرق گذاشتند و امامت را مفهومی دانستند که منحصر در حکم است، و این چیزی است که مورد نظر شهرستانی می باشد.

پ-س در ن-ظر فقهای اهل سنت، امامت چیزی جز یک منصب اجتماعی نیست که هدفش حکومت ک-ردن ب-ر ام-ت اس-ت، و ه-ی-چ ش-رطی در ام-ام

لازم نیست بـاشـد جز قرشی بودن و توانایی حکومت کردن .

و اما مساله عدالت شرط نیست , پس ممکن است یک فاسق تبهکار نیز بر مسلمانان حـکـومـت کند و واجب است از او اطاعت کردن هر چند ظلم و ستم در میان امت روا دارد و بی گـنـاهـان راتـازیـانه زند و اموال بیت المال را چپاول کند, و هرگز روا نیست , از اطاعتش دست بردارند چه رسد به این که علیه او قیام کنند. ((۲۸۵)) این تصویری است از امام در نظر اهل سنت .

و همانگونه که پیداست تصویری است زشت و قبیح که نه تنها برای این منصب احترامی قائل نیست بلکه آن را در دایره شک و تردید قرار می دهد.

اگر امت پیرو چنین امامانی باشد, و اگر اسلام در گرو مانند این امامان باشد, پس اسلام و امت اسلامی بر باد خواهد رفت ! و همینطور هم شد .

پس از وفات رسول خدا (ص) خلفای اموی و عباسی و دیگر حکام مسلمین که در نـظـر آقـایـان , امـامـان امت هستند و پیامبر بشارت به قدمشان داده و اطاعتشان را بر مردم واجب دانسته , چه بر سر امت آوردند؟

چه شد؟

جز این که اسلام ربانی از میان رفت و اسلام دیگری جـایـگـزینش شد .

مساله امامت نزد اهل سنت , دستخوش سیاست شد و تمام متونی که در باره اش واردشـده بـود, به نـحوی که در خدمت حاکمان باشد و مشروعیت به حکومتشان بخشد, تاویل و توجیه شد.

مـسـلمـان در صحیحش _ از پیامبر (ص) نقل می کند که گفت : این امر تمام نمی شود جز این که دوازده خـلـفـایـفـه در مـیـان آنـان بـاشـد و در روایت دیـگر : اسلام

همچنان عزیز خواهد ماند تا دوازده خلیفه ((۲۸۶)).

ای_نک فقهای اهل سنت دچار سردرگمی می شوند که چگونه این دوازده امامی را که منظور نظر پیامبر (ص) است، تعیین نمایند؟

ولی در نهایت، چنین تعیینشان کردند: اول اب_وب_ک_ر_دوم_ع_م_ر_سوم_عثمان_چهارم_علی_پنجم_معاویه_ششم_فرزندش_یزید! سپس عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش، من جمله عمر بن عبدالعزیز!! ((۲۸۷)).

م_نحصر نمودن دوازده امام در میان بنی امیه، بوی سیاست از آن، استشمام می شود، وانگهی قرار دادن یزید بن معاویه در میان این امامانی که پیامبر بشارت به قدمشان داده است، با آن همه فساد و تباهی و اَل_ح_اد_به شهادت خود اهل سنت_معنایش این است که قضیه امامت در فقه ایشان، ق_ض_ی_ه_ب_ی_ارزش_ی_اس_ت و از هیچ اساس اصلی برخوردار نمی باشد.

و این امر ثابت می کند که سیاست، نقش خود را در طرح اهل سنت خوب پیاده کرده است.

اینک چند سؤال پیش می آید: چرا اهل سنت عدالت را از شروط امام نمی دانند؟

چرا اسلام را در گرو مانند چنین حاکمانی قرار می دهند؟

چرا خلافت و امامت را اینچنین با هم مرتبط می سازند؟

در بررسی رویدادهای تاریخ، چنین برمی آید که با این فساد و تباهی که در میان حکامی که فقهای ق_وم_آن_ان را ائمه_م_س_ل_م_ی_ن قراردادده اند، دیده می شود، انسان را قانع می سازد که مقصود از ام_ام_ان_ی که حضرت رسول (ص) بشارت به قدمشان داده است، افرادیگری غیر از این حاکمان می باشند.

و تلاش برای ربط دادن این روایات

با حکام و ربط دادن خلافت با امامت و چشم پوشی از شرط ع_دال_ت در ح_اک_م , هدفی ندارد جز باز کردن راه برای این حاکمان که در جایگاه امامان واقعی قرار بگیرند, و امامان شرعی مورد نظر پیامبر از صحنه خارج کردند.

و اگر اینان , عدالت را پذیرفته بودند و آن را درست اجرا کرده بودند, اینچنین حاکمانی که آنها را ام_خ_ود ق_رار دادن_د, ه_ر_گ_ز ب_ه حکومت بر مسلمین دست نمی یافتند, زیرا بیوگرافی اینان مالا مال است از فسق و ظلم و خونریزی و تجاوز و غصب حقوق و هتک نوامیس مسلمین که آنان را از دای_ره_ع_دال_ت خارج می سازد .

و بی گمان امثال چنین حاکمانی , هرگز نسبت به اسلام توجه ن_دارن_د, ب_ل_ک_ه ت_مام هم و غمشان دنیا و کرسی حکومتشان است .

اینان اسلام را به فقهای دست ن_ش_ان_ده_ش_ان واگذار کردند که آن را به بازی بگیرند و تنها وقتی که احساس خطر می کردند به سراغش می آمدند !! و ا_گ_ر ر_س_ول_خ_دا (ص) آخ_ری_ن پیامبر است و پس از او رسولی نخواهد آمد, پس بی گمان نیاز ف_راوان اس_ت ک_ه پ_س از آن ح_ض_رت , اف_رادی ب_رای ح_ظ اسلام و نگهداری آن برخیزند و به زب_ان ح_ض_رت_ش سخن گویند .

بنابر این , هرگز معقول نیست که چنین حاکمانی , حافظان دین ب_اش_ند بلکه باید گروهی برگزیده و رهبرانی والا, این نقش مهم را پس از رحلت رسول گرامی اسلام (ص) برعهده گیرند, و مورد پذیرش مردم باشند.

اینجا است که رخ زیبا و جلوه حقیقی امامت , نمایان می گردد.

اینجا است که معلوم می شود, امامت , ادامه دهنده راه رسول الله

است .

و اگر امامت در راستای نبوت است ، پس لازم است که امام دارای ویژگیهای منحصر بفرد باشد و مورد محبت و تعظیم و تکریم مسلمانان باشد تا به سوی او روی آورند و از او پیروی کنند و اسلام را با اطمینان خاطر از او دریافت کنند.

از این روی ، وقتی بر طرح اهل بیت آگاه شدم و تئوری امامت رانزد اهل سنت و اهل بیت مقایسه کردم ، ب_م_ن روشن شد که امامت اهل بیت ، امامت مشروع است و این قوم تلاش کردند که آن را پ_شت پرده قرار دهند و مسلمانان را از آن دور سازند .

و همانا منظور رسول اکرم (ص) از خلفای دوازده گانه _ در حدیثی که گذشت _ ائمه اهل بیت است و بس .

و ب_ی_گ_مان این امامان والا_مقام دارای صفات و ویژگیهای مخصوصی هستند که آنان را سزاوار چ_ن_ی_ن_م_ق_ام_ی_م_ی_ک_ن_د_و ب_ا_یک مقایسه کوتاه میان آنان و حاکمان زمانشان ، آنان را بدون حرف ،مقدم می دارد .

اصلا ممکن نیست که کفه ترازوی ابوبکر و عمر و عثمان بر کفه ترازوی علی سنگینی کند ، و هرگز قابل قبول نیست که معاویه با امام علی یا امام حسن ، مساوی باشند و محال است یزید بن معاویه با امام حسین یا هشام بن عبدالملک با امام علی بن الحسین مساوی باشند.

و نمی شود مقایسه کرد بین هشام و محمد باقر.

و بین منصور و جعفر صادق .

و بین هارون الرشید و موسی کاظم .

و بین مامون و علی بن موسی الرضا.

و بین معتصم و محمدالجواد.

و بین معتز و علی الهادی .

و بین معتمد و حسن

عسکری .

م_ا_ق_در_ای_ن_ام_ام_ان و م_نزلتشان را نمی توانیم بفهمیم جز پس از شناخت طرف مقابل یعنی آن حاکمانی که جای آنان را غصب کردند.

هر گاه فسق و فجور اینان را بدانیم ، تقوا و پارسایی امامان اهل بیت را خواهیم دانست .

و هر گاه به هوای نفس و دنیاپرستی اینان پی ببریم ، به ارتباط کامل امامان با آخرت و علاقه شان به جهان جاویدان پی می بریم .

و هر گاه شدت انحراف اینان را از اسلام ببینیم ، شدت محبت و تمایل ائمه را با اسلام در می یابیم

و هر گاه اسلام این حاکمان را بشناسیم ، اسلام امامان را می توانیم شناخت .

و هر گاه م_ی_ب_ی_ن_ی_م این حاکمان و فقهایشان (وعاظ السلاطین) در ناز و نعمت و امن و امان زن_دگی می کنند و ائمه اهل بیت در تنگنا و فشار دایم به سر می برند، می توانیم پی ببریم به فرق میان اسلام امامان و اسلام حاکمان .

ای_ن_چ_ن_ی_ن امامانی که پیوسته مواجه با ظلم و ستم بودند و در میان دریای متلاطم فتنه ها، در ناامنی بسر بردند، قطعا دارای چنان ویژگی هستند که حاضر نمی باشند تسلیم هوا و هوس حکام شوند و اسلام را دستخوش انحراف نمایند.

اینجا است که مساله عصمت هویدا می گردد، مساله ای که مربوط به بزرگترین نقش امامان پس از رحلت رسول خدا در میان امت است .

عصمت

ب_ا_نگرشی سطحی و زودگذر به مساله امامت ، چنانکه از فقهای قوم فرا گرفتیم ، نمی گذارد که مساله عصمت درست شناخته شود.

و رهائی از این دیدگاه ، انسان را به پذیرش تئوری عصمت وامی دارد .

زیرا تا وقتی که انسان معتقد

ب_اشد به این که حاکمان, همان امامان می باشند و اشکالی ندارد که فاسق و فاجر باشند و پیامبر به ه_مین حال , بشارت به قدومشان داده است , هرگز نمی تواند قضیه عصمت را بپذیرد .

و اگر طرح ام_امت پ_وشیده باشد و مسلمان چیزی از آن نداند و جز این تئوری که فقها وضع کرده اند, نداند, چطور می تواند مساله عصمت را درک کند؟

پیش از مساله عصمت , مساله تئوری اهل سنت در باره امامت , برایم مطرح بود, سپس مساله امامت نزد اهل بیت که در آغاز پژوهش از یادم رفت .

ای_ن_م_ون_ه غلط از امامان که در کتب اهل سنت مطرح است , قطعاً ایجاد شک و تردید می کند و وج_ود ن_م_ون_ه ای_دی_گ_ر را ض_روری می نماید .

زیرا معقول نیست آینده اسلام در گرو این نمونه فاسد باشد .

و هنگامی که فقها, قضیه امامت را با حاکمان مربوط ساختند, امت را در میان دو مطلب مخیر کردند: اول _امت دین خود را از حاکمان دریافت کند.

دوم _امت دین خود را از فقیهان اخذ نماید.

و ام_ت اخ_ت_یار دوم را پذیرفت هر چند در حقیقت , مجبور به پذیرش اختیار اول شد, چرا که فقها دین را در خدمت حکام قرار دادند! و ه_ر دو طرف (فقیهان و حاکمان) از پر کردن فاصله ای که در اثر نبودن امامان واقعی ایجاد شده بود, ناتوان ماندند.

ب_ن_ابر این , درک کردن عصمت , مستلزم دانستن نقش امام واقعی نیز هست .

آیا آن حکم و ریاست است ؟

یا سخن گفتن به نام اسلام است ؟

یا هر دو است ؟

اگ_ر پ_یامبرانی پس از رسول خدا (ص) می خواستند بیایند ممکن

بود، پاسخ اول را بپذیریم یعنی ن_ق_ش_ام_ام_را_م_ن_ح_ص_ر در حکومت و ریاست بدانیم ولی چون رسول خدا، خاتم پیامبران الهی است، پ_س_ب_اید منصب امامت دارای ویژگی هایی باشد که شکاف و فاصله پس از رسول خدا را پر کند و مانع از بازگشت مسلمین به قهقرا و ارتداد از اسلام .

امام آن الگوی پیامبری است که پس از رسول خدا، امت از پرتو وجودش بهره مند می گردد .

و مادام که او نمونه پیامبر است ، باید دارای همان ویژگی ها و خصوصیات و اخلاق پیامبری باشد .

ولی اگر به نظریه فقهای قوم معتقد شویم و امامت را بر هر کس منطبق بدانیم ، آن را به مسخره گرفته ایم و نقش امامت را بی اثر و بی فایده پنداشته ایم .

و اگر امامت بر هر فاسق و فاجری منطبق باشد، پس از هر تاثیری تهی خواهد بود .

زیرا چگونه می تواند یک امام فاسق تبهکار، امت را رهبری کند؟

این فقها نه تنها امامت را از اهل بیت جدا کردند و حکام را به جای آنان نصب نمودند، بلکه امامت را از اسلام نیز جدا ساختند .

و بدینسان حکومت و دین هر دو به دست سیاستمداران افتاد و در نتیجه ، اسلام در میان هوا و هوس آنان ، قطعه قطعه شد و قربانی آن ، مسلمانان بودند.

ح_ال_ک_ه معلوم شد نقش امام ، نگهداری دین است و پس از رسول خدا، رهبری امت را به جای آن ح_ض_رت_ب_ر عهده دارد، پس لازم است که امام دارای عصمت باشد، چرا که اگر مانند سایر مردم باشد، ممکن است از خط رسول الله منحرف گردد و در نتیجه تکلیفش را درست انجام ندهد.

ا_گ_ر_ا_م_ب_ا_م_ردم

ی_ک_سان باشد, هیچ امتیازی بر دیگران نخواهد داشت و بدینسان خصوصیت رهبری از او زدوده می شود.

اگر امام با مردم یکسان بود, هر آینه رسول خدا, آخرین پیامبر نمی توانست باشد, چرا که باید پس از او پی_ام_ب_رانی می آمدند که دارای همان خصوصیات و امتیازها باشند و دارای ملکه عصمت نیز باشند تا مردم به آنان اطمینان کنند و احکامشان را از آنها فراگیرند.

امت عرب مانند دیگر امتهای هستند, پس باید آنچه بر آنان گذشته, براینان نیز بگذرد, و آنان همه در_چ_ار_ان_ح_راف و ارت_داد_پ_س از رح_ل_ت پیامبرانشان شدند, پس همچنان که خدای سبحان, در امتهای گذشته افرادی را می فرستاد که جلوگیری از ارتداد و انحراف مردم کنند, در امت محمد (ص) نیز باید کسانی را تعیین کند که این نقش مهم را بر عهده گیرند.

و این وظیفه امام است.

و اینجا نقش امام ثابت می شود.

ت_ا به این حقیقت رسیدم, مسأله عصمت برایم حل شد و از دایره شک به دایره پذیرش و یقین گام گذاشتم.

ب_رای_م_ن ثابت شد که عصمت در وجود هر یک از ما هست, ولی درجه عصمت از هر فردی با فرد دیگر تفاوت دارد و هر چه ایمان و تقوای انسان بیشتر باشد, درجه عصمتش بالاتر است.

آن کسی که در مسیر مسجد گام می گذارد, و در راه بر میخانه ها و مراکز فساد عبور می کند ولی ه_ر_گ_ز_ب_ه_س_وی آن_ه_ا روانه نمی شود, بلکه راه خود را مستقیم به طرف مسجد می پیماید, این انسان, معصوم است و همین مقدار از عصمت است که او را از رفتن به درون مراکز فساد

باز داشت و به مسجد کشاند.

آن جوانی که با داشتن شهوت، در برابر هواها و هوس های دنیا مقاومت و ایستادگی می کند، زنا نمی کند، دزدی نمی نماید و لب به می نمی زند معصوم است و آن زن جوان با عفتی که دامن خود راه رگ ز آلوده به گناه نمی کند و چون کوه، در برابر شهوات و فتنه ها ایستادگی می نماید، معصوم است.

مانند این الگوها که روزانه شاهدشان هستیم ولی نمی توانیم وضعیتشان را درک کنیم، در حقیقت نمونه هایی زنده از عصمت می باشد که همواره نظاره گرشان هستیم.

به رحال، هرکس می تواند درجه عصمت خود را با تعهد بیشتر نسبت به احکام دین، بالا تر ببرد، پس اگر نماند از بیشتری بخواند و پیوسته خدا را یاد کند، بی گمان وقت خود را بیشتر در کار خیر گذرانده و از کار بد کاسته است.

و اگر انسانی دست خود را از دزدی باز دارد و گامش را در راه خدا بردارد و زبانش را با ذکر الهی عادت دهد، بر درجه والایی از عصمت استوار است.

پدری که خوب فرزندش را تربیت کند، او را از انحراف باز داشته و به همان اندازه که او را تربیت و تادیب نموده، به همان اندازه بر عصمتش افزوده است.

پس پدر معصوم، فرزندانش را عصمت می بخشد، همچنانکه پدر تبه کار، فرزندانش را تباه می سازد.

اگر اینچنین است حال افراد معمولی، پس چگونه خواهد بود حال امامان؟

قطعا درجه عصمت امام بسیار بالاتر و والاتر از درجه عصمت افراد معمولی است زیرا:

۱_ امام برگزیده از سوی خداوند است، چرا که خداوند پیامبر

رابر می گزیند و پیامبر امام را.

۲_ امام در خاندان نبوت و تربیت یافته است .

۳_ امام بر بالاترین قله تقوا و دانش قرار گرفته است .

غیبت

مسئله غیبت هم مانند مسئله عصمت است ، نمی شود آن را جدای از مسئله امامت دانست یعنی اگر ب_خ_واه_یم به آن پی ببریم باید امامت را خوب درک کنیم .

غیبت مربوط به امام دوازدهم ، حضرت مهدی عجل الله فرجه است .

و ایمان به یازده امام ، ضرورت ایمان به امام دوازدهم را می رساند، زیرا او ف_رزن_د_ام_ی_ازده_م_اس_ت .

پ_س_ا_گ_رب_خواهد در این مطلب ، جدای از امامت ، بحث کند، به جایی نخواهد رسید و عقلش از ادراک مطلب باز خواهد ایستاد.

و اصل_ب_ح_ث_ک_ردن درباره این مطلب با کسی که چیزی از امامت نمی داند یا آن را قبول ندارد، خود، جهالت و نادانی است ، بلکه همان جدالی است که هیچ نتیجه ای نخواهد داشت .

و همانا دانستن امامت ، مقدمه ای است برای دانستن عصمت ، و عصمت مقدمه دانستن غیبت است .

پ_س_ر_اب_ط_ه_ای_ق_وی_م_ی_ان_ای_ن_دوم_س_ال_ه_وجود دارد .

وانگهی نیاز امام زمان به عصمت ، در ح_ال_ظ_ه_ورش_خ_یلی زیادت است از نیاز امامان گذشته ، چرا که آن حضرت با فتنه ها و هواهای زی_ادی در دوران مواجه خواهد شد که بی گمان ، فتنه های دوران های گذشته در برابرش ناچیز اس_ت .

از آن گذشته ، نقشی که امام زمان در دوران خویش بر عهده دارد، نقشی است جهانی و فرا_گ_ی_ر_ک_ه_نتیجه اش برخورداردی همه جانبه با تمام دنیا است .

پس وظیفه و مسئولیتش ، مسئولیتی

بین المللی و جهانی است نه منطقه ای چنان که امامان قبل از او از آن برخوردار بودند.

و پـشت پرده بودن امام , اهمیت زیادی نسبت به وظیفه خطیرش دارد, چرا که وجودش در خارج مـحـدوده زمـان , او را قـدرت یـ بسیار به رودررویی و برخورد و ایستادگی و مقاومت , که در اهل زمـان , وجود نخواهد داشت , می بخشد .

پس او گویا از جهانی دیگر آمده است که مقیاس مادی در آن جـانـیست و آنچه هست تقوا و ایمان مطلق است .

و از تمام خس و خاشاک مادیات زمان به دور است , ولذا هرگز میل به دنیا و تجملاتش و زینتهای مادیش نمی کند.

و همانا اگر امام زمان در میان ما زندگی می کرد و مردم او رامی شناختند, چنانکه امامان پیش از او را نـیـزمـی شنـاخـتـنـد, قطعاً دشمنانش در تلاش مـیـشـدنـد که او را از بین ببرند و در نتیجه نمی توانست دنیا را پر از عدل و داد کند, گو این که حالت انتظار از بین می رفت و اصلاحاتش به کنندی می انجامید.

یـازده امـام گذشته , مردم را آماده استقبال از امام مهدی نمودند و این آمادگی , میراث جاودانی اسـت که از خـطـاهـل بـیت باقی مانده است .

پس غیبت امام مهدی معنایش غیبت خط اهل بیت نـیست , چرا که این خط پیوسته باقی است و امت را آماده استقبال از آن حضرت می کند و آنها را به پیروی و تبعیت از ایشان فرا می خواند.

غیبت , مدد و کمکی معنوی است برای مؤمنین متعهد به خط اهل بیت در

طول زمانها و دورانها .

و اگَر_ر_ه_آی_ن_ه_ام_م_ه_دی_ظ_هور_کرده و مانند سایر امامان از دنیا رفته بود, این مدد و یآوری م_ت_وق_ف_م_ی_ش_د و نسلهائی که می خواستند پس از او بیایند, از این جرعه های ایمان که از حالت انتظار برای روز رهایی از ظلم و فساد بر دست امام منتظر, بر می آید, باز می مانند.

اگَر_غ_ی_ب_ت و انتظاری نبود, پس حال مؤمنین مانند حال رمه بی چوپانی بود که هیچ امیدی به اص_لاح و پ_ی_ش_رف_ت_ش نیست .

و این همان حالتی است که آن طرف دیگر دارد, چرا که از ارزش ان_ت_ظ_ارت_ه_ی_م_انده و قربانی پیروی های گوناگون از حکام و گاهی از فقها ویا از گروه های سیاسی شده است .

خ_ود_ن_وم_ی_دی_از_ام_ک_ان_تحول و برخورد با نیروهای مستکبر و طاغوتی زمین و حالت شکست ه_م_یشگی که گروه های اسلامی دارند و از بین رفتن اعتماد و اطمینان نسبت به حکام اسلامی ک_ه_خ_ود_در_ح_قیقت_در_راستای همان نیروهای طاغوتی قرار دارند, همه اینها ما را به این باور م_ی_ک_ش_اند که تغییر و تحولی می توانند, این نیروها را از بین برد که زیر نظر رهبری ربانی است و فراتر از دایره زمان است .

ام_ت_ه_ا_در_ط_ول_زم_ان , همواره منتظر مصلحی جهانی بوده اند که آنان را رهبری کند و از دایره ظلم و ستم و بردگی به دایره عدل و عزت و آزادی بکشاند.

پس اگر امت معاصر, این انتظار را هم نداشته باشد, چه برایش می ماند؟

! ما هرگز ارزش انتظار را نمی توانیم درک کنیم , جز این که حال کسی که

از این ارزش به دور است را، بدانیم .

ما هرگز این ارزش را درک نخواهیم کرد، جز این که مقدار زیبایی که در صورت نبودن این ارزش، وارد می آید، درک کنیم .

نهضت ها هرگز به پیروزی نمی رسند جز با کمک افرادی بسیج شده و آماده به خدمت که تا مصلح ج_ه_ان_ی_ق_ی_ام ک_ن_د و ظ_هور نماید، از این افراد یاری بطلبد تا وظیفه و مسئولیت خویش را به ات_م_ام برساند .

ولی اگر آن مصلح رهایی بخش، ظهور کند و مردم را به خواب فرو رفته بیاورد، چه می تواند برای آنان بکند؟

و چگونه می تواند نقش فعال خود را انجام دهد؟

و این تفاوت میان کسانی است که انتظارامام را می کشند، و کسانی که منتظرش نیستند.

آنان که به انتظارش نشسته اند، بسیج شده و آماده اند.

و آنان که در انتظارش نیستند، به خواب رفته و غافل اند.

آنان که منتظرند، همواره در پی اصلاح اوضاع فاسدند.

و آنان که منتظرش نیستند، خوارند و تسلیم اوضاع موجود.

و بر اساس انتظاربود، که انقلاب اسلامی ایران بر پا شد و به پیروزی رسید.

و ب_ر_اس_ع_دم_ان_ت_ظ_ارب_ود_ک_ه_ن_ی_روی_ب_اطل_تقویت_شد و روح انقلاب (در میان مخالفین انتظار) کشته شد.

ب_ی_گ_م_ان_ا_گ_ر_تئوری_انتظار_در_میان_تمام_مسلمین_حکمرما_بود_هر_گز_دولتمداران_دیروز_و_امروز_نمی_توانستند_مسلمانان_را_اینچنین_تحت_فشار_قرار_دهند_و_بر_آنان_چیره_شوند.

اص_لا_این_حاکمان_نمی_توانستند_ادامه_حیات_دهند_اگر_وعاظ_السلطین_نیامده_بودند_و_روایتهای_وارده_در_مورد_جماعت_و_ائمه_را_تطبیق_بر_آنها_نکرده_بودند. ((۲۸۸)) ق_طعا_ایمان_به_نقش_اهل_بیت_و_مسئولیت_مقدسشان_،_انسان_را_به

ایمان به مساله غیبت و امی دارد.

زی را آن م ق ام والای کی ه ش ا ع م ق د س ب رای آن ان در نظر گرفته , ویژگیهای خاصی را به ای ش ان بخشیده است , آنها الگوهای ویژه ای هستند, پس عجیب نیست , اگر آخرین امام ذخیره ای باشد و مسئولیتی داشته باشد که کمتر از مسئولیت پیامبران نیست .

ام ام م ساله طول عمر امام , این خود یکی از مسائلی بود که مدتها خواب را از دیدگانم ربوده بود و ن ت وان س ت م راه ح ل ش ر اب ی ا ب م مگروقتی که متوسل به آیات قرآن شدم , پس در قرآن شواهد زیادی یافتم که خبر از معمرین می دهد.

داستان حضرت نوح را یافتم که ۹۵۰ سال , امتش را دعوت می کرد. ((۲۸۹)) داستان صاحب قریه را خواندم که خداوند صد سال او را کشت و سپس زنده اش کرد. ((۲۹۰)) داس ت ان یاجوج و ماجوج را خواندم که همچنان از روزی که سد بر آنان ساخته شد, در حال غیبت زندگی می کنند. ((۲۹۱)) داس ت ان اه ل ک ه ف رای اف ت م ک ه س ی ص د سال در کهفشان ماندند, آنگاه دوباره برانگیخته شدند. ((۲۹۲)) ش ای د گ ف ت ه ش ود که عمر نوح نمی تواند مورد استدلال باشد زیرا او پیامبر بود و مهدی پیامبر نیست , پس نمی شود حضرت مهدی را با حضرت نوح مقایسه کرد! ای ن س ؤال دل ی ل ن ادان ی ن س بیت به نقش اهل بیت و مقامشان است ولی بهر حال ما بنا نداریم مقایسه ای میان مقام نوح و مقام مهدی کنیم بلکه این استدلال فقط به خاطر پذیرفتن امکان طول ع م ر اس ت و این مطلب , خیلی روشن است ولی در هر صورت لازم به دانستن است که نقش امام مهدی در آخر الزمان خیلی مهم تر

و به مراتب عظیم تر از نقش حضرت نوح است در زمان خویش .

ال_ب_ت_ه_ش_ب_اه_تی میان نقش حضرت نوح و حضرت مهدی و شرایط قیامشان وجود دارد .

دعوت ح_ض_رت_ن_وح در آغ_از_پ_ی_دای_ش بشر و دعوت حضرت مهدی در پایان دوران بشر است , و هر دو قرن هازندگی کرده اند.

ک_سی که داستان صاحب قریه را با دقت مطالعه کند, به این نتیجه دست می یابد: این داستان یک م_ن_ظ_ور بیشتر شاید نداشته باشد و آن به اثبات رساندن اعجاز الهی در محیط مرگ و بعثت .

زیرا ص_اح_ب_قریه , تعجب کرد از شهر خراب شده ای که تمام ساختمانهایش ویران گشته است و بعید دان_س_ت که خداوند این شهر را دوباره زنده کند, پس خداوند روحش را قبض کرد و تا یکصد سال م_رده بود تا این که به او فهماند که میراندن و زنده کردن برای او تفاوتی ندارد. قطعاً صاحب قریه خودش اولین و آخرین استفاده کننده از این حادثه است , چرا که در جامعه اش هیچ تاثیر اجتماعی , اق_ت_ص_ادی یا سیاسی ندارد و فقط ابعادش منحصر می شود, در بعد عقائدی .

خداوند برای این که قدرت خود را ثابت کند, چنین کاری را بر سر صاحب قریه در آورد .

پس اگر خداوند فقط به خاطر اثبات قدرت الهیش یکصد سال , مردی را می کشد و سپس او را زنده می کند, سزاوار نیست که عمر امامی را طولانی کند که بالاترین نقش را در آینده اسلام و بشریت ایفا خواهد کرد؟!

و اگ_رخ_دای_م_تعال_یا_جوج و ماجوج را صدها سال زنده نگه داشت تا در آخر الزمان خارج شوند و ف_س_اد در زم_ین بکنند, آیا سزاوار نیست

مهدی موعود را چند صد سال زنده نگه دارد تا زمین را از فساد و ظلم، پاکسازی کند و امور جهان را اصلاح نماید؟!!

و اگر به امر خداوند، اهل کهف، سیصد سال می میرند، سپس زنده می شوند، و هیچ هدفی برای آن کس، جـ ز اظهـهـار
قـدرت و اعجاز الهی نمی باشد، چرا که این جوانان هیچ نقشی را در دعوت ایفا نکردند، نه این که جامعه نخستین را در دین
خدا وارد کردند و نه جامعه ای که در آن زنده شدند را متحول ساختند، زیرا جامعه باایمانی بود، آیا سزاوار نیست این معجزه
الهی در مورد حضرت مهدی اعمال شود که دین خدا را در کره زمین، اعلام خواهد کرد؟

و اگر خداوند عمر ابلیس را _ که الگوی شر و بدی است _ تا قیام قیامت (یا تا روز موعود) طولانی می گـردانـد،
آیـا سـزاوارتـرنـیـسـت که عمر مهدی را _ که خود بارزترین الگوی خیر است _ تا آخرالزمان نگه دارد؟

و ایـن که خداوند می فرماید: (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله) _ خـداونـد
رسـولـش را بـا هـدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان ظاهر سازد، این آیه دلالت می
برای آینده دارد .

زیرا اسلام _ که دین حق است در هیچ وقت و هیچ زمانی بر تمام ادیان نـمـایـانـگشت و غالب نشد، نه در زمان
حضرت رسول (ص) و نه پس از آن حضرت، پس معلوم است نیرویی از سوی خدای سبحان ظاهر خواهد شد که ظهور و
بروز اسلام را در زمین و برتـمام ادیان، محقق

خواهد ساخت یعنی جزاسلام , هیچ دینی باقی نخواهد ماند .

و بی گمان کسی کاندیدای این نقش مهم جز حضرت مهدی نیست .

آیا این هدف والا دلیلی نیست برای طول عمر حضرتش ؟

بهر حال , با وجود این نتیجه گیری ها, همواره در ذهنم این سؤال پیش می آمد: چه لزومی دارد که خ_داون_د حضرت مهدی را در طول این قرن ها زنده نگه دارد, با این که خود توانا است که از مردم آن زم_ان , م_ردی را ب_ران_گ_ی_زاند تا آن نقش را ایفا کند و دین را غالب بر سایر ادیان نماید؟

آیا بهتر نیست ...؟! !

با نخستین دیدگاه پژوهشگرانه در وضعیت گذشته و حاضر اهل سنت به من گوشزد می کرد که ای_ن_س_ؤال از اصل_ل , م_ردود_اس_ت_واص_لا قابل پاسخ دادن نیست , چرا که این آقایان معتقدند که م_ه_دی , اهل همان زمانی خواهد بود که در آن ظهور می کند, یعنی هنوز زاده نشده است !و علی_ر_غ_م_چ_ن_ین عقیده ای , هیچ اثری از این عقیده در میان نشان دیده نمی شود, پس هیچ حکمتی در ظهور و پیدایشش نیست .

آری اینها خواب اند و در حال غفلت , و هیچ خبری از مهدی ندارند, گویا او اب_دا_ظ_هور نخواهد کرد! و برخی نیز در ظهورش تردید کرده و روایات وارده درباره اش را انکار نمودند.

م_گ_ر_نه این است که اگر کسانی منتظر قدم مهدی هستند, باید آمادگی برای ظهورش داشته ب_اش_ند و بشارت به قدمش بدهند و اعلام تبعیت و پیروی از او بکنند .

ولی وضعیتشان درست به عکس این است , زیرا چنان که گفتیم آنها همچنان به خواب غفلت فرو رفته اند, گذشته از این

که ح_ک_ام_ی رات_ای_ید و پشتیبانی می کنند که دشمن مهدی اند، و بدینسان تلاش در کوییدن خط و س_ی_رش دارند. چنین قومی با این گذشته و حاضرشان، روا نیست که مهدی در میان اینان ظهور کند، چرا که اوضاعشان چنین نویدی نمی دهد که یک شخصیت بزرگی مانند مهدی در میانشان پ_دید آید.

و اگر ظهور کند، زیر سؤال خواهد رفت.

و شاید همین علت پیدایش شخصیت‌های زیادی در میان آنان باشد که همه ادعای مهدی بودن می کنند و به زودی دروغشان برملا می گردد.

پس نه اینان قوم مهدی اند و نه این وضعیت قیام و ظهور مهدی است؟

پس حال که مهدی قطعاً از اینان نیست، و حال که قطعاً مهدی باید این نقش مهم و سرنوشت ساز را که مشابه با نقش حضرت رسول است، ایفا کند، باید چنین شخصیتی، انسانی برگزیده و از گروهی ویژه انتخاب شده باشد.

و باید خارج از دایره این زمان باشد، چرا که او آخرین سلاله از گروه برگزیده _ اهل بیت _ است و خ_داون_د او را زن_ده نگه داشته تا آن روز که قیام و ظهور نماید، و این طول عمر هم از باب اعجاز الهی است و هم برای آزمایش امت.

پس از تشیع

ت_ش_ی_ع من در مصر از نیمه های سالهای هشتاد، و پس از آزادی از زندان، آغاز شد.

آن روزها مصر آک_ن_ده از دش_منی با تشیع و ایران بود، چرا که جنگ عراق و ایران در اوج خود قرار داشت، و مصر ب_ات_م_ام_ق_وا در طرفداری و پشتیبانی از عراق بسر می برد، و لذا تمام رسانه های خبری مصر علیه

ایران بسیج شده بود و روزنامه ها کاملاً مجاز بودند که هر چه می خواهند علیه تشیع و ایران تبلیغ کنند. سپس وهابیت و عراق با هم و در کنار هم در مصر به تبلیغات دامنه دار خود و با زیر پوشش گرفتن روزنامه ها، مجله ها، انتشارات، شخصیت های اسلامی و گروه های انقلابی مسلمان مصری و حتی منابر و مقاله نویسان چپی و لیبرالی، ادامه دادند، و همه اینان بسیج شده بودند که شیعه و ایران و خصوصاً امام خمینی را بکوبند و بد جلوه دهند. ((۲۹۳)) دیده ها از هر سوی و از هر کوی بر ما دوخته شده بود.

دیدگان حکومت! دیدگان اطلاعات و دستگاه امنیت! دیدگان روزنامه ها و مجلات و تبلیغات! دیدگان سایر کشورها بویژه عراق! و سرانجام دیدگان آمریکا و اسرائیل! همه اینان در کمین شیعه در مصر نشسته بودند.

و بالاخره ضربه های متوالی سختی بر پیکره این گروه تازه رشد یافته به خاطر نابود کردن و در نطفه خفه کردنش، فرود آمد. ((۲۹۴)) و همه چنین دشمنی ها و کینه توزی ها علیه شیعیان و ایران در طول سالیان جنگ ادامه داشت.

و چه قدر عجیب بود که تا جنگ خاتمه یافت، این حمله نیز پایان پذیرفت، گویی با هم پیوند خورده بود.

واز آن روز فشارهای سازمان امنیت مصر، علیه شیعیان، به تدریج کم شد.

شخصیت مصری

قسمت اول

لازم است حال که سه سخن از، مرحله پس از تشیع به میان آمده نگرشی کوتاه بر شخصیت انسان مصلحی داشته باشم، چرا که اکنون این شخصیت نیز وارد در فرقه شیعیان شده است و می توان ادعا کرد

که امروزه تشیعی مصری با شرایطی مخصوص به خود و مربوط به جامعه مصری، پدید آمده است.

مَن از ای_ج_اد تغییر در شخصیت مصری، چه در سطح تشیع و چه در سطح تسنن رنجه‌کشیدم، چرا که نه شیعه و نه سنی این شخصیت را نتوانستند متحول سازند.

شخصیت انسان مصری به گونه‌ای است که عقاید تازه رسیده رامی خواهد طبق شرایط و وضعیت خ_ودش ف_راگ_یرد، نه این که خود را طبق آن عقاید، سازش دهد.

و در نتیجه یک نمونه اسلامی با اعتبارهای مخصوص مصری، ساخته می‌شود.

از ای_ن_رو، پدیده نرمش به روشنی در نمونه انسان مسلمان مصری دیده می‌شود، چه آن نمونه ای_ک_ه_دول_ت_ی_اس_ت و چه آن که مربوط به گروه‌های اسلامی است.

هر چند در جامعه مصر، طرح خ_ش_ن_و_ه_اب_ی_ت پدید آمد و توانست در میان گروه‌های اسلامی جا باز کند ولی با این حال، این گروه‌ها رفتار دیگری با آن داشتند که این رفتار با طبیعت انسان مصری سازگار است.

و از ای_ن_روش، م_س_تثنی نیست جز گروه‌های کوچکی که با اعتماد بر روش تند و هابیت، بنا را بر خ_ش_ون_ت و ب_رخ_ورد ب_ا_ج_ام_ع_ه قرار داد ولی بهر حال عمر این گروه‌ها کوتاه بود، زیرا جامعه مصری پذیرش چنین وضعیت تندی را ندارد.

یکی دیگر از ویژگی‌های طبع انسان مصری، کهنه پرستی و میل به گذشته است که این صفت نیز ب_ا_س_لام_م_ص_ری ح_ک_م_ف_رم_ا_س_ت، م_ثلا الگوهای متدین و متعهد مصری معمولاً خود را با روش زندگی شخصیت‌های گذشته، سازش می‌دهند، و هر چه الگوی اسلامی، متعهدتر به وضعیت

گذشتگان باشد، بیشتر در میان مردم مصر، تاثیر می گذارد .

و شاید این طبع میل به گذشته ، به خ_اطر تنفراز وضعیت موجود و تلاش بر رهایی از آن ، ایجاد شده است ، و شاید همین عامل پخش شدن مواد مخدر میان مردم عوام باشد که بایانه بردن به مواد مخدر، می خواهند، واقعیت موجود را ب_ه ف_رام_وشی بسپارند .

و هر چند مشروب از مواد مخدر، به مراتب ارزان تر است ولی کمتر میان م_ردم م_ع_مولی ، رواج دارد و این باز هم به خاطر متدین بودن مردم است .

زیرا اهل مصر، تناقضی م_ی_ان_دی_ن_داری و م_واد م_خ_در نمی بینند ولی این تناقض را میان دین و شرب خمر به روشنی مشاهده می کنند.

و از دیگر ویژگیهای مردم مصر، گوشه نشینی است .

ملت مصر، ملتی است منعزل و گوشه نشین ک_ه از ح_رک_ت و رف_ت و آم_د_خ_ی_لی خوششان نمی آید، بلکه بیشتر مایل اند در جا بزنند هر چند این کناره گیری چندان مناسب زندگیشان نباشد و آنان را از نظر رزق و روزی در مضیقه و تنگنا قرار ده_د ولی بالاخره این پدیده تنها به خاطر روزی بیشتر تغییر پیدا کرد، لذا اگر هم مصری ها مسافرت کنند، هیچ انگیزه ای جز کار کردن و پول در آوردن ندارند و لذا مصری را نمی یابیم که به خ_ارج از ک_شورش مسافرت کند جز باويزای کار، چرا که انسان مصری هرگز به فکر بیرون رفتن از وطن_ن_ش نیست مگر این که قرار داد کار رسمی داشته باشد و اجرتش را تضمین نماید و لذا هیچ وق_ت_ان_سان مصری را نمی یابیم که مثلاً به یک کشور آفریقایی هجرت کند زیرا ضمانت

کاری در آن_ج_ان_دارد .

و حتی هنگامی که انسان مصری به خارج از وطنش _ و برای کار _ مسافرت می کند, ت_نها در محدوده کارش می اندیشد و به فکر پیشرفت در کار و تغییر وضعیت زندگیش یا دست و پ_اک_ردن ت_ج_ارت_ی پیشرفته و یا قصد توطن کردن در کشور بیگانه نیست .

هرگز این مسائل او را م_ش_غ_ول_ن_م_ی_کند, بلکه تنها به فکر وطنش است که با دستی پر به آنجا بازگردد و خانه ای در قریه اش یا آپارتمانی در شهرش بسازد سپس به محل کار خود برگردد و کار خود را ادامه دهد.

خ_ط_رن_اک_ترین صفت از صفات انسان مصری , رنگ به رنگ شدن و تغییر ماهیت دادن است .

این ش_خ_ص_ی_ت_ب_ا_ت_غ_یر_اوضاع سیاسی و اجتماعی , فوراً تغییر می کند .

شخصیت انسان مصری در دوران پادشاهی غیر از دوران ناصری است و همچنین در دوران سادات مثلاً, فوراً طبق اوضاع روز, ش_خ_صیت مصری تغییر می کند و امروز باز یک شخصیت جدایی دارد غیر از شخصیت آن دوران .

م_ل_ت_مصر خیلی سریع به سوی فساد روی می آورد و به زودی نیز می توان او را به راه صلاح آورد.

ی_ع_ن_ی_ح_ک_ومتش می تواند او را بدترین و تبهکارترین انسان ها تربیت کند, همچنانکه می تواند او را فوراً به بهترین انسان های روی زمین تبدیل نماید.

از دی_گ_ر صفات اهل مصر تکالی بودن است .

یعنی با تکیه کردن بر دیگران و به پشتیبانی قدرتهای دی_گ_ر, زن_د_گ_ی_ک_ردن .

همچنان که انسان مصری در طول تاریخش تکیه بر نهر نیل دارد و در ک_نارش زندگی می کند, و اگر آبهایش زیاد شد گشایش در روزیش پیدامی شود و اگر آبهایش ک_م_ش_د, ب_ه_قحطی روی

می آورد، بر حکومتها نیز تکیه دارد .

مردم مصر آنچنان بر حاکمان خود ت_ک_یه می کنند که معتقدند همه چیز بدست آنها است و لذا چشم و گوش بسته خود را در اختیار حاکمان قرار می دهند و به امید رهایی به دست آنان هستند.

و شاید به همین علت باشد که مصری ها مایل اند، کار حکومتی داشته باشند و آن را بر کارهای دیگر ت_رجیح می دهند زیرا بنظرشان رزق و روزی حکومت ثابت و قطعی است ولی روزی در جای دیگر ضمانت ندارد.

خ_لاص_ه رزق و روزی م_ه_مترین چیزی است که ایده کلی مصری هارا نسبت به زندگی ، بیان م_ی کند .

و لذا همه چیز حتی دین را خاضع برای این ایده می دانند .

و هر چه با رزق منافات دارد، از ن_ظ_ر آن_ان م_ردود و م_ح_ک_وم است .

پس اگر روزی انسان مصری مختل شود، همه چیز نابود می گردد و در راه بدست آوردن آن ، همه کاری ممکن است انجام دهد.

و ه_م_ین اندیشه است که روح تهور در بدست آوردن روزی را نزد آنان کشته است ، چرا که ممکن اس_ت_ای_ن ت_هور باعث نابودی روزی گردد .

و به خاطر همین اندیشه است که برخورد با حاکم را مردودی دانند.

از نظر تاریخی ، معروف است که بیشتر رهبریهای مصر _اگر نگوییم همه شان_ از خارج آمده اند و گ_وی_ا خود مصری ها برایشان حکومت کردن چندان اهمیت ندارد، فقط آنچه برایشان مهم است ، ب_دست آوردن روزی است ، پس تا وقتی که روزی می رسد، هیچ مشکلی وجود ندارد .

انور السادات ه_م_از ه_م_ین نقطه ضعف مصری ها استفاده کرد، وقتی که اسرائیل

را به رسمیت شناخت زیرا به مردم مصر اعلام کرد که صلح با اسرائیل کشور را به به روزی و رفاه می اندازد و همین انگیزه بزرگ! بود که مصری ها را وادار به پیوند باسادات کرد و اندیشه اش را مورد تایید قرار داد.

آنچه این عقیده را می پروراند (عقیده روزی و بی اهمیت دادن به رفتارهای حاکم) این است که ملت مصلحت طلب است از جنسهای گوناگونی که ریشه های عمیق در خود مصر ندارد.

و لذا عمق وطن پرستی مصری ها اگر با دیگر ملتها مقایسه شود، بسیار ضعیف است.

دین داری مصلحت طلبی نیز تو خالی و قشری است و لذا به آسانی می توان مصریان را وادار کرد به بلند کردن هر شعاری اسلامی، چه از سوی دولت باشد یا از سوی گروه های اسلامی.

و همین پدیده قشری بودن باعث تجارت کردن از راه دین شد، که این نوع تجارت نیز در جامعه مصلحت طلبی رواج زیادی پیدا کرد.

و از همین راه شرکتهای سرمایه گذاری که تحت پوشش اسلام، متولد شده بودند، و شرکتهای سیاحتی که از راه حج و عمره نان درمی آورند، شروع به کار و سوءاستفاده کردند.

احزاب سیاسی نیز به خاطر جذب مسلمانان، از راه شعارهای اسلامی وارد شدند و شروع به تجارت در روادید حج از طریق عربستان کردند و از همین راه شرکتهای سیاحتی، این روادید را به قیمتهای بالا تحت عنوان حج سیاحتی به مردم فروختند ((۲۹۵)).

بهر حال این منش های مخصوص به مصریان، دینداری آنان را نیز منقلب کرد که طبق اوضاع روز، ملت حوصله شوی و گناه های هم رنگ سیاست حکومت در آید!

و لذا علی رغم شهرت دینداری مصریان، امروزه چیزی که این مطلب را به اثبات برساند، مشاهده نمی شود. مثلاً گروه بسیار کمی از مردم مَـقید به خواندن نمازهای یومیه هستند ولی بیشتر مردم مداومت بر نماز جمعه دارند! و هـمـه مردم عـاشق زیارت خانه خدا و زیارت قبر رسول اکرم (ص) هستند، ولی محقق شدن آن، چـیزی بر رفتار و کردارشان نمی افزاید، چرا که انسان کج همواره کج است و تارک الصلاة همیشه بی نماز است.

جـالـبـاسـت بدانید که مردم مصر زیاد تکیه بر حج و روزه دارند و بیشتر مردم به این دو فریضه دینـی روی می آورند زیرا معتقدند حج و روزه، گناهان گذشته را پاک می کند پس هر گاه ماه رمـضـان فرارسید، آنها خوب به عبادت و نماز و تلاوت قرآن و روزه می پردازند ولی تا ماه به پایان رسـیـد، به حالت گذشته خود بازمی گردند! و حاجی که به مکه می رود نیز معتقد است که حج او تمام گناهان گذشته اش را پاک می کند و او مانند کسی است که تازه از مادر زائیده شده است!! و حـتـی مـحبت اهل بیت که در اعماق قلوب مصریان ریشه دارد، به خاطر تاثیرگذاری حکومت اسـتـبـویژه دوران فاطمیان، لذا این محبت، سطحی است و به ولایت حقیقی منتهی نمی شود.

و شاید همین محبت باعث منتشر شدن روش های صوفیگری در میان مصریان بود که پس از مدتی به صورت یک گروه اسلامی اصلی در مصر در آمد ((۲۹۶)).

و در سـطحـتـشـیـع نیز، مصری ها ریشه هایی از گذشته دارند که تلاش کردند آن را

نیز به رنگ خویش در آورند .

و لذا تشیعشان مانند تشیع در زمان بنی امیه است که بسیار مقید به تقیه و پنهان کردن مذهب هستند و این با واقعیت فعلی منافات دارد .

و همچنین آنان تحت تاثیر انقلاب اسلامی ای_ران_ق_رار_گ_رف_تند_نه بخاطر ایمانشان به خط انقلابی بلکه به خاطر امید به تغییر مانند چنین انقلابی در وضعیت زندگیشان که حتی همین امید نیز برای آنها گران تمام شد و دولت برای این آرزو نیز بازخواستشان کرد ((۲۹۷)).

م_ث_لا_ان_دی_ش_ه_امام_غایب_مصریان_را_خیلی_تحت_تاثیر_قرار_داد_چرا_که_این_اندیشه_با_خواسته_های_درون_ی_ش_ان_و_آرزوی_ت_حول_از_طریق_دیگران_سازگار_است .

وانگهی حضرت مهدی قطعا دارای ی_ک_ن_یروی_فوق_العاده_است_و_مورد_تایید_پیوسته_پروردگار_می_باشد_پس_پیروزی_ش_حتمی_است .

ب_ن_اب_ر_این_طبیعت_نرمش_و_اتکالی_بودن_و_کهنه_پرستی_و_آنان_را_به_سوی_تشیع_ممکن_است_سوق_دهد .

همچنان که تجارت از طریق دین ، در روش اهل سنت ، وجود دارد ، در سطح تشیع نیز ، این تجارت دی_ده_می_ش_ود .

ش_گ_ف_ت_زده_ش_دم_وقتی_که_دیدم_برخی_از_افرادی_که_خود_را_منسوب_به_تشیع_می_دانند_این_تشیع_را_به_خاطر_رسیدن_به_آرزوهای_شخصی_خویش_می_پرورانند .

از روزی که ه_متعهد_به_خط_اهل_بیت_شدم_و_می_خواستم_گناهان_سالیان_گذشته_را_پاک_کنم_بر_خ_ود_واجب_دانستم_که_با_هر_یک_از_مسلمانانی_که_در_گذشته_با_وی_آشنایی_داشتم_بحث_کنم_و_او_ران_س_بت_به_طرح_و_ایده_اهل_سنت_بدین_نمایم .

از این روی ، با من رفتاری خشن داشتند و

بدون ای-ن-ک-ه-ب-م-ن-زدی-ک شونند, از دور به من سنگ می زدند .

تنها افراد معدودی بودند که از این س-ی-است دست برداشته و به من نزدیک شدند و وقتی حقایق بر آنها روشن شد, به سوی اهل بیت روی آوردند.

و ب-ح-م-دالله-ت-وانستم در مدتی کوتاه بسیاری از عناصر را از گروه های مختلف اسلامی مصر, به ت-شیع فرا خوانم , از گروه تکفیر گرفته تاجهاد و تا اخوان و حتی از گروه های سلفی .

و همچنان ک-ه در ای-ام-س-نی بودنم , نقش رهبری را بازی می کردم , تشیع مرا ناچار کرد که این نقش را ادامه ده-م-زی-را تشیع در آغاز سالهای هشتاد میلادی , تازه به میدان آمده بود و نیاز به این داشت که به مردم درست شناسانده شود.

ح-رک-ت-ت-ش-ی-ع-ن-ی-از داشت به یک پشتیبانی تبلیغاتی قوی و نیرومند که از یک سوی , تبلیغات دشمنان را خنثی کند و از سوی دیگر, مؤمنین را رشد فکری بخشد و آنان را درست هدایت نماید. و چون در زمینه مسائل تبلیغاتی , تجربه داشتم , این وظیفه را برعهده گرفتم و توانستیم بخواست خ-داون-د, ی-ک , م-ؤ-س-سه انتشاراتی کوچکی تحت عنوان البدایه تاسیس کنیم .

این کار در اواخر س-ال-۱۹۸۶ ان-ج-ام-پ-ذیرفت که این مرکز با همکاری و یاری برخی برادران شیعه عرب که در مصر اق-ام-ت-داش-ت-ن-د, ب-امدیریت اینجانب بر پا شد و سرانجام با شرکت این مؤسسه در نمایشگاه بین المللی قاهره , در سال ۱۹۸۷, مایه شگفتی شیعیان و دشمنانشان بود.

بهر حال , این مرکز از سوی گروه سلفی وهابی مورد هجوم قرار گرفت و نشریات زیادی علیه آن م-رک-ز منتشر کردند

و مسلمانان را از هر گونه همکاری با آن ، هشدار دادند و لزوم دوری از آن را اعلام داشتند! م_ه_مترین نشریات آنان علیه مرکز، جزوه ای بود به نام آغاز شر و خط وحشیان ! که در آن جزوه ، ه_ج_وم_ی_ش_دی_د علیه اینجانب چاپ شده بود، و کتابها و نوشتجات مرا که قبلا پخش شده بود، موردانتقاد قرار داده و با استدلالهایی واهی ، می خواست مردم را قانع کند که انتشارات البدایه از سوی ایران تغذیه می شود.

در ه_ر صورت این یورش علیه دار البدایه از سوی گروه وهابی سلفی ، دلیل پیروزی مابود .

ولی آن_چ_ه_م_ا را زج_ر_م_ی داد، ح_م_ل_ه_ن_اب_خردانه و دشمنی عجیب و غریبی بود که از سوی برخی ش_ی_عیان نسبت به ما می شد که می پنداشتند این فعالیت تبلیغاتی ، حرکت تشیع را در مصر تهدید می کند! و باعث می شود که دعوت به سوی تشیع در نطفه خفه شود! ولی من فکر می کردم که باید دعوتمان را آشکار کنیم ، زیرا: اولاً_ه_ی_چ_م_ع_نی ندارد که دعوت را پنهان کنیم و منتظر بهبودی اوضاع باشیم ، زیرا این بدین معنی است که حرکت تشیع در گرویک امر احتمالی قرار داده شود.

ث_ان_ی_ا: ح_ر_ک_ت ما هیچ دشمنی با اوضاع روز یا با حکومت ندارد، و هیچ راهی نیست برای اثبات مدعیان جز با حرکت تبلیغاتی که در حقیقت حرکتی است علنی و آشکار.

ثالثاً: _ نمی توان اندیشه روبرو شدن با واقعیت ها را تاخیر انداخت و آن را گام به گام اجرا کرد زیرا تصورات هرگز در برابر سیاست گام به گام ، خاضع نمی شود.

راب_ع_ا: _ آینده

دعوت را نمی شود در گرو گروهی خاص یا افرادی محدود قرار داد .

و هرگز آینده ح_رک_ت_ت_ش_یع در مصر, وابسته به مانیت تا اینقدر در تقیه و پنهان نگه داشتن حقایق , مبالغه کنیم

قسمت دوم

خامسا: _ پیروزیهایی که دعوت در طول زمان به دست آورده است , از راه آشکار شدن بوده است و روبرو شدن با واقعیت ها بوده است نه گوشه گیری و کناره نشینی و دوری از صحنه .

و ای_نچنین هم شد, زیرا فعالیت گسترده تبلیغاتی ما, دشمنان را واداشت که علیه ما اعلام جنگ ب_ک_ن_ن_د, و ای_ن در نتیجه , عکس العمل بزرگ تبلیغاتی ایجاد کرد که در حقیقت تبلیغ بزرگ به نفع تشیع بود و ما حتی تصورش را هم نمی کردیم

بهر حال کتابها, مقالات , سخنرانی ها و مطالب زیادی علیه تشیع برپا شد و حکومت نیز در دو سال پ_ی در پ_ی (۸۹_ ۱۹۸۸) شیعه را مورد حمله قرار داد و دارالبدایه را منحل کرد و ما را متهم نمود که به خاطر طرفداری از ایران , علیه حکومت , فعالیت و تلاش می کنیم .

ولی این قضیه به زودی رو_ش_د و ب_ی_گ_ن_ا_ه_ی_م_ا_ث_اب_ت_ش_د_و_چ_ندی نگذشت که ما را رها کردند, پس از آنکه دشمنان , بزرگترین هدیه به ما مرحمت نمودند, زیرا حرکت و تبلیغات ما همگانی و زبانزد مردم شد و دایره دع_وت_مان گسترش بی سابقه ای پیدا کرد, و بدینسان از این محنت , با صلابتی افزون و استقامتی ب_ی_ش_ت_ر_وس_رم_ایه ای زیادتر, خارج شدیم و هرگز این امر محقق نمی شد اگر این قیمت کم را نمی پرداختیم .

و این است سنت همیشگی دعوتها.

ه_ر_گ_ز_ن_می شود حق

را گدایی کرد و آزادی را آسان بدست آورد، که باید با فعالیت و تلاش، آن را از دیگران گرفت.

و من در طول سالها تجربه این مطلب را درک کرده ام و هر خردمند با تجربه ای ب_ای_د_ب_ه آن م_ع_ت_ق_د
ب_اش_د.

برای این که بتوانیم حق خود را بستانیم و آزادی خود را در افشای عقیده مان بدست آوریم، باید آشکار در میدان باشیم و با
مخالفین خود به بحث و استدلال پردازیم تا پرده شک و تردید را بدرانیم و اعتماد دیگران را به خویش محقق سازیم.

و بدینسان مهمترین دست آوردهای رودروئی تبلیغاتی در این میان، عبارت بود از: برطرف شدن شبهه ها نسبت به تشیع نزد
بسیاری از فرهنگیان و روشنفکران مصری از گروه های اسلامی و دیگران.

جذب شدن بسیاری از مردم بسوی خط اهل بیت.

گسترده گشتن انتشار کتابهای شیعیان.

کشش بسیاری از عناصر به مکتب تشیع.

تغییر دیدگاه حکومت و سازمان امنیت نسبت به تشیع.

و ق_ط_ع_ا_چنین دست آوردهایی بدست نمی آمد، اگر ما همچنان مخفیکاری می کردیم و اعتماد مردم نیز به ما جلب
نمی شد.

پ_س_از_ان_ح_لال_دارال_بدایه، بنیاد دیگری را به نام دارالهدف تاسیس کردیم که همچنان ادامه دارد و ه_ر_س_ال در
نمایشگاه بین المللی کتاب قاهره شرکت می کند، و در حقیقت مرکز تبلیغاتی شیعیان در مصر به شمار می رود.

باز هم اظهار تاسف می کنم که برخی از شیعیان علیه این بنیاد نیز جبهه گرفتند و عامل وقفه ای ک_وت_اه در
ف_ع_الیتهایش، برای مدت زمانی شدند، و این در حالی بود که دولت از آغاز پیدایش این بنیاد_سال ۱۹۸۹ تاکنون

، هیچ مخالفتی اظهار نداشته است! ب_ه_ر_ح_ال، چ_و_ن من رودر روی دولت و گروه های اسلامی و سایر گروه های سیاسی، ایستادم و م_ق_اوم_ت ک_ردم، س_ا_ز_م_ا_ن امنیت پیوسته مرا زیر نظر گرفته، و به عنوان شخصیت شماره یک ش_ی_عیان به حساب می آورد، و از این هم فراتر رفته مرا وابسته ایران در مصر می داند و چنین تبلیغ می کند که من به نفع اطلاعات و امنیت ایران، همکاری می کنم (جاسوس ایران هستم)! ا_ل_ی_ته این موضعگیری دولت نسبت به من بی حساب هم نیست بلکه بازگشتش به تاریخ گذشته م_ن و ه_م_ک_ا_ری با حرکت اسلامی و ارتباط با گروه های اسلامی و فعالیت گسترده ام در سالهای هفتاد و هشتاد میلادی است، به علاوه این که بیش از سه سال در زندان بسر برده ام.

ب_ح_م_د_ا_ل_ل_ه ت_و_ا_ن_س_ت_م با سازمان امنیت به بحث و گفتگو پردازم تا شک و تردیدشان نسبت به من ش_ک_س_ت_ه شود و شبهه ارتباطم با ایران محو گردد.

چرا که دولت بر این باور بود که ایران پشتیبان ش_ی_ع_ی_ا_ن م_ص_ر_ا_س_ت و ما ثابت کردیم که این مطلب، عاری از صحت است و چنین امری، وجود خارجی ندارد. ((۲۹۸)) و همچنان که با سازمان امنیت به گفتگو می پرداختیم، با گروه های سیاسی مانند مارکسیستها و م_ل_ی_گ_ر_ا_ی_ا_ن و ن_ا_ص_ر_ی_س_ت ها نیز بحث و گفتگو می کردیم.

بهر حال این گروه ها به این نتیجه رس_ی_د_ن_د_ک_ه ای_د_ئ_و_ل_و_ژ_ی تشیع، با واقعیت های موجود، سازش بیشتری دارد و در برابر رویدادها، بیشتر مقاومت می کند و سرانجام، تشیع اسلام دیگری را عرضه می دارد غیر از اسلام هراس

انگیز و وحشت زایی که آن گروه های سلفی عرضه می دارند، و گروه های سیاسی با آن سخت در ستیزند.

در هر صورت، این گفتمان گوها به اینجا منتهی شد که گروه های سیاسی موجود، موضعگیری مسمالمت آمیزی نسبت به تشیع پیدا کردند و کتابهای شیعیان را مورد استقبال قرار دادند و از مادرخواست کردند که در کنفرانسها و نشست های خود، با آنان مشارکت و همراهی کنیم.

این برخورد های فرهنگی و گفتگوهای سازنده با گروه های گوناگون، نه تنها شیعه را معرفی کرد و شتاب ه ه ا را نسبت به طرح تشیع زدود، بلکه به نفع جمهوری اسلامی نیز واقع شد، و سیاست جمهوری اسلامی را در بر گرفت.

امروز در سراسر مصر بویژه در میان فرهنگیان، سخن از جمهوری اسلامی ایران به میان می آید، تا آنجا که بحث در باره تشیع به معنی بحث در باره ایران است، و سخن از ایران گفتن، یعنی در باره تشیع حرف زدن.

امروز در ذهن انسان مصری با فرهنگ، به ثبوت رسیده است که رابطه ای قوی و سرنوشت ساز میان ایران و تشریح، نه تنها در سطح مصر، بلکه در سطح تمام جهان، وجود دارد.

از این روی، در تمام بحث های مربوط به تشیع، بحث از ایران، خودنمایی می کند.

و به خواست خداوند، توانستیم بسوی اری از شتاب ه ها و اندیشه های غلطی که در ذهن روشنفکران مصری نسبت به ایران بود، برطرف نمائیم ((۲۹۹)).

یادم نمی رود که یکی از اندیشمندان روزی به من گفت: در این زمینه، باید پوزش ما را بپذیرید

زی-را چ-ندان اطلاعات درستی راجع به ایران نداریم, گو این که پیوسته تبلیغات منفی و مستمر, نسبت به ایران وجود دارد, و بلندگوهای مخالف, همواره علیه ایران, تبلیغ می کند.

ح-ق ای-ن است که دعوت به سوی تشیع در مصر, تنها و تنها به برکت اهل بیت علیهم السلام پیش می رود و گرنه هیچ امکانات و برنامه های سودمندی برای پیشبرد این نقش تبلیغاتی - که همواره درح-ال-پ-یشرفت است - به چشم نمی خورد

و نه تنها یک پشتوانه ثابت و رهبری قدرتمندی برای تشیع وجود ندارد, بلکه از نظر کتاب نیز, واقعا کمبود دارد و تنها جایگاهی که منبع اصلی کتاب به ش-م-ارم-ی آی-د, نمایشگاه کتاب است که سالی یک بار برگزار می شود, و تنها روزنه ای است برای تبلیغ کتابهای تشیع .

انجمن شیعیان

پ-ی-شرف و دامنه دار شدن تبلیغات و دعوت بسوی تشیع در استانهای مختلف مصر, تشکیل یک ان-ج-م-ن-ب-رای-ش-یعیان را ضروری و لازم می دانست .

از این روی, اندیشه تشکیل انجمن تشیع را م-ط-رح-ک-ردی-م و م-ورد قبول همگان قرار گرفت, سپس گامهای لازم برای عملی ساختن آن برداشتیم ((۳۰۰)).

و ب-ه-خ-اط-ره-مگامی با واقعیت موجود و طرز تفکر اهل مصر نسبت به تشیع و حساسیت دستگاه ح-ا-ک-م و س-ازم-ان امنیت نسبت به فعالیت اسلامی بویژه فعالیت شیعیان, چار چوب این انجمن و فعالیتهايش را منحصر در امور اجتماعی دانستیم, و اینچنین, اهداف آن را اعلام کردیم: ان-ج-من تمام مؤمنین را در سراسر استانهای مصر در بر می گیرد, و سخنگوی رسمی آنان در همه ادارات رسمی و غیر رسمی به شمار می آید.

ایجاد رابطه میان مؤمنین و همکاری در مسائل

گوناگون اجتماعی .

تاسیس مساجد و مراکز مذهبی .

انتشار روزنامه ای که سخنگوی انجمن باشد.

برپائی کتابخانه های عمومی عام المنفعه .

برپائی و بزرگداشت مناسبتهای اسلامی .

تاسیس صندوق خمس و زکات .

انتشار کتابها و بحثهایی که خط اهل بیت را برای مردم شناسایی و معرفی کند.

به راه انداختن کاروان های حج و زیارت عتبات مقدسه .

این انگیزه ها و اهداف انجمن بود که آن را فقط یک بنیاد اجتماعی قلمداد می کند و معلوم می شود هیچ برخورد سیاسی ندارد .

واینچنین انجمنی ، فعلا با اوضاع مردم مصر بیشتر سازش دارد.

ب_از_ه_م_در_ای_ن_جا_اظهار_تاسف_می_کنم_که_برخی_از_شیعیان_موضعگیری_خوبی_نسبت_به_انجمن_نداشتند_و_شاید_علتش_همین_باشد_که_انسان_مصری_بهر_حال_،_بیشتر_به_سازشکاری_و_ملایمت_روی_م_ی_آورد_و_از_ه_ر_گ_ون_ه_برخوردی_هراس_دارد_.

و همچنین حالت یاس و نومیدی که جزء کیان و ش_خ_ص_ی_ت_انسان_مصری_است ، برخی از شیعیان را وادار به گوشه نشینی و دوری از مردم و در نتیجه مخالفت با اصل تاسیس انجمن واداشت .

امروزه در میان شیعیان مصری ، بسیاری از ثروتمندان وجود دارند که می توانند خدمات قابل توجه و ارزش_ده_ای_ن_س_ب_ت_ب_ه_ت_ب_ل_یغات_تشیع_انجام_دهند_و_آن_را_به_پیش_ببرند_ولی_متاسفانه_خود_را_ک_ن_ار_ک_ش_یده_اند_،_گویی_این_امر_هیچ_ارتباطی_با_آنان_ندارد_،_و_این_نیز_در_حقیقت_،_برگشتش_به_م_اه_یت_و_طبیعت_انسان_مصری_است_که_فقطمی_خواهد_گلیم_خود_را_بیرون_بکشد!_ولی_من_این_م_عنی_را_به_هیچ_وجه_نمی_پذیرم_.

معقول نیست که پس از سالها رنج در میان اهل سنت و آن تجربه طولانی که

مرا از سنی بودن، به تشیع رساند، همه را نادیده بگیرم و در صف نظاره کنندگان باشم که فقط نقش بیننده را به خود بگیرم و هیچ فعالیتی انجام ندهم! اینجا بود که تصمیم گرفتم، راه تالیف و نشر و تبلیغ را دنبال کنم و هر چه در توان دارم، در طبق اخ-لا-ص ب-گ-ذارم، و دف-اع از خ-ط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نمایم و این خط را تا آخر ر-د-ن ب-ال و پ-ش-تیبانی کنم و خس و خاشاک ها را از میان بردارم و همت و غیرت را در نفوس م-ؤ-م-ن-ی-ن ب-ران-گ-ی-زان-م ت-ا-ی-ن دع-وت م-ق-د-س راه-م-واره دن-ب-ال ک-ن-ن-د و ت-ب-ل-ی-غ نمایند ((۳۰۱)) ((۳۰۲)) ((۳۰۳))

قرآن - اگر عثمان قرآن هارا نسوزانده بود، بنی امیه وجودی نداشتند

بسیاری از متن های قرآنی مرا به حیرت و شگفتی واداشت، و در میان کتابهای تفسیر، نتوانستم راه ح-ل-ی ب-رای آن ش-گ-ف-تیهام بیابم.

بالا-ترین متنی که مرا به اندیشه و تفکر واداشت، آیه (انما یرید الله ل-ی-ذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا) بود.

زیرا این آیه را یافتم که در میان آیات م-خ-صوص زنان پیامبر در سوره نساء جا داده شده است و این به معنای مخفی نگه داشتن حقیقت اهل بیت است، و شاید موضع اهل سنت را تقویت کند که معتقدند زنان پیامبر نیز جزء اهل بیت اند! و از س-وی-دی-گ-ر، ای-ن م-طلب شک برانگیز است زیرا قرآن در سوره تحریم برخی از همسران پیامبر ران-ک-وه-ش ک-رده است و این نکوهش اشاره به این است که اینان، مقصود از آیه تطهیر نیستند، و افرادی که منظور نظر آیه است، کسانی دیگرند.

از اینجا بود که در ترتیب و تدوین قرآن، نیز شک کردم زیرا معتقد شدم

برخی از اصحاب، در اینجا نـیـز خـواسـتـه اند، شخصیت و مقام اهل بیت و نقش آنان را پشت پرده نگه دارند.

و اهل سنت نیز بـرـهـمـین منوال به تفسیر قرآن پرداختند، خصوصاً آیات مربوط به اهل بیت را که طبق هوای خود تفسیر نمودند.

و بدینسان تحقیق من در تاریخ قرآن، یکی از عواملی بود که مرا درایده و طرح اهل سنت، به تردید می انداخت.

و اینک خلاصه ای از تحقیقم را یاد آور می شوم:

جمع قرآن

از زمان حضرت رسول (ص) تا دوران عثمان، قرآن های زیادی در دست اصحاب بود، و هیچ یک از اصحاب ابی حـتـی خـلـیـفـه اول و خلیفه دوم اعتراضی در مورد این قرآن ها نداشتند، تا این که عثمان سر کار آمد و دستور داد تمام قرآن ها را بسوزانند و فقط قرآنی که خود جمع آوری کرده بود، در دست رس باشد.

سئوالی که خود نمایی می کند این است: چرا عثمان این کار را انجام داد؟

و آیا این کار واقعا اختلاف ها را از میان برد و وحدت امت را حفظ کرد یا نه؟

اگر به این مطلب معتقد شویم، معنایش این است که عثمان آغاز گراختلاف ها بود، و اما ابوبکر و عمر، هیچکدام در این زمینه فعالیتی نداشتند، ولی این امر اشاره به مسائل دیگری دارد.

مشهور است نزد اهل سنت که عثمان، مسلمانان را بر یک قرائت متحد نمود و قرائتهای دیگر را منع کرد.

ولی این تفسیر، ناتمام است زیرا احادیث صحیحه ای نزد اهل سنت وجود دارد که قرائتهای هفتگانه قرآن را می پـذـیـرند و تا امروزه آن معتقدند.

پس اگر عثمان قرائتهای دیگر را

منع نمود و امت را مجبور به یک قرائت کرد، چرا قرائتهای دیگر تا امروز مانده اند؟

و آیا این کار عثمان مخالفت آشکار با پیامبر (ص) نیست که می فرماید: قرآن بر هفت حرف (قرائت) نازل شده است، پس هر چه می توانید از قرآن بخوانید.

اینک شبهه دیگری درباره موضوع قرائتها مطرح می شود و آن این است که: اگر رسول خدا اجازه داده است که قرائت را با هفت حرف مختلف (یعنی هفت قرائت) بخوانند، پس این خود مبرری است بر نبودن هیچ اختلافی، ولی چون واقعا اختلاف بوده است، پس معلوم می شود مسئله قرائتها یک مسئله اجتهادی است که نصی در آن رسیده است.

و حق هم این است که تردید زیادی نسبت به احادیث مربوط به قرائتها چه از نظر سند و چه از نظر محتوای آن وجود دارد.

و اختلاف آشکار می آید، اینها در تفسیر درباره این قرائتها هست که آیا این قرائت ها توفیقیه است یا اختیاریه.

و این اختلاف دلیل است بر این که هیچ نصی در این زمینه وارد نشده است.

از اینجاست که می توان گفت که مسئله قرائتها، مطلب مهمی نبوده است که عثمان را وادار به سوزاندن قرآن ها کرده، بلکه علت دیگری وجود دارد.

این شبهه را وادار کرد که به گذشته باز گردم و جمع قرآن را با تحقیق بیشتری بررسی کنم، چرا که روایات دلالت دارد بر این که عمر، ابوبکر را وادار کرد که قرآن را جمع آوری کند.

بخاری نقل می کند که عمر به ابوبکر گفت: در نبرد یمامه، بسیاری از قراء قرآن کشته شدند، و من هراس دارم که

در ج_ای_دی_گ_ر_ن_ی_ز_ق_راء_به_قتل_بر_س_ند_و_ب_سی_اری_از_آ_ی_ات_ق_ر_آن_از_ب_ی_ن_ب_ر_ود .

ل_ذ_ا_پ_ی_ش_ن_ه_اد_م_ی_ک_ن_م_که_د_س_ت_ور_ب_د_ه_ی_ق_ر_آن_را_ج_م_ع_آ_و_ری_ک_ن_ند: ا_ب_و_ب_ک_ر_گ_ف_ت: چ_گ_و_ن_ه_ک_ا_ری_ب_ک_ن_یم_که_ر_س_ول_ا_ل_له_ا_ن_ج_ام_ن_د_ا_ده_ا_ست_؟

ع_م_ر_گ_ف_ت: ب_ه_خ_دا_ا_ی_ن_ک_ا_ر_خ_وب_ی_ا_ست .

ا_ب_و_ب_ک_ر_گ_و_ی_د: و_پ_ی_و_س_ت_ه_ع_م_ر_م_را_ی_اد_آ_و_ر_م_ی_ش_د_تا_خ_دا_و_ن_د_ق_ل_ب_م_را_ب_ر_ا_ی_ن_ک_ا_ر_گ_ش_ود_و_ن_ظ_رم_و_ب_ا_ن_ظ_ر_ع_م_ر_م_ط_اب_ق_ت_ک_رد.

از_ا_ی_ن_ر_وا_ی_ت_و_ن_ت_ی_ج_ه_م_ی_گ_ی_ر_یم_که: پ_ی_ا_م_ب_ر_ا_م_ت_را_ر_ه_ا_ک_رد_د_ر_ح_ا_لی_که_ق_ر_آن_ف_ق_ط_د_ر_س_ی_ن_ه_ه_ای_م_رد_م_ب_ود.

ب_ه_خ_ا_ط_ر_ج_ن_گ_ی_م_ا_م_ه_و_ق_ر_آن_ت_ه_د_ی_د_ب_ه_ن_ا_ب_و_دی_ش_د! ا_ب_و_ب_ک_ر_ا_ه_م_ی_ت_ی_ب_ه_ا_ی_ن_ا_م_ر_ن_م_ی_د_اد.

ع_م_ر_و_ا_ب_و_ب_ک_ر_را_ب_ه_ا_ه_م_ی_ت_و_ض_ر_و_رت_ا_ی_ن_ا_م_ر_ی_اد_آ_و_ر_ش_د.

ا_ب_و_ب_ک_ر_ا_س_ت_د_لا_ل_ک_رد_که_پ_ی_ا_م_ب_ر_ا_ی_ن_ک_ا_ر_را_ا_ن_ج_ام_ن_د_ا_ده_ا_ست .

ع_م_ر_د_ر_ا_ی_ن_ا_م_ر_و_ب_سی_ا_ر_پ_ا_ف_ش_اری_ک_رد.

ا_ی_ن_ن_ت_ی_ج_ه_گ_ی_ری_ها_ت_ا_ک_ی_د_ب_ر_ی_ک_ن_ک_ت_ه_د_ار_د_و_آن_ا_ی_ن_که_پ_ی_ا_م_ب_ر_د_ر_م_س_ئ_و_لی_ت_ش_و_ا_ل_ع_ی_ا_ذ_ب_ا_ل_له_ک_و_ت_ا_ه_ی_ک_ر_د_و_ق_ر_آن_را_ن_ا_م_ر_ت_ب_م_ی_ا_ن_س_ی_ن_ه_ها_ر_ها_ک_رد_تا_ج_ائ_ی_که_م_م_ک_ن_ب_ود_ق_ر_آن_از_م_ی_ان_ب_ر_ود! و_ا_ی_ن_ب_ی_گ_م_ان_ت_ه_م_ت_ز_دن_ب_ه_پ_ی_ا_م_ب_ر_ب_ه_ک_و_ت_ا_ه_ی_د_ر_ا_م_ر_ر_س_ا_ل_ت_ا_ست! و_ل_ی_ب_ا_ب_ر_ر_س_ی_ر_وا_ی_ت_ه_ا_از_ز_ب_ا_ن_ر_س_ول_ا_ک_رم_(ص)_ث_اب_ت_م_ی_ش_ود_که_ق_ر_آن_د_ر_ز_م_ان_آن_ح_ض_رت_ج_م_ع_آ_و_ری_ش_ده_و_گ_رو_ه_ی_از_م_ش_ه_و_ر_ی_ن_ا_ص_ح_اب_و_ک_ا_ت_اب_ان_و_ح_ی_ب_ود_ه_ا_ند_که_ی_ک_ی_از_آ_نا_ن_ح_ض_رت_ع_لی_ع_ل_ی_ه_ال_س_لام_ا_س_ت .

و_ب_سی_اری_از_ر_وا_ی_ات_از_ح_ض_رت_ر_س_ول_(ص)_وا_رد_ش_ده_که_ا_م_ت_را_ت_ش_و_ی_ق_ب_ه_ت_م_س_ک_ج_س_تن_ب_ه_ق_ر_آن_و_ا_ص_ر_ار_ب_ر_خ_وا_ند_ن_ق_ر_آن_و_ا_ه_م_ی_ت_د_اد_ن

به آن می نماید.

بنابر این ، شبهه کوتاهی کردن آن حضرت ، بکلی از میان می رود، ولی شبهه دیگری به میان می آید و آن م_وضع اب_وب_ک_ر_ع_م_ر_ن_سبت به قرآن است .

پس حال که قرآن وجود داشته و جمع آوری شده بوده ، چرا عمر اصرار بر جمع و گردآوری آن دارد و به قضیه نبردیمامه ، متوسل می شود؟

ای_ن_ک_ه_اب_وبکر به مساله جمع قرآن ، اهمیت نداده است ، معلوم می شود که مقصود از جمع قرآن ، م_ط_ل_ب_دی_گری است .

و اگر مطلب مربوط می شد به آینده قرآنی که پیامبر آن را در میان مردم می گذارد، ابوبکر لحظه ای درنگ روا نمی داشت ، زیرا این مساله تردید ندارد و نیازی هم ندارد که کسی یاد آورش شود چه رسد به این که اصرار ورزد .

ولی معلوم می شود، انگیزه از گردآوری قرآن چیز دیگری است .

و اصلاً معقول نیست که ابوبکر، از زید بن ثابت بخواهد که قرآن را جمع کند و به او بگوید : تو جوان خ_ردم_ن_دی هستی و مورد تهمت قرار نگرفته ای و در زمان پیامبر، از نویسندگان وحی بوده ای ، پ_س_در_پ_ی_ج_م_ع_آوری_ق_ر_آن_باش ! و او نیز گوید که : قرآن را از لیفه های درخت خرما و پوست ح_ی_وان_ات و از س_ی_ن_ه_مردم_جمع_آوری_می_کردم تا این که آخر سوره توبه را فقط نزد ابو خزیمه ان_صاری_یافتم ، و نزد کسی دیگر آنرا نیافتم ! و بدینسان قرآن ها نزد ابوبکر بود تا این که از دنیا رفت ، سپس نزد عمر بود و پس از عمر، نزد حفصه

دختر عمر! بی گمان چنین گردآوری قرآن، انسان را به شک و دو دلی می اندازد. شاید برخی از آیات فراموش شده و ی-ج-ب-ه-ج-ا شده باشد! چرا که بشر آن را جمع کرده است .

و لذا می بینیم که برای اثبات صحت آیه، دو شاهد می آورند! سرانجام، در این روش گردآوری، بدست می آید که: تنها زید دنبال جمع آوری قرآن بوده است .

آیات قرآن در میان لیفه های درخت خرما و پوست حیوانات و سینه مردم، پراکنده بوده است .

آخر سوره توبه فقط نزد یک نفر (ابو خزیمه) بوده است .

پی نوشتها

۹۱۶۱

۱- وه-اب-ی-ت-ج-وان-ان را به رد صوفیت و پیکار با آن وادار کرد .

یادآوری شود که در مصر بیش از هشتاد طریقه تصوف وجود دارد که برخی از آنها را دولت پذیرفته است .

۲- ر .

ک .

به کتابمان الحركه الاسلاميه في مصر که اوضاع دهه هفتاد را بررسی کرده و من یکپاز اعضای آن جمعیت در سالهای هفتاد بودم .

۳- تاکنون این گروه با پشتوانه وهابیت به فعالیت خود ادامه می دهد و ماهنامه ای به نام التوحید دارد .

کار اصلی آنها عبارت است از پیکار با تشیع و تصوف .

۴- ر.ک .

به کتابمان: الحركه الاسلاميه .

۵- در حادثه کشته شدن وزیر اوقاف دکتر ذهبی، پنج تن از رهبران گروه تکفیر محکوم شدند که در راس آنان مؤسس گروه شکری مصطفی بود و هر پنج نفر به اعدام محکوم شدند .

ر.ک به کتاب الحركه الاسلاميه .

۶- ر.ک به کتاب الحركه الاسلاميه .

۷- این گروه نیز از زیر نفوذ اخوان المسلمین خارج شد، مصدر سابق .

۸- ر .

ک به

الحركة الاسلاميه .

۹- مصدر سابق .

۱۰- به بخش رهائی از گذشته و دین و میراث همین کتاب مراجعه کن .

۱۱- به کتابمان مذکرات معتقل سیاسی چاپ قاهره , مراجعه کن .

۱۲- مصدر سابق .

۱۳- مصدر سابق .

۱۴- دکتر علی القرش پس از اینکه تحصیلاتش را در مصر به پایان رساند و دکترا دریافت کرد, به الجزیره منتقل شد و اینک در یکی از دانشگاههای آنجا به تدریس مشغول است .

۱۵- ر.ک .

به کتابمان فقهاء النفط چاپ قاهره .

۱۶- در آن زمان م_ق_الات زیادی در مجله البلاغ در رابطه با انقلاب اسلامی نوشتم که در آنجا به چاپ رسیده است .

۱۷- رجوع کنید به کتابهای العقل المسلم بین اغلال السلف واوهام الخلف .

۱۸- ک_ت_اب العقیده الطحاویه انگیزه اش وادار کردن مسلمان است به پیروی از عقیده ای که آنخ_ط را دن_ب_ال م_ی_ک_ن_د .

و کتاب عواصم هدفش جلوگیری مسلمانان است از تحقیق درباره رویدادهایی که مربوط به صحابه است تا به قول آنان گمراه نشود.

۱۹- دان_ش_ج_وی_ان مصری عمده ترین طرفداران قیام اسلامی در مصر بودند, و کتابهای سلفی و وهابی از طریق انتشاراتی های مربوط به سلفی ها و اخوان المسلمین چاپ و پخش می شد.

رجوع کنید به کتابمان الحركة الاسلامیه فی مصر .

۲۰- ب_س_ی_ار_ت_ف_اق_می افتاد که طرفداران گروه تکفیر, به برخی از احادیث دست می یافتند کهاف_ک_ارش_ان را م_تزلزل می ساخت و برایشان مشکل ایجاد می کرد .

و در این میان ناچار بودند یا آنح_ادی_ث را ت_اوی_ل_وت_ف_س_یر کنند که این کار آنان را باشخصیات سلفی که

مقلدینشان را تکفیر می‌کند، دزدان دزد، یکسان قرار می‌داد، و یا اینکه این روایت‌ها را رد کنند که این کار نیز آنها را با مشکل
بزرگتری

روبرو می ساخت زیرامجبور بودند به تاویل گرایی در روبرو شدن با حملات دشمنان، چ_ن_گ_زن_ن_د، ازای_ن_روی و ب_س_ی_اری از ط_رف_داران_ش_ان_م_تزلزل شده و از سازمانشان فاصله گرفتند، رجوع کنید به کتابمان الحركة الاسلامیه .

۲۱- رجوع کنید به تاریخ گروه خوارج .

۲۲- ای_ن_ک_ت_اب خطی بود و همچنان دست به دست می گشت ، که پس ازدوری من از سنی ها، کتاب نیز از دستم خارج شد.

۲۳- گروه تکفیر به یمن ، اردن ، عربستان ، الجزیره و حتی اروپا نیز سرایت کرد.

۲۴- در بخش دوران تردید این احادیث را مورد بررسی قرار می دهیم .

۲۵- این موضوع را به تفصیل در کتابمان عقائد السنه و عقائد الشیعه و کتابمان الاسلام والعماللسیاسی خواهی یافت .

۲۶- اب_ن_تیمیه فتوای مشهوری دارد که در آن روا می دارد پیکار باحاکمانی که احکام خدا را اجران_م_ی_ک_نند، و این فتوا بر اساس نبرد باحاکمان مغولی است که اسلام آوردند ولی به سنت چنگیزچ_ن_ان_ب_اقی ماندند که او در کتابش الیائق قوانین و احکامی را آورده است و در آن ها از تورات ،ان_ج_ی_ل ، ق_ر_آن و خ_ودش !س_ت_فاده کرده است .

و گروه جهاد به استناد این فتوا، نزاع خود را باح_ک_وم_ت_م_ص_ر_آغ_از_ک_رد .

ب_ه_ف_ت_اوا_ی_اب_ن_تیمیه مراجعه کن و همچنین رجوع کن به کتاب ال_ف_ری_ض_ه_الغائبه نوشته محمد عبدالسلام فرج ، یکی از پنج نفری که در قضیه ترور انورسادات ، اعدام شدند.

۲۷- ب_ی_ان_ی_ه_ای_زی_ادی از سوی سلفی ها و گروه جهاد پخش شد و مسلمانانی را که دست به کارهای سیاسی می زدند، مورد یورش قرار داد.

۲۸- ارتباط حدیث در جواز خروج بر حکام با قید : مگر اینکه کفر صریحی از

آنان بینند، معنایش غیرممکن بودن قیام علیه حاکمان و بستن راه بر قیام کنندگان است .

به صحیح مسلم رجوع کن .

۲۹- به بخش دوران تردید مراجعه کن .

۳۰- این احادیث ، میان گروههای اسلامی ، شکاف انداخت و آنان را به کشمکش واداشت بویژه میانجهداد و اخوان و سلفی ها.

۳۱- به بخش دوران تردید رجوع کن .

۳۲- قاتل واقعی سادات ابن تیمیه است ، زیرا اگر فتوایش نبود، هیچ مجوزی برای قتلش پیدانمی شد.

۳۳- رجوع کن به بخش دوران تردید.

۳۴- فقه های سنه قائل به روایت ها و نظریه هایی است که مفید تجسیم و تشبیه حق تعالی است .

به کتاب عقائد السنه و عقائد الشیعه رجوع کن .

۳۵- بجز کتاب العقیده النسفیة سایر کتابها به صورت رایگان در میان مسلمانان در سراسر جهانپخش می شود.

۳۶- بررسی این احادیث را در بخش دوران تردید مطالعه کن .

۳۷- ازاین کتاب می توان به کتاب الفرق بین الفرق بغدادی و الملل والنحل شهرستانی و مقالات الاسلامیین اشعری اشاره کرد.

۳۸- ابوداود و احمد بن حنبل و ابن ماجه ، این را روایت کرده اند، و حدیث از روایتهای معاویه است .

۳۹- خوب دقت کن ! در گذشته مرحوم دکتر عبدالحلیم محمود، شیخ الازهر این حدیث را در کتاب التفکیر الفلسفی فی الاسلام مورد انتقاد قرار داد .

شیخ غزالی نیز در کتابش المستشرقون از آنانتقاد کرد.

۴۰- رجوع کن به کتابمان فقه الهزیمه .

۴۱- رجوع کن به کتاب عقائد السنه و عقائد الشیعه .

۴۲- به بخش توجیه و تاویل همین کتاب مراجعه کنید.

۴۳- به بخش پیامبر و زنان مراجعه کنید.

۴۳- طرفداران قیام اسلامی معاصر، اشتباه بزرگی مرتکب شدند که پنداشتند خط وهابیت، طرح گ_ذش_ت_گ_ان
(س_لف) را دنبال می کند، که این خط فقط منعکس کننده افکار و اندیشه های ابتیمیه است

و او از حنبلی‌هایی بود که همواره با مسلمانان مخالف خود در نزاع و کشمکش بود.

۴۴- طرح ابنت‌ی‌م‌یه در فقه اهل سنت، طرح غریب و شاذی است.

وی از سوی علمای زمانش م‌ح‌ک‌وم شد و حکم به کفرش نمودند و به تشویق فقهای زمان، به زندان افکنده شد تا این که در زندان از دنیا رفت.

رجوع کنید به کتاب الدرر الکامنه فی اعیان المائه الثامنه (ج ۱/ ۱۴۴/ ۱۶۰).

۴۵- ع‌ب‌اس‌ی‌ان و ه‌م‌چ‌ن‌ین صلاح‌الدین و ظاهر بیبرس، مذاهب را تایید کردند، وانگیزه این پشتیبانی، فقط کوبیدن خط اهل بیت و پیروانشان بود.

۴۶- رجوع کنید به کتاب السیف و السیاسه فی الاسلام ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

۴۷- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات از همین کتاب.

۴۸- رجوع کنید به کتاب دعاه لا قضاة که از سوی اخوان المسلمین در رد گروه تکفیر منتشر شد

و همچنین رجوع کنید به کتاب الحرة الاسلامیه فی مصر.

۴۹- نص حدیث در صحیح بخاری - کتاب النکاح: ج ۷ ص ۱۵ این است: لا تنکح المراه علی عمته‌او خالته‌ها ۵۰- همواره حاکمان در پی سوء استفاده از اختلاف‌های مذهبی هستند تا امت را به اختلاف و دارندو خود در میان آب گل آلود، ماهی بگیرند.

۵۱- به بخش‌های آینده کتاب رجوع کن.

۵۲- رجوع کنید به بخش قرآن.

۵۳- رجوع کنید به بخش قرآن همین کتاب.

۵۴- رجوع کنید به کتاب السیف و السیاسه و کتب التاریخ.

۵۵- رجوع کنید به بخاری - کتاب الفتن - باب سوم - ج ۹ ص ۶۰.

۵۶- همان - ج ۹ ص ۶۰ ب ۳ - مسند احمد ج ۲ ص ۳۰۴.

۵۷- همان - ج ۹ ص ۶۰ ب ۳.

لعن از زبان عایشه نقل شده ، چنانکه توضیح خواهیم داد.

۵۹- صحیح بخاری _ کتاب العلم _ ج ۱ ص ۴۱.

۶۰- الاصابه فی تمییز الصحابه _ ج ۱ ص ۳۴۵ _ شماره ۱۷۸۱.

۶۱- همان _ ج ۱ ص ۳۴۵.

۶۲- همان _ ج ۱ ص ۳۴۶.

۶۳- همان _ ج ۱ ص ۳۴۶.

۶۴- صحیح مسلم _ کتاب فضائل الصحابه _ باب من فضائل ابی سفیان _ ج ۴ ص ۱۹۴۵ ح ۲۵۰۱.

۶۵- الاصابه _ بیوگرافی معاویه _ ج ۳ ص ۴۳۴.

۶۶- همان _ ج ۳ ص ۴۳۴.

۶۷- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب ، نوشته ابن الجوزی ، و سایر کتب تاریخ .

۶۸- اب_ن_ع_ ساکر در تاریخش ج ۱ ص ۳۰۵ بسیاری از این احادیث را نقل کرده که ضعیف است و بهدروغ ب_ودن ، ن_زدی_ک_ تراست .

احمد در مسندش _ ج ۳ ص ۴۳۶ و ج ۵ ص ۳۴ و ۳۵ از رسول خدا نقلی کند که : اگر اهل شام فاسد شدند، پس شما هیچ ارزشی ندارید ! ۶۹- البدایه و النهایه ابن کثیر، مسند احمد _ ج ۱ ص ۶۲.

۷۰- صحیح مسلم _ کتاب فضائل الصحابه _ باب فضل ابی سفیان _ ج ۴ ص ۱۹۴۵ ح ۲۰۵۱ .

۷۱- ب_ه_ک_ تابهای سیره رسول خدا رجوع کن .

روایت مشهوری در این کتابها دیده می شود راجع به ب_رخ_وردی_ک_ه_م_ی_ان_اب_وسفیان و دخترش ، هنگام آمدن ابو سفیان به مدینه رخ داد و دخترش پذیرفت که او را در منزلش استقبال کند، تاریخ الطبری _ ج ۳ ص ۴۶ و ۱۶۵.

۷۲- صحیح مسلم _ کتاب فضائل الصحابه _ باب من فضائل صهیب و سلمان و بلال _ ج ۴ ص ۱۹۴۷ ح ۲۵۰۴ .

۷۳- ب_خ_اری _ ج ۵ ص ۳۵ ب ۲۹ در روایت از زبان ابن عباس نقل

می کند که در روایت اول، وقتی معاویه یک رکعت نافله خواند و خادم ابن عباس از آن ناراحت شد، می گوید که ابن عباس گفت: رهایش کن! او یار رسول الله بوده است! و در روایت دوم می گوید: او فقیه است.

لازم به ذکر است که مسلم در ستایش معاویه، مطلبی نقل نکرده است.

۷۴- ف- تح الباری - ج ۷ - ص ۸۳.

اسحاق بن راهویه - استاد بخاری - گوید: هیچ منقبت و ستایشی درباره معاویه نرسیده است که صحیح باشد.

۷۵- مصدر سابق .

- ج ۷ ص ۸۳ و همچنین رجوع کنید به مسند احمد.

۷۶- ص-ح-ی-ح م-س-لم - کتاب البر و الصله و الادب - باب من لعنه النبی او دعا علیه اوسبه - ج ۴ ص ۲۰۱۰ ح ۲۶۰۴ .

۷۷- رجوع کنید به مصدر سابق - ج ۴ ص ۲۰۰۷.

۷۸- نسائی بدست یاران معاویه در سال ۳۰۳ هجری به قتل رسید .

همانا وی کتابی نگاشت در مدح حضرت علی که آن را خصائص الامام علی نامید و قبول نکرد که درباره معاویه کتابی بنویسد.

۷۹- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص ۱۸۳.

۸۰- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۱- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۲- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۳- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۴- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۵- رجوع کنید به مصدر سابق ص ۱۸۳.

۸۶- صحیح مسلم (شرح نووی) - کتاب فضائل الصحابه - باب من مناقب علی ج ۱۵ ص ۱۷۴.

این چیزی است که نووی از حدیث ، استنباط کرده ولی درحقیقت نمی خواهداعتراف به منزلت علی و نقش ویژه اش بنماید.

همان _ ج ۱۵ ص ۱۷۶.

۸۹- همان _ ج ۱۵ ص ۱۷۹.

۹۰- همان _ ج ۱۵ ص ۱۸۱.

۹۱- ص _ حیح بخاری _ کتاب فضائل الصحابه _ باب مناقب الامام علی _ ج ۵ ص ۲۲ ب ۹. و رجوع کنبه سنن ابن ماجه _ ج ۱ _ ص ۴۴ ح ۱۱۹.

۱۸۲۶۹۲

۹۲- رجوع ک _ نید صحیح مسلم _ کتاب الایمان _ ج ۱ ص ۸۶ ح ۱۳۱ و ترمذی _ کتاب المناقب _ ج ۵ ص ۶۳۵ ح ۳۷۱۷ و فتح الباری _ ج ۷ ص ۵۷ ۹۳- م _ س _ ند احمد بن حنبل _ ج ۱ ص ۸۴ _ سیوطی گفته است این حدیث , متواتر است _ خصائص النسائی ص ۹۹ ح ۸۲ ب ۲۷ و ترمذی _ ج ۵ ص ۶۳۳ ح ۳۷۱۷ .

۹۴- فتح الباری _ ج ۷ ص ۵۷ _ الاصابه _ ج ۲ ص ۵۰۷ شماره ۵۶۸۸.

۹۵- همان _ ج ۷ ص ۶۰.

۹۶- مصدر سابق ج ۷ ص ۶۰ و در ص ۵۷ ابن حجر گوید : مردم درباره علی , سه گروه شدند : اهلسن _ ت و م _ بتدعین از خوارج و دشمنانش از بنی امیه و پیروانشان .

پس اهل سنت به نشر فضایلش پرداختند و بدینسان , ناقلین فضایلش زیاد شدند چرا که مخالفینش بسیار بودند, و گرنه فضایل هر چهار خلیفه اگر به میزان عدالت سنجیده شود, خارج از قول اهل سنت نخواهد بود.

ای _ ن _ س _ خ _ ن _ اب _ ن _ ح _ ج _ ر _ ه _ د _ ف _ ی _ جز تردید در نصوصی که امام علی را ویژگی می بخشد, ندارد و می خواهد خواننده را متوجه کند که علی هیچ مزیتی بر سه خلیفه دیگر ندارد .

وانگهی وقتی گروهی _ ای _ م _ ر _ دم _ را در ب _ ا _ ره _ علی معرفی می نماید, شیعیان را کاملاً نادیده می گیرد و آنها را منحصر در خوارج و اهل سنت و بنی امیه می داند! و قطعاً این سخن تصادفی نیست .

۹۷- فتح الباری _

۹۹- رجوع کنید به صحیح مسلم - ج ۴ ص ۱۸۷۴ ح ۳۷ روایت منحصرمی کند سفارش رسول خدا را به کتاب خدا و لا غیر.

۱۰۰- حاکم در مستدرک نیز آن را آورده است - ج ۱ ص ۹۳ - وموطا مالک - ج ۲ ص ۸۹۹ ح ۳.

۱۰۱- در گفتگوهائی که با بزرگان قوم داشتم، آنان را جاهل به حدیث عترت می یافتم، و همه آنرا رد می کردند و وقت می متوجه می شدند که این حدیث در صحیح مسلم - ج ۴ ص ۱۸۷۴ ح ۳۷.

روایت شده، شگفت زده می شدند و انگشت حیرت به دندان می گرفتند.

۱۰۲- از این احادیث، سخن رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - است که می فرماید: اسلام هـم چنان عزت خواهد داشت تا دوازده خلیفه... می فرماید: این امر (دین) تمام نمی شود تا اینکه دوازده خلیفه در میان آنان باشد.

رجوع کنید به صحیح مسلم، کتاب الاماره - ج ۳ ص ۱۴۵۳ ح ۷ و بـه صحیح بخاری - کتاب الاحکام - باب ۵۱ ج ۹ ص ۱۰۱ و همچنین به کتاب تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰.

۱۰۳- رجوع کنید به شرح العقیده الطحاویه ص ۴۸۸ و فتح الباری - ج ۱۳ ص ۱۷۹ - ۱۸۳ آخر کتاب الاحکام.

صحیح مسلم، شرح نووی ج ۱۲ ص ۲۰۱ و همانا اهل سنت ایمان و اعتقاد به این دوازده تنرا از اصول اعتقاد دانستند.

۱۰۴- ائمـه اهل بیت که مقصود حضرت رسول است و اهل سنت تحت تاثیر سیاست، آنان را نادیده گرفتند عبارت اند از:
امام علی بن ابی طالب - امام حسن بن علی

— امام حسین بن علی — امام علی بن الحسین زین العابدین — امام محمد بن علی الباقر — امام جعفر بن محمد الصادق — امام موسی بن جعفر الکاظم — امام علی بن موسی الرضا — امام محمد بن علی الجواد — امام علی بن محمد الهادی — امام حسن بنعلی العسکری و امام مهدی منتظر.

سیره این امامان را در کتابهای: اعیان الشیعه سید محسن امین و حیاة الائمة باقر شریف القرشی و س—ی—ره ائم—ه اث—ن—اع—شر نوشته هاشم معروف الحسینی و تاریخ اسلامی، مطالعه کن.

و همانا آقایان در کتابهای تاریخ، این امامان را تجاهل می کنند یا از آنها به سرعت می گذرند.

رجوع کنید به کاملابن اثیر و البدایه و النهایه.

۱۰۵- فتح الباری — ج ۶ — ص ۱۵۱.

۱۰۶- همان — ج ۶ ص ۱۵۱.

۱۰۷- همان ج ۶ ص ۱۵۱.

۱۰۸- درباره اختلاف در میراث رسول خدا، به تفصیل رجوع کن به کتاب البدایه و النهایه ابن اثیر و کتاب فدک فی التاریخ نوشته سید باقر صدر.

۱۰۹- بخاری — کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه — ج ۹ ص ۱۳۲ — ۱۳۳ باب ۲۱.

۱۱۰- ب—ه تاریخ حادثه صفین در کتابهای تاریخ مراجعه کن.

و همچنین ملل و نحل ابن حزم و ملل و نحل شهرستانی و العواصم من القواصم ابن عربی.

۱۱۱- ن—س—ائی در سال ۳۰۳ هجری بدست اهل شام به شهادت رسید.

رجوع کنید به وفيات الاعیاناب—ن—خ—لکان.

نسائی کتابی را در فضایل امام علی نوشت و آن را خصائص نامید و همین کتاب باعث قتلش شد.

رجوع کنید به کتاب خصائص.

۱۱۲- رجوع کنید به کتاب البدایه و النهایه و فتاوی ابن تیمیه ج ۳ — ص ۴۱۱ و عواصم من القواصم و ت—اریخ ابن

خلدون .

عقاید قوم بر این است که صحابه را جز به خیر یاد نکنند .

ابن حزم گوید : قطعاً همه صحابه اهل بهشت اند.

اسفرائینی گوید : آنچه اهل سنت بر آن اجماع دارند، این است که باید هر کسی نام صحابه را خوب بداند و عدالت را برایشان ثابت بشمارد و هیچ ناسزائی به آنان نگوید و آنها را ستایش کند.

ابن ابی زرع - عراقی گوید : اگر دیدی شخصی را که به یکی از صحابه رسول خدا (ص) توهین می کند، پس بدان که او ملحد و زندق است .

بی گمان خواسته این قوم ، همین است که مردم را از توهین کردن به امثال معاویه و دیگر منافقین که در صحابه رخنه کردند، نیز منصرف کنند و آنها را بترسانند.

۱۱۳- رجوع کنید به فتاوی ابن تیمیه - ج ۳ - ص ۴۱۰.

۱۱۴- همان - ج ۳۵ .

۱۱۵- رجوع کنید به بخاری - کتاب المغازی - باب قتل ابی جهل - ج ۵ ص ۹۵.

۱۱۶- فتح الباری - ج ۷ - ص ۲۳۷.

۱۱۷- همان - ج ۷ ص ۲۳۷.

۱۱۸- در ای بن ب - خش از کتاب مؤلف روایاتی را که در کتب اهل سنت در مورد رفتار جنسی رسول اکرم (ص) آمده است - مورد بررسی قرار داده است و ثابت کرده است که اینها ساخته و پرداخته واع - ظان درباری است که می خواسته اند رفتار حاکمان و خلفای جور را توجیه کنند ولی ما بدلیل این که تکرار آن سخنان هم ممکن است هتک مقام رفیع رسالت و ولایت عظمی باشد بخش زیاد از آن را حذف کردیم - مترجم - .

۱۱۹- ب - خ - اری و غی - ر آن روایات - ی در مورد افراط آن حضرت در شهوت جنسی در کتابهای نکاح ص - ح - ی - ح - ب - خ - اری و فتح الباری و صحیح مسلم آورده اند

که در متن عربی کتاب آورده شده ولی بدلیل استهجان پیش از اندازه آنها را حذف نمودیم - مترجم .

۱۲۰- ص- حیح بخاری - ج ۵ ص ۱۶۸ باب غزوه خیبر, فتح الباری - ج ۷ - ص ۳۷۸ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۴۷ ح ۱۳۶۵ .

۱۲۱- صحیح بخاری - کتاب مناقب الانصار ج ۳ ص ۲۰۵, فتح الباری - ج ۷ ص ۱۵۷ .

۱۲۲- بخاری - باب تزویج النبی (صلی الله علیه و آله) عائشه ج ۵ ص ۷۱ و ج ۷ ص ۷۲ فتح الباری - ج ۷ - ص ۱۷۹ .

۱۲۳- بدایه و نهایه ابن کثیر - ج ۷ - ص ۱۴۴ .

۱۲۴- بخاری - باب فضائل عایشه - ج ۵ ص ۳۷ فتح الباری - ج ۷ ص ۸۶ .

۱۲۵- م- ت- ن بعضی از این روایات در اصل عربی آمده است که ما به دلیل استهجان بیش از حد آنها در ترجمه حذف کردیم .

۱۲۶- رجوع کنید به کتاب مان : فقه الهزیمه , بخش شخصیت حضرت رسول .

۱۲۷- ص- ح- ی- ح- مسلم - ج ۱ ص ۲۴۹ ح ۳۰۹ , شرح النووی - ج ۳ ص ۲۱۷ و سنن ابی داود - ج ۱ ص ۵۶ ح ۲۱۹ .

۱۲۸- فتح الباری - ج ۹ - ص ۲۶۰ .

۱۲۹- همان - ج ۹ ص ۲۶۰ .

۱۳۰- همان - ج ۷ ص ۳۷۹ .

۱۳۱- همان - ج ۷ ص ۱۷۹ .

۱۳۲- البدایه والنهایه - ج ۷ ص ۱۴۴ .

۱۳۳- به بخش بعدی رجوع کن .

۱۳۴- رجوع کنید به کتابمان فقه الهزیمه .

۱۳۵- صحیح مسلم - مقدمه ج ۱ ص ۱۵ .

۱۳۶- همان ج ۱ ص ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۲ .

۱۳۷- همان ج ۱ ص ۱۵ و ۱۷ و ۲۰ و ۲۲ .

۱۳۸- ص-ح-ی-ح-م-سلم ج ۱ ص ۲۰, همواره اهل سنت مسائلی را راجع به رجعت , به شیعیان نسبت می دهند که هدفشان وادار ساختن مسلمین به دشمنی با

ایشان و کوچک کردن عقایدشان است , از جمله مسلم از سفیان نقل می کند که رافضه _ یعنی شیعه _ معتقدند که علی در ابرها است و روزیخ_واه_د باز گشت و او از همان جا _ از بالای ابر _ شیعیان را رهبری کرده و فرمان می دهد !! البته رج_ع_ت را گ_روه_ی از ش_ی_ع_ی_ان م_ی_پ_ذیرند ولی نه به این معنی که آقایان گفته اند, و الانجای بحثش نیست .

۱۳۹- صحیح مسلم ج ۱ / ۲۲ .

۱۴۰- صحیح مسلم ج ۱ / ۲۲ .

۱۴۱- تهذیب التهذیب .

۱۴۲- همان _ ج ۲ ص ۱۰۳ .

۱۴۳- چگونه بخاری که به شرق و غرب سفر می کرده و شهرها و دهات را زیر پامی گذاشته تا یک ح_دی_ث از رسول الله بدست آورد, آنهم از کسانی که با مشقت زیاد بدنها دسترسی پیدا می کرده و بین آنان و پیامبر, مانند زمین و آسمان فاصله دارد تا جایی که روزی یک نفر رادید که حتی در بارهمرکب سواریش نیز دروغ می گوید, چگونه این همه تلاش می کند ولی از جعفر بن محمد که بین او و رسول الله ف_قط چهار نفر قرار دارند (محمد الباقر _ علی بن الحسین _ حسین بن علی و علی بن ابی طالب) و ه_ر_پ_نچ نفر بزرگان زمان خود بودند که از همه مردم برتری داشتند, روایت نقل نمی کند, بلکه تعمد در ترک روایتش دارد.

ح_ال_ای_ن_س_ؤال مطرح است : بخاری که اینقدر دقت در نقل حدیث داشته , و اینقدر خود را پارسامی داند, چرا از ائمه اهل بیت , هیچ نقل نکرده است ؟

! ۱۴۴- تهذیب التهذیب ابن حجر _ ج ۸ ص ۷۰ _ ۷۴ و میزان الاعتدال ذهبی ج ۳ ص ۲۷۳ .

۱۴۵- تهذیب التهذیب .

۱۴۶- مصدر سابق .

بخاری

و یحیی بن معین و ابن حنبل او را تضعیف کرده اند.

۱۴۷- تهذیب التهذیب - ج ۲ ص ۱۰۳.

۱۴۸- رجوع ک- ن- ی- د به کتب رجال و علم الحدیث .

جالب است که بیشتر روایتشان, تبهکار و فاسق بودند.

۱۴۹- مصادر سابق .

۱۵۰- رجوع ک- نید به هدی الساری , مقدمه فتح الباری در شرح بخاری که بسیاری از نمونه های انتقاد به بخاری را آورده و ابن حجر از راه منطقی توجیه !, از آنها دفاع کرده است .

۱۵۱- ص- ح- ی- ح- م- س- ل- م - کتاب الاماره - باب وجوب طاعه الامراء - ج ۳ ص ۱۴۶۵ بخاری - کتاب الاحکام - ج ۹ ص ۷۷.

۱۵۲- همان - ج ۳ ص ۱۴۶۶ ح ۱۸۳۵ .

۱۵۳- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۷۱ ح ۱۸۴۱ .

۱۵۴- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۷۱ ح ۱۸۴۲ .

۱۵۵- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۷۴ ح ۱۸۴۶ .

۱۵۶- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۷۷ ح ۱۸۴۹ .

۱۵۷- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۸۰ ح ۱۸۵۲ .

۱۵۸- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۸۰ ح ۱۸۵۳ .

۱۵۹- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۸۰ ح ۱۸۵۴ .

۱۶۰- صحیح مسلم - ج ۳ ص ۱۴۸۱ ح ۱۸۵۵ .

۱۶۱- رجوع کنید به کتابمان : عقائد السنه و عقائد الشيعه .

۱۶۲- بخاری - ج ۹ ص ۱۹.

۱۶۳- رجوع کنید به کتابمان : شهداء الراى فى التاريخ الاسلامى , السيف والسياسه ص ۱۹۱.

۱۶۴- رجوع کنید به بخش قرآن در همین کتاب .

۱۶۵- رجوع کنید به کتب تراجم .

۱۶۶- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات در همین کتاب ص ۱۸۳.

۱۶۷- رجوع کنید به مصدر سابق .

۱۶۸- رجوع کنید به مصدر سابق .

۱۶۹- رجوع کنید به مصدر سابق .

۱۷۰- رجوع کنید شرح حال ابن شهاب زهری در وفيات الاعیان ابن خلکان _ ج ۴ ص ۱۷۷

شماره (۵۶۳) و سایر کتب تراجم .

۱۷۱- تهذیب التهذیب , میزان الاعتدال .

۱۷۲- مصدر سابق .

۱۷۳- تهذیب التهذیب , ج ۴ / ۱۱۴ - ۱۱۵ .

۱۷۴- تذکره الحفاظ _ ج ۱ ص ۲۰۵ .

۱۷۵- رجوع کنید به کتاب العقیده الواسطیه ابن تیمیه ص ۲۳۶ که در مصر .

کثیرالانتشار است و به رایگان پخش می شود.

۱۷۶- شرح العقیده الطحاویه ص ۴۶۸ چاپ دار الفکر و این کتاب یکی از مشهورترین کتابهایی است که در میان مسلمانان مصری پراکنده است .

۱۷۷- مصدر سابق _ ص ۴۶۸ .

۱۷۸- رجوع کنید به کتاب السنه احمد بن حنبل و عقیده اهل السنه ابن حنبل .

۱۷۹- الاصابه فی تمییز الصحابه _ ج ۱ ص ۷ .

۱۸۰- مصدر سابق ج ۱ ص ۷ و ۹ .

۱۸۱- مصدر سابق ج ۱ ص ۷ و ۹ .

۱۸۲- مصدر سابق ج ۱ ص ۷ و ۹ .

۲۸۰۶۱۸۳

۱۸۳- رجوع کنی د به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات ص ۱۸۳ همین کتاب و کتاب السیف والسیاسه ص ۱۱۵ .

۱۸۴- رجوع کنید به بخاری , کتاب الاعتصام بالکتاب والسنه _ ج ۹ ص ۱۲۴ - ۱۲۵ روشن است از اینروایت که معاویه خط فقهی و سیاسی امت را ترسیم نموده است , چنانکه مشخص کرده که طایفه رس _ تگاری , همان اهل علم اند , چنانکه بخاری یادآور شده و اجتماعشان بر این است که در عصر عباسی ب _ وده اس _ ت .

ح _ ال م _ علوم نیست مقصود از اهل علم , همان اهل علمی است که در دوران بنی امیهب _ و دند یا بنی عباس ؟

واینکه طائفه رستگار شده را منحصر در اهل علم می دانند همچنان که فرق هنجاییه را نیز مشخص کرده اند به خاطر این است که راهی پیدا کرده و روایاتی را بتراشند که معاویها جزء فقها قرار دهند.

۱۸۵- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات .

۱۸۶- رجوع کنید

به هدی الساری مقدمه فتح الباری .

۱۸۷- رجوع ک_ن_ید به مسند احمد بن حنبل .

و همانا در روایات مسند بن حنبل نیز، تشکیک میکنند ! ۱۸۸- رجوع کنید به بخش بزرگ جلوه دادن شخصیات .

۱۸۹- بخاری _ کتاب الفتن و باب الحوض _ ج ۹ ص ۵۸.

۱۹۰- مصدر سابق _ ج ۹ ص ۵۹.

۱۹۱- رجوع کنید به حاشیه صحیح مسلم _ چاپ استانبول و ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری _ ج ۹ ص ۳۴۰.

۱۹۲- کتاب الفتن _ صحیح بخاری _ ج ۵ ص ۱۵۹ _ ۱۶۰.

۱۹۳- العقیده الطحاویه ص ۴۷۳ _ ۴۸۸ ط الفکر.

۱۹۴- العقیده الواسطیه ص ۲۴۲.

۱۹۵- شرح العقیده الواسطیه ص ۲۴۴.

۱۹۶- حاکم در مستدرک ج ۱ ص ۹۶, مسند احمد ج ۴ ص ۱۲۶.

۱۹۷- بخاری _ کتاب فضائل الصحابه _ باب فضل ابی بکر ج ۵ ص ۵.

۱۹۸- همان ج ۵ ص ۱۸ و ص ۹.

۱۹۹- همان ج ۵ ص ۱۸ و ص ۹.

۲۰۰- رجوع کنید به کتاب السنه و مکانتها فی التشريع الاسلامی , نوشته سباعی , و همچنین کتاب ابوهریره راویه الاسلام , نوشته عجاج .

و کتاب ابوهریره و اقلام الحاقدين .

اینها کتابهایی است که به خاطر ردبر کسانی که متعرض روایات پیامبر شده اند, نوشته شده است .

۲۰۱- صحیح مسلم _ ج ۱ ص ۹ ح ۱ _ (۱) (المقدمه) و ص ۱۰ ح ۴ _ (۴) (المقدمه) و ص ۱۰ ح ۲ _ (۲).

۲۰۲- رجوع کنید به بخاری _ کتاب النکاح _ باب ذب الرجل عن ابنته ج ۷ ص ۴۷ .

وصحيح مسلم _باب فضائل فاطمه ج ٤ ص ١٩٠٢ ح ٩٣ .

٢٠٣- مصدر سابق ج ٤ ص ١٩٠٣ ح ٩٥ , صحيح بخارى ج ٤ ص ١٠١ .

٢٠٤- صحيح مسلم _ ج ٤ ص ١٩٠٣ ح ٩٦ .

٢٠٥- فتح البارى _ ج ٩ _ ص ٢٧٠ .

٢٠٦- مسند

احمد - ج ۲ (مسند الامام علی) ج ۱ ص ۹۱.

۲۰۷- سنن ترمذی ج ۱ ص ۱۹۳ ح ۱۱۴ .

۲۰۸- مصدر سابق ج ۱ / ۲۴۷ ح ۱۷ , صحیح بخاری ج ۱ ص ۴۵ و ۵۵ - ۵۶.

۲۰۹- مسند احمد - ج ۱ ص ۱۱۴ و ص ۹۵ و ص ۱۲۴.

۲۱۰- بخاری - باب کتابه العلم ج ۱ ص ۳۸ و باب فکاک الاسیر ج ۴ ص ۸۳, مسند احمد.

۲۱۱- بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر ج ۵ ص ۱۱.

۲۱۲- بخاری - باب فضائل علی ج ۵ ص ۲۲.

۲۱۳- مصدر سابق ج ۵ ص ۲۴.

۲۱۴- مصدر سابق و همچنین کتاب الفرائض ج ۸ ص ۱۸۵ - ۱۸۶ - باب ۳ - کتاب الاعتصام بالکتاب وال - سنه ج ۹ ص ۱۲۱

/ باب ۵, کتاب النفقات - باب ۳ - ترمذی , کتاب السیر ج ۴ ص ۱۵۸ ح ۱۶۱۰ .

مسند احمد ج ۱ ص ۴۹.

۲۱۵- بخاری - کتاب فضائل الصحابه - باب فضائل ابی بکر ج ۵ ص ۹.

۲۱۶- احمد بن حنبل نقل می کند: از عبدالرحمن بن عوف سؤال شد: چطور شد که باعثمان بیعت ک - ردید و با علی

نکردید؟

گفت: من گناهی نداشتم .

من اول از علی شروع کردم و به او گفتم: باتو بیعت می کنم بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره ابوبکر و عمر .

گفت: تا آنجا که بتوانم .

سپس بر ع - ث - م - ان عرضه داشتم , او فوراً پذیرفت .

(مسند احمد - ج ۲) لازم به ذکر است که عثمان نه تنها بهس - ن - ت - ش - یخین عمل نکرد که حتی بر کتاب خدا و سنت

رسولش نیز خروج نمود و با آنها مخالفت ورزید. رجوع کن به رویدادی که عثمان را از میان آن شش نفر برای خلافت

برگزید.

۵۶۴۹ و ۴۶۵۰، رجوع کـ نید به العقیده الطحاویه ، شرحالعقیده الطحاویه : ص ۴۸۹.

۲۱۸- ترمذی _ ج ۵ ص ۶۴۸، ابو داود ج ۴ ص ۲۱۲ ح ۴۶۴۹ .

۲۱۹- مصدر سابق _ ج ۵ ص ۶۴۷.

۲۲۰- بخاری ج ۵ ص ۱۰ و ج ۹ ص ۶۹ و مسلم کتاب فضائل الصحابه _ باب فضائل ابی بکر و مناقب عمرو عثمان ج ۴ ص ۱۸۶۸ ح ۲۹ .

۲۲۱- صحیح مسلم _ کتاب صفه القیامه و الجنه و النار ج ۴ ص ۲۱۷۰ ح ۷۵ .

۲۲۲- مصدر سابق ج ۴ ص ۲۱۷۰ ح ۷۶ و ص ۲۱۷۱ ح ۷۷ .

۲۲۳- بخاری _ باب مناقب عمر ج ۵ ص ۱۶ .

۲۲۴- بخاری ج ۶ ص ۶۹ صحیح مسلم ج ۴ ص ۲۱۹۴ ح ۵۸ .

۲۲۵- طبری _ ج ۲، سیره نبویه ابن هشام کنز العمال _ ج ۵ .

۲۲۶- بخاری ج ۵ ص ۷ _ کتاب فضائل الصحابه _ باب فضل ابی بکر.

۲۲۷- فتح الباری _ ج ۷ ص ۲۱ .

۲۲۸- بخاری _ ج ۵ ص ۴ _ کتاب فضل ابی بکر.

۲۲۹- فتح الباری _ ج ۷ _ ص ۷ و ۲۱ .

۲۳۰- مصدر سابق ج ۱ ص ۴۴۲ _ ۴۴۳ .

۲۳۱- مصدر سابق ج ۱ ص ۴۴۲ _ ۴۴۳ .

۲۳۲- اب ن م _ عین در باره فلیج گوید: ثقہ نیست .

احمد گوید: او معتقد به عقاید صفریه از خوارج بود .

عکرمه را ابن عمر تکذیب کرده و همچنین ابن المسیب و یحیی بن سعید و ابن سیرین ، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۹۳ _ ۹۷ و ص ۳۶۵ .

۲۳۳- ترمذی ج ۵ _ ح ۳۷۳۲ _ کتاب المناقب ، مسند احمد _ ج ۱ _ ص ۱۷۵ .

۲۳۴- بخاری - ج ۵ ص ۶ - باب فضل ابی بکر.

۲۳۵- رجوع کنید به کتابمان السیف و السیاسه فی الاسلام ص ۱۲۹.

و همچنین به بیوگرافی عمرو بن العاص در کتب تراجم

طبقات ابن سعد _ ج ۳ ص ۳۲.

۲۳۶- بخاری _ ج ۵ ص ۶ _ کتاب فضل ابی بکر.

۲۳۷- مسلم _ ج ۴ ص ۱۸۵۷ ح ۱۳ _ کتاب فضائل الصحابه _ باب من فضائل ابی بکر.

۲۳۸- بخاری _ ج ۵ ص ۶ باب فضل ابی بکر.

۲۳۹- بخاری _ ج ۵ ص ۱۴ _ کتاب فضائل الصحابه _ باب مناقب عمر بن الخطاب .

۲۴۰- رجوع کنید به کتابمان السیف و السیاسه .

و سایر کتابهای تاریخی طبری _ ج ۳ ص ۲۱۸ _ ۲۲۳ .

۲۴۱- به کتب تاریخ مراجعه کن .

تاریخ طبری _ ج ۳ ص ۲۱۰.

۲۴۲- کتابهای سیره و تاریخ را مطالعه کن .

تاریخ طبری _ ج ۳ ص ۴۳۳ و کنز العمال _ ج ۵ ح ۱۴۱۷۸ .

۲۴۳- رجوع کنید به کتابمان السیف و السیاسه .

۲۴۴- بخاری _ ج ۵ ص ۱۲ _ باب مناقب عمر.

۲۴۵- مصدر سابق _ ج ۵ ص ۱۳.

۲۴۶- رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد .

و کتابمان فقه الهزیمه .

۲۴۷- بخاری _ ج ۵ ص ۹ _ باب فضل ابی بکر.

۲۴۸- رجوع کنید به تاریخ عمر بن الخطاب ابن الجوزی ص ۱۴۴ _ طبقات ابن سعد _ ج ۲ _ ص ۳۳۹ .

ع-م-ر-ه-مواره می گفت : فهمیده ترین ما در احکام علی است .

سعید بن مسیب گوید: عمر می گفت : خداوند مرا در مشکله ای نیاندازد که ابوالحسن با من نباشد.

۲۴۹- رجوع کنید به تاریخ الخلفاء سیوطی و سایر کتب تاریخ .

۲۵۰-ع_مر بزرگان اصحاب را به بهانه مشورت , تحت نظر قرار داده بود .

گویانگیزه های دیگریه_م_ب_رای ای_ن_ک_ار داشته است .

به کتاب تاریخ عمر نوشته ابن الجوزی و سایر کتب تاریخ مراجعه کنید.

۲۵۱- بخاری _ج ۵ ص ۱۴ _باب مناقب عمر.

۲۵۲- مصدر سابق _

ج ٥ ص ١٣.

٢٥٣- مسلم - ج ٤ ص ٢١٦٨ ح ٧٠ - كتاب صفه القيامة والجنه والنار - باب تحريش الشيطان .

٢٥٤- بخارى - ج ٥ ص ١٥ - باب مناقب عمر.

٢٥٥- فتح البارى - ج ٧ - ص ٤١.

٢٥٦- صحيح مسلم - ج ٤ ص ١٨٦٥ ح ٢٤ - كتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل عمر بن الخطاب .

٢٥٧- فتح البارى - ج ١ / ٤٠١.

٢٥٨- صحيح مسلم - ج ٤ ص ١٨٦٥ ح ٢٥ - فضائل عمر.

٢٥٩- صحيح مسلم - ج ٤ ص ١٧٠٩ ح ١٨ - كتاب السلام .

٢٦٠- مصدر سابق - ج ٤ ص ١٧٠٩ ح ١٧ , حاشيه ارشاد السارى لشرح البخارى - ج ٨ ص ٤٧٥.

٢٦١- مصدر سابق - ج ٤ ص ١٧٠٩ ح ١٧ , حاشيه ارشاد السارى لشرح البخارى - ج ٨ ص ٤٧٥.

٢٦٢- فتح البارى - ج ٨ ص ٤٣١ .

٢٦٣- مسلم - ج ٤ ص ١٨٦٦ ح ٣٦ - كتاب فضائل الصحابه - باب من فضائل عثمان .

٢٦٤- بخارى - ج ٥ ص ١٨ - كتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عثمان .

٢٦٥- فتح البارى - ج ٧ - ص ٤٧.

٢٦٦- مستدرک حاکم - ج ٤ ص ٤٨.

٢٦٧- مستدرک حاکم - ج ٤ ص ٤٨.

٢٦٨- ٦ - تلخيص المستدرک - ج ٤ ص ٤٨.

٢٦٩- بخارى - ج ٥ ص ٣١ - كتاب فضائل الصحابه - باب مناقب عمار و حذيفه .

٢٧٠- بخارى - ج ٥ ص ٣٣ - ٣٤ - كتاب فضائل الصحابه - باب مناقب بلال .

٢٧١- بخارى - ج ٥ ص ٣٣ - ٣٤ - كتاب فضائل الصحابه - باب مناقب بلال .

۲۷۲- مصدر سابق - ج ۵ ص ۳۳ و مسلم - ج ۴ ص ۱۹۱۰ - کتاب الفضائل - باب من فضائل بلال .

۲۷۳- مصادر گذشته , صحیح مسلم

— ج ۴ ص ۱۹۳۸ و ۱۹۲۷ و ۱۹۴۵.

۲۷۴- ای-ن درگ-ی-ری در ایام خلافت ابوبکر بود که بلال قبول نکرد پس از وفات رسول خدا، برایدی-گ-ری اذان ب-گ-وید، و تصمیم بر ترک مدینه گرفت ولی ابوبکر می خواست او را منع کند .

مانندچ-ن-ین حدیثی دلالت دارد بر این که اصحاب امام، موضع گیری های خاصی نسبت به ابوبکر و عمردارن-د .
ب-ه کتابهای تاریخ مراجعه کن .

و به کتاب فتح الباری-ج ۷- ص ۹۹ و طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۳۶.

۲۷۵- به کتابمان العقل المسلم بین اغلال السلف و اوهام الخلف مراجعه کن .

۲۷۶- به کتابمان شهداء الراى فى التاريخ الاسلامى مراجعه کن .

۲۷۷- اخيرا کتابهایی منتشر شده که نخستین کتاب حدیث شیعیان ، یعنی کافی را خلاصه کرده و اح-ادی-ث ض-عیف و ساختگی را برطرف نموده است .

و همچنین کتابی منتشر شده که من لای-ح-ض-ره الفقیه یعنی دومین کتاب شیعیان را خلاصه و بازسازی نموده است .
به هر حال فقهای شیعه کتابهای زیادی در این زمینه نوشته اند.

۲۷۸- بخاری ج ۹ ص ۱۹ در باب حکم المرتد و المرتده چنین آورده است : بعضی از ملحدین را نزدع-ل-ی آوردن-د، و ع-لی آنانرا سوزاند .

پس به ابن عباس خبر دادند .

او گفت : اگر من به جای علی ب-ودم ، هرگز چنین کاری را نمی کردم چرا که پیامبر (ص) نهی کرد از این که مردم را به عذابی که خدا آنانرا به آن عذاب می کند، گرفتار کنیم ! ولی آنها را به قتل می رساندم چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) گفته است : هر که دینش را ت-ب-دی-ل کند (مرتد شود) او را بکشید. احمد بن حنبل نیز در مسندش ، ج ۱ ، ص ۲۱۷ نقل کرده است .

روشن

است که با این روایت می خواهند امام علی را از زبان ابن عباس بگویند و محکوم کنند، وانگهی در فقه و علم علی تشکیک و تردید نمایند .

آیا معقول است که علی علیه السلام حکمرواشی را که پیامبر صادر کرده است نداند؟

و آیا معقول است که ابن عباس ، از علی اعلم باشد؟

! ۲۷۹- اهل سنت شخصیت کاذبی را تحت عنوان عبدالله بن سبا تراشیدند که یهودی الاصل است و او را بَشَیْ شعیب نام می‌دهند تا بدینسان تاریخ تشیع را زیر سؤال برده و ایده شان را محکوم نمایند .

و تا امروز نیز این قوم ، ابن سبا را به شیعیان وابسته می دانند ! رجوع کنید به کتاب السبئیة السبئیون .

۲۸۰- رجوع کنید به کتاب النص والاجتهاد تالیف مرحوم سید عبدالحسین شرف الدین .

۳۰۳۶۲۸۱

۲۸۱- هر مرجعی دارای نمایندگانی در سراسر مناطقی است که شیعیان در آنجا دیده می شوند .

و هر مرجعی نیز دارای یک رساله عملیه است که مسائل مربوط به عبادات و معاملات را در آن گردآوری نموده اند .

و این رساله ها تقریباً به یکدیگر شباهت دارند جز در برخی از مسائل که مورد اختلاف است خصوصاً مسائل مستحدثه مانند ربا و بانکداری .

۲۸۲- فقهای شیعه قائل به تحریم تنباکو نیستند ولی این فتوا تحت شرایط خاصی در سال ۱۸۹۱ میلادی صادر شده که میرزای شیرازی (قدس سره) به خاطر کوبیدن منافع که شرکت انگلیسی که حق استثمار تنباکوی ایران به مدت پنجاه سال تمام به آن شرکت واگذار شده بود، این فتوا را صادر کرد و فرمود: استعمال تنباکو حرام و به منزله محاربت با امام زمان سلام الله علیه است ۲۸۳- این حق قانونی پس از تظاهرات و درگیری های

زیادی رخ داد که تحت فشار فقها و ملت، م_ظ_ف_رال_دین شاه مجبور به پذیرش قانون اساسی شد و در روز ۱۵/۸/۱۹۰۶ میلادی فرمان قانون اساسی صادر شد و مذهب شیعه را مذهب رسمی دولت اعلام کرد.

۲۸۴- رجوع کنید به الملل و النحل - ج ۱ ص ۳۰.

۲۸۵- رجوع کنید به روایات وارده در باره حکام .

۲۸۶- صحیح مسلم - ج ۱۴۵۲/ و ۱۴۵۳ ح ۵، ۷، ۸ - کتاب الاماره - باب الناس تبع لقریش .

۲۸۷- رجوع کنید به شرح العقیده الطحاویه ص ۴۹۳.

۲۸۸- اه_ل_ب_یت چنانکه در روایات آمده است، عبارتند از: علی، فاطمه، حسن، حسین و نه امام از ذریه حسین سلام الله علیهم .

۲۸۹- از ای_ن_اح_ادی_ث_اس_ت : هر که به اندازه یک وجب با جماعت اختلاف داشته باشد، و بمیرد، م_ر_گ_ش مرگ جاهلیت است، و هر که بمیرد و در گردنش بیعت نباشد، مرگش، مرگ جاهلیت است .

و هر که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است .

در اینجا پیامبر بینام_ام و جاهلیت، به عنوان دو طرف مخالف یکدیگر، مرتبط ساخته است، یعنی هر که پیروی از امام ک_ن_د، داخل در م_ح_ی_ط_اس_لام_اس_ت و ه_ر_ک_ه_پ_ی_روی نکند، داخل در دایره جاهلیت است، گ_وی_ای_پيامبر امام را ملاک قرار داده است که تنها پیروی از او، پیروی از اسلام است .

و از این روایت، م_علوم می شود که مقصود، حاکمان نیستند، چنانکه اهل سنت ادعا می کنند، زیرا حاکمان خود در راس جاهلیت قرار داشتند، بلکه مقصود امام شرعی معصوم است که ائمه منحصر می شود در امامان دوازده گانه .

سوره عنکبوت - آیه ۱۴.

۲۹۰- ۲۹۱- سوره بقره - آیه ۲۵۹.

۲۹۲- سوره کهف - آیه ۹۸ - ۹۴.

-۲۹۳

سوره کهف - آیه ۲۴.

۲۹۴- رجوع کنید به سوره توبه , فتح و صف .

۲۹۵- م_ط_لب را به تفصیل در کتابهایمان : حرکت اسلامی در مصر, تشیع در مصر, مصر و ایران و نبرد امنیت و سیاست دنبال کنید.

۲۹۶- در سالهای ۱۹۸۷ و ۸۸ و ۸۹ شیعه دچار ضربه های توان فرسائی شد.

۲۹۷- اح_زاب و گ_روه_ه_ای_اس_لامی در مصر, هر ساله تعداد زیادی ویزای حج و عمره از سفارت ع_رب_س_ت_ان دریافت می دارد در حالی که امروزه نرخ حج سیاحتی, بیش از پنج هزار جنیه مصری است .

۲۹۸- در م_ص_رب_یش از هفتاد طریقت صوفیگری معروف , غیر از طریقت های ناشناس وجود دارد.

ب_رخ_ی از آن_ان , در ب_ع_ض_ی از ن_ظراتشان باشیعیان توافق دارند .

بهر حال بیش از ده میلیون نفر طرفدار صوفیان هستند.

۲۹۹- ی_ک_ی از ت_همت هایی که به ما زدند و ما را دستگیر کردند و رژیم , ما را بعنوان گروه شیعی خ_م_ینی قلمداد می کرد, این بود که می گفتند مامی خواهیم طبق روال انقلاب اسلامی , رژیم رادر مصر, تغییر دهیم .

۳۰۰- س_ازم_ان امنیت معتقد بود که ایران پشت سر گروه های اسلامی است , و رویدادها و حوادث عکس این تصور را به اثبات رساند .

رجوع کنید به کتابمان مصر و ایران .

۳۰۱- م_س_اف_رت_ه_ایم به خارج از کشور بویژه ایران , و برخوردیم با شخصیتهای مختلف شیعیان , برس_رم_ای_ه_ف_ک_ری_م_اف_زود و مرا کمک کرد تا وجهه واقعی و نمای حقیقی جمهوری اسلامی را به اندیشمندان مصری منتقل سازم .

۳۰۲- م_ج_له کثیر الانتشار مصری روز الیوسف خبر تاسیس انجمن تشیع مصری را منتشر کرد.

لازم ب_ه_تذکر است که این مجله , قبلا نیز مطالبی

راجع به تشیع در مصر، منتشر کرده بود که اینهم به خاطر تماس با ما بود.

۳۰۳- در دوران اشغال کویت، کتاب حرکه آل البیت فی مصر از سوی اینجانب منتشر شد.

پس از آن کتـبـ اب الشیعـه فی مصر را منتشر کردیم و همچنین کتاب عقائد السنه و عقائد الشیعـه و این بحثی مقارنه ای است، و همچنین نوشته های دیگری نیز در این زمینه، منتشر کرده ایم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

